





حاج ملا عباس ایروانی، معروف به حاج میرزا آقاسی (۱۱۹۸-۱۲۶۵ق. / ۱۷۸۲-۱۸۴۸م.)، پس از قتل میرزا ابوالقاسم خان قائم‌مقام فراهانی در ۳۰ صفر ۱۲۵۱ صدر اعظم شد و تا ربیع‌الثانی ۱۲۶۴، قریب به چهارده سال، در این مقام بود. برخلاف دیدگاه مورخینی چون سعادت نوری و هما ناطق دوران اقتدار او یکی از بدترین ادوار تباهی و انحطاط و فساد سیاسی در ایران است.<sup>۳۵۰</sup>

حاج میرزا آقاسی در سیاست خارجی نزدیک‌ترین پیوندها را با حکومت لویی فیلیپ فرانسه برقرار کرد. در نگرش بسیط تاریخنگاران رسمی ایران، به دلیل عدم شناخت ژرف از تحولات دنیای معاصر غرب، «فرانسه» همواره «خوب» و «رقیب» استعمار بریتانیاست؛ به‌رغم فراز و نشیب‌های عظیم در تاریخ آن و به‌رغم صعود حکومت‌های به‌کلی ناهمگون. از اینرو، پیوند حاج میرزا آقاسی با فرانسه عصر لویی فیلیپ دلیل «خوبی» و «ضد انگلیسی» بودن «حاجی» است. من در *زرسالاران*، برای نخستین بار، به ترسیم فرانسه در دوران‌های حکومت لویی فیلیپ و لویی بناپارت (ناپلئون سوم) پرداختم و نشان دادم که رابطه ایران با فرانسه در این دو دوره را نمی‌توان دارای ماهیتی یکسان با رابطه با فرانسه عصر ناپلئون اول، بزرگ‌ترین خصم استعمار بریتانیا، دانست. حکومت لویی فیلیپ یکی از فاسدترین حکومت‌های معاصر جهان و فاسدترین حکومت تاریخ فرانسه است. این حکومت، به دلیل سلطه الیگارشی فاسد زرسالار و شیادان مالی بر آن در تاریخنگاری فرانسه به «سلطنت بورژوازی» معروف است. نوشتم:

«لویی فیلیپ، که عوام‌فریبانه "همشهری پادشاه" خوانده می‌شد، حکومتی را بنیان نهاد که به "سلطنت بورژوازی" شهرت یافت و به گفته دکتر تامسون این تعبیری درست بود. در دوران لویی فیلیپ پول روح مسلط زمانه بود و طلا در همه جا یکه‌تازی می‌کرد. ویکتور هوگو در شاهکار خود، *بینوایان*، به زیبایی فرانسه عصر لویی فیلیپ را به تصویر کشیده است. بالزاک در *کمدی انسانی* تصویری گویا از جامعه فرانسه این دوران و حاکمیت بلامنازع "پول" به‌دست داده است. در این زمان، هرچند لندن قلب مالی جهان غرب محسوب می‌شد، ولی لویی فیلیپ، به تعبیر کاولس، پاریس را به "بهشت بانکداران" بدل کرد.

۳۵۰. حاج میرزا آقاسی در تاریخ ایران بدنام بود. پیشگام تبرئه او حسین سعادت نوری است. بعدها، خانم هما ناطق در کتاب *ایران در راهبایی فرهنگی: ۱۸۳۴-۱۸۴۸* تز سعادت نوری را دنبال کرد.

هم مارکس "انقلابی" و هم دوتوکویل "لیبرال"، به‌عنوان روشنفکران برجسته زمانه خود، سلطنت ژوئیه را در آثار خویش توصیف کرده و از آن به‌مثابه یک "شرکت سهامی" یاد کرده‌اند که در جهت سودرسانی به سهامداران خود کار می‌کرد. گفته می‌شود که در هیچ سرزمین و در هیچ تاریخی چنین دورانی از انباشت فساد مالی و اخلاقی و سفته‌بازی و توطئه‌های مالی سابقه نداشته است. در قلب این شرکت سهامی بارون جیمز روچیلد جای داشت که ثروتش در آن زمان بین ۴۰ تا ۵۰ میلیون پوند تخمین زده می‌شد. این بجز ثروت سایر برادران روچیلد است. پیش‌تر گفتیم که ثروت ناتان روچیلد لندن در پایان جنگ‌های ناپلئونی (۱۸۱۵) نیز حداقل ۵۰ میلیون پوند تخمین زده می‌شود. به علاوه جیمز روچیلد مسئولیت به کارانداختن و ازدیاد ثروت شخصی لویی فیلیپ را به‌دست داشت همان‌گونه که ناتان در لندن سرمایه پادشاه و اعضای خاندان سلطنتی انگلیس را به جریان می‌انداخت. ویرجینیا کاولس می‌نویسد: "تردید نیست که لویی فیلیپ بر بارون جیمز روچیلد متکی بود." لویی فیلیپ خشنود بود که روچیلد ثروت شخصی وی را به جریان انداخته و به‌طور دائم افزایش می‌دهد. پیوند لویی فیلیپ و جیمز روچیلد چنان گسترده‌ای یافت که حتی مترنخ، که خود رسواترین روابط را با سالومون روچیلد داشت، آن را "از نظر اخلاقی" نمی‌پسندید.<sup>۳۵۱</sup>

لویی فیلیپ از نزدیک‌ترین پیوندها با الیگارش‌ی لندن و شبکه جهانی زرسالاران یهودی برخوردار بود. اسلاف او بنیانگذاران و گردانندگان فراماسونری فرانسه بودند که، برخلاف تکرار کسالت بار گروهی از مورخین ایرانی، در تاریخنگاری فرانسه به عنوان پایگاه بریتانیا در فرانسه شناخته می‌شود. خود او زمانی که انقلاب ۱۸۴۸ طومار سلطنتش را برچید با لباس مبدل و با گذرنامه انگلیسی، به همراه همسرش، با نام «آقا و خانم اسمیت» به لندن گریخت و دو سال بعد در انگلستان درگذشت. در این باره در زرسالاران به تفصیل و با مستندات فراوان گفته‌ام.

بدینسان، در دوران صدارت حاج میرزا آقاسی باز با اقتدار همان شبکه خویشاوند جهان‌وطن مواجهیم: عوامل ایرانی و ایرانی شده شبکه جهانی زرسالاری یهودی که در شرق امپراتوری مالی ساسون‌ها و در غرب امپراتوری مالی روچیلدها را می‌ساخت. در رأس این شبکه در ایران خاندان قوام‌الملک شیرازی جایگاه رفیع داشت.

سیاست خارجی و داخلی حاج میرزا آقاسی سیاستی شناخته شده است که این کانون، برای غارت ثروت‌های ملی، همواره در پیش گرفته و می‌گیرد: هزینه کردن بودجه دولت و ثروت ملی در مصارف به ظاهر ضرور ولی بی‌نتیجه یا کم‌نتیجه و کسب ثروت از طریق هرج‌ومرجی که از این طریق می‌آفریند. بدینسان، «حاجی» ثروت سرشار ایران عصر محمد شاه را در سیاست داخلی صرف احداث «قنات» کرد و در سیاست خارجی صرف خرید اسلحه از دلان فرانسه - یهودی اسلحه به بهانه مقابله با تهدید نظامی بریتانیا. نتیجه تهی کردن خزانه ایران بود. ملا قربانعلی بیدل قزوینی،<sup>۳۵۲</sup> شاعر اهل بیت (س)، به زیبایی سیاست اقتصادی «حاجی» و پیامدهای آن را در دو بیت بس پر معنای زیر خلاصه کرده است:

نگذاشت برای شاه، حاجی درمی  
شد صرف قنات و توپ، هر بیش و کمی  
نه مزرع دوست را از آن آب نمی  
نه خایه خصم را از آن توپ غمی<sup>۳۵۳</sup>

به نوشته سعادت نوری، «حاجی» در دوران چهارده ساله صدارتش حدود ده کرویر تومان خرج «توپ‌خانه و قورخانه» کرد.<sup>۳۵۴</sup> حاج میرزا آقاسی در این دوران بسیار ثروتمند شد؛ و فقط املاک پهناور او بالغ بر ۱۴۳۸ قریه بود.<sup>۳۵۵</sup> او اندکی پس از فوت محمد شاه (شوال ۱۲۶۴)، در ذیحجه همان سال به عتبات رفت و کمی بعد در ۱۲ رمضان ۱۲۶۵ در آنجا درگذشت.

حکومت حسین خان مقدم مراغه‌ای (آجودان‌باشی، صاحب اختیار، نظام‌الدوله) عرصه را بر اقتدار بلامنازع خاندان قوام‌الملک شیرازی و خاندان ایلخانان قشقایی تنگ کرده بود. حاکم فارس مقبول حاج میرزا آقاسی صدراعظم نیز نبود. یکی از عوامل مهم اشتعال آشوب‌هایی که ذکر شد همین تلاش خاندان قوام بود برای قبضه کردن کامل قدرت و استیلای مطلقه خود بر خطه جنوب، به‌رغم حکمرانانی چون حسین خان مقدم مراغه‌ای. دیدیم که شورش خونین

۳۵۲. برای آشنایی با بیدل قزوینی بنگرید به: تنکابنی، *قصص العلماء*، صص ۱۴۷-۱۴۸.

۳۵۳. میرزا محمدعلی معلم حبیب‌آبادی، *مکارم‌الاثار*، اصفهان: کمال، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۷۷.

۳۵۴. حسین سعادت نوری، «حاج میرزا آقاسی»، *یغما*، سال هفدهم، شماره ۱۱، بهمن ۱۳۴۳، ص ۵۲۷.

۳۵۵. ایرج افشار، «کتابچه املاک حاجی میرزا آقاسی»، *یغما*، سال هفدهم، شماره ۵، مرداد ۱۳۴۳، ص

شهر شیراز، که آتش آن به سراسر نواحی جنوبی ایران، از کهگیلویه تا بوشهر و محمره و لارستان گسترش یافت، در اواسط رجب ۱۲۵۵، اندکی پس از زیارت مصلحتی قوام‌الملک و خروج او از ایران، آغاز شد.

چنان‌که دیدیم، در نیمه اول سده نوزدهم میلادی، هنوز تعارض میان خاندان قوام و خاندان ایلخانان قشقایی تکوین نیافته بود. این تعارض در سال‌های بعد شکل گرفت و در دوران جهاد مجتهد لاری، سال‌های انقلاب مشروطه و جنگ جهانی اول، به اوج خود رسید. در سال‌های نخستین تکوین اقتدار دو خاندان قوام‌الملک و ایلخانان قشقایی، محمدعلی خان ایلخانی و محمدقلی خان ایل‌بیگی، پسران جانی خان، اولین ایلخانی قشقایی (۱۲۳۴ ق.)، در بعضی توطئه‌ها آلت دست قوام‌الملک بودند؛ تا بدان‌جا که اولین قوام‌الملک، در تلاشی نافرجام برای تحکیم این پیوند، دختر خود را به عقد محمدقلی خان ایل‌بیگی و دختر محمدعلی خان ایلخانی را به عقد پسر خود، میرزا فتحعلی خان صاحب‌یوان، درآورد. گفتیم که این وصلت با مداخله حاج مشیرالملک گسست.<sup>۳۵۶</sup>

با مرگ محمد شاه (شب سه‌شنبه ۶ شوال ۱۲۶۴ / ۴ سپتامبر ۱۸۴۸)<sup>۳۵۷</sup> زمان برای تسویه حساب با حسین خان صاحب اختیار (آجودان‌باشی) فرارسید. حاج میرزا علی‌اکبر خان قوام‌الملک، «که شیرازه کار شیراز بلکه اوراق فارس در کف کفایتش بود»<sup>۳۵۸</sup> و می‌دانست میرزا تقی خان امیرکبیر، که اکنون با صعود ناصرالدین شاه جوان زمامدار واقعی ایران بود، به حسین خان آجودان‌باشی نظر مساعد ندارد، پسر ارشدش محمد خان بیگلربیگی کلانتر شیراز، و محمدقلی خان ایل‌بیگی قشقایی قشونی سی هزار نفره «از ایلات و بلوکات» گرد آوردند و در صحرای دلگشا، نیم فرسخی شرق شیراز (باغ دلگشا و محله کنونی سعدی)، مستقر کردند. آنان به حسین خان پیام دادند و کناره‌گیری او را خواستند. قوام‌الملک دسیسه‌گر، که نگران بود این اقدام تمرّد علیه حکومت قاجار تلقی شود و برایش عواقب سوء به بار آورد، کوشید محمدقلی خان، ایل‌بیگی جوان و احتمالاً عاشق، را تعزیه‌گردان این غائله نشان دهد تا در صورت شکست تبرئه شود.

۳۵۶. همین کتاب، ص ۵۵۲.

۳۵۷. محمدتقی لسان‌الملک سپهر، *نسخ‌التواریخ*، به کوشش جمشید کیانفر، تهران: انتشارات اساطیر،

۱۳۷۷، ج ۳، ص ۹۴۸.

۳۵۸. فسایی، *فارسنامه*، ج ۱، ص ۷۸۸.

«حاجی قوام در آن مجلس هیچ سخن گفت و چون به شهر مراجعت نمود برای نظام‌الدوله [حسین خان آجودان‌باشی] پیام فرستاد که من خود را آلوده خیانت دولت نمی‌کنم؛ اگر بتوانی ایل‌بیگی را دفع کن.»<sup>۳۵۹</sup>

سپهر نیز در *ناسخ‌التواریخ* این پیام قوام‌الملک را نقل کرده است.<sup>۳۶۰</sup> حسین خان به اولتیماتوم شورشیان اعتنا نکرد و محمدقلی خان، ایل‌بیگی ساده‌دل، آتش فتنه را مشتعل کرد. کار به جنگ شهری کشید. تفرنگچیان حکومت فارس، به سرکردگی عزیز خان مکری - که بعداً کارش بالا گرفت و داماد میرزا تقی خان امیرکبیر و «سردار کل» شد،<sup>۳۶۱</sup> مقاومت کردند. اشرار نیز از اوضاع آشفته بهره جسته و شهر را غارت کردند. سرانجام، با ورود نماینده امیرکبیر و آرام شدن آشوب حسین خان برکنار و بهرام میرزا معزالدوله حاکم فارس شد و میرزا فضل‌الله علی‌آبادی مازندرانی (نصیرالملک) بار دیگر وزیر فارس. تبعید سیزده ساله محمدعلی خان، ایلخانی قشقایی، نیز پایان یافت و با تدبیر میرزا تقی خان امیرکبیر وی به همراه بهرام میرزا از تهران به شیراز آمد.<sup>۳۶۲</sup>

در پی این حادثه، حاج میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک، وزیر نامدار فارس که در غائله فوق از حسین خان آجودان‌باشی حمایت کرد، از خوف ارادل دست‌نشانده قوام‌الملک، مدتی در ارگ سلطانی و مسجد نو و خانه شیخ ابوتراب امام‌جمعه<sup>۳۶۳</sup> متحصن بود.<sup>۳۶۴</sup> او باز برکشیده شد و تا رمضان ۱۲۹۳، که به دست حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله عزل و

۳۵۹. همان مأخذ، ص ۷۸۹.

۳۶۰. سپهر، *ناسخ‌التواریخ*، ج ۳، ص ۹۴۹.

۳۶۱. در سال ۱۲۶۵ میرزا تقی خان امیرکبیر عزیز خان مکری را فرمانده قشون مأمور سرکوب غائله بایبان در زنجان کرد. عزیز خان مکری (سردار کل) کارش بالا گرفت و به مقامات عالی چون وزارت جنگ رسید. او مبعوض میرزا آقاخان نوری صدراعظم بود و با دسیسه او از وزارت جنگ برکنار شد.

۳۶۲. فسایی، *فارسنامه*، ج ۱، صص ۷۸۹-۷۹۰.

۳۶۳. این شیخ ابوتراب (متوفی ۱۲۷۲ ق.) پدر شیخ یحیی امام جمعه است؛ همو که به دلیل دشمنی حمایت از عبدالله خان دارنگانی شورش کوهمره را سبب شد. بنگرید به: همین کتاب، صص ۴۵۳، ۴۵۵.

۳۶۴. محمدجعفر خورموجی، *حقایق‌الخبار ناصری*، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: چاپ دوم، نشر نی، ۱۳۶۳، ص ۴۰.

تحقیر و چند ماهی زندانی شد، مقام پیشکاری و وزارت فارس را داشت.<sup>۳۶۵</sup>  
 حاج مشیرالملک، در سال ۱۲۶۵، اندکی پس از غائله فارس، بنای مسجد حاج مشیرالملک  
 را، در جوار خانه‌اش در محله سنگ سیاه (محله دروازه کازرون)، آغاز کرد و آن را در سال  
 ۱۲۷۴ به پایان برد. این محله‌ای است که مأوای سُرخیان و مردم کوهمره در شهر شیراز بود  
 و خاندان من نیز به آن تعلق داشت. خانه پدرم، در خیابان مشیر، در نزدیکی دروازه کازرون،  
 واقع بود.

مسجد مشیر از نظر اهمیت تاریخی چهارمین مسجد شیراز<sup>۳۶۶</sup> و از نظر هنر معماری و  
 اعتبار و اهمیت اجتماعی دوّمین مسجد شیراز، پس از مسجد وکیل، است. به نوشته  
 فسایی، «بعد از بنای مسجد جامع وکیلی چون آن بنایی در شیراز نیست.»<sup>۳۶۷</sup> کاروان سرای  
 مشیر نیز از ابنیه حاج مشیرالملک است که اوّلین کاروان سرای شیراز بود و امروزه با نام  
 «سرای مشیر» از مراکز دیدنی گردشگران در شیراز.

بعدها، حاج میرزا حسنعلی خان نصیرالملک، پسر قوام‌الملک اوّل، در رقابت با مسجد  
 مشیرالملک و با هدف ایجاد نام نیک برای خاندان نه چندان خوشنام خود، در سال‌های

۳۶۵. فسایی، *فارسنامه*، ج ۲، ص ۱۰۷۱.

۳۶۶. از نظر اهمیت تاریخی، اوّلین مسجد شیراز «مسجد جامع عتیق»، یا «مسجد جمعه» یا «مسجد  
 آدینه»، است که عمرولیث صفاری در سال ۲۸۱ ق. بنای آن را گذارد. ساختمان معروف به  
 «بیت‌المصحف» آن را شاه شیخ ابواسحاق اینجو در ۷۵۲ ق. احداث کرد. در سال ۱۰۹۲ ق.  
 اللهوردی خان، حاکم فارس، آن را «تعمیری لایق فرمود.» این مسجد از نظر معنویت دارای جایگاه  
 ویژه‌ای است. معروف است میان محراب و منبر آن دعا مستجاب می‌شود و «هرگز از اولیا خالی  
 نباشد.» (فسایی، *فارسنامه*، ج ۲، صص ۱۲۰۶-۱۲۱۱) دوّمین مسجد شیراز، از نظر اهمیت تاریخی،  
 «مسجد جامع جدید» یا «مسجد اتابک»، معروف به «مسجد نو»، است که اتابک سعد بن زنگی در  
 حوالی سال ۵۹۰ ق. احداث کرد. این مسجد با بیست هزار متر مربع (دو هکتار) مساحت  
 بزرگ‌ترین مسجد ایران بود. در سال‌های اخیر با احداث ابنیه از وسعت این مسجد به شدت کاستند  
 و با احداث سقف فلزی بر روی محوطه وسیع آن نابودش کردند. این فاجعه در زمانی رخ داد که  
 نبی‌زاده رئیس ستاد نماز جمعه شیراز بود و مسجد نو محل اقامه نماز جمعه. سوّمین مسجد شیراز، از  
 نظر تاریخی، «مسجد جامع وکیل»، معروف به «مسجد وکیل»، است. این مسجد را کریم خان  
 وکیل‌الرعا یا در سال‌های ۱۱۸۰ ق. بنا کرد. چهارمین مسجد شیراز مسجد مشیرالملک و پنجمین  
 مسجد نصیرالملک است.

۳۶۷. فسایی، *فارسنامه*، ج ۲، صص ۱۰۷۲، ۱۲۱۸.



۱۲۹۳-۱۳۰۵ ق. مسجد نصیرالملک را در جنب خانه‌اش، در محله اسحاق بیگ (محلّه گود عربان)، ساخت. این مسجد، شاید به دلیل سبک معماری سنگین متأثر از عثمانی و شاید به دلیل نیت بانی آن، برخلاف مسجد مشیر، چندان مورد اقبال مردم و اهل معرفت نبوده است. علی محمد شیرازی در چنین فضایی آفریده شد. به اعتقاد بهائیان، علی محمد در شب جمعه ۵ جمادی‌الاول ۱۲۶۰ ق. / ۲۳ مه ۱۸۴۴ م. «باب» شد. این مبداء «تاریخ بدیع»، تاریخ بهائیان، است. در این زمان سی و سه سال از اقتدار قوام‌الملک اول در شیراز می‌گذشت. شروع «رسالت» باب، طبق دعوی بایبان، مقارن است با نهمین سال صدارت حاج میرزا آقاسی؛ و شروع دعوت آشکار او، آن‌گونه که منابع تاریخی نشان می‌دهد (شعبان ۱۲۶۲)، مقارن است با یازدهمین سال صدارت «حاجی». این نیز تصادفی نیست. شبکه‌ای هماهنگ و بهم‌بافته از دیوانیان - که نقشه را می‌دانستند و از فرجام کار مطلع بودند، از قوام‌الملک و پسرش میرزا محمد خان بیگلربیگی - کلانتر شیراز، تا منوچهر خان معتمدالدوله گرجی - حاکم اصفهان، و حاج میرزا آقاسی - صدراعظم، این جوان روان پریش را برکشیدند و چنان برایش آوازه‌گری کردند تا، به تعبیر اعتمادالسلطنه، «از کاه کوه» ساخته شود.<sup>۳۶۸</sup>

اعتمادالسلطنه این را از «بی‌تدبیری» حاج میرزا آقاسی می‌داند و من از «تدبیر» او. بدینسان، شاگرد حجره‌ای به نام علی محمد شیرازی «باب» شد. نوشته‌ها ناطق در این زمینه بی‌پرده است:

«باب مریدان نخستین خود را نه در میان "جهال" بلکه در "طبقات بالای کشور" یافت... از میان شاهزادگان هم ملک قاسم میرزا، کامران میرزا و فرهاد میرزا معتمدالدوله روی خوش نمودند. حاج میرزا آقاسی که جای خود داشت. باب از او به ستایش یاد می‌کند و می‌نویسد "بدیهی است حاجی به حقیقت آگاه است." و می‌دانیم که در بیان او واژه حقیقت همانا آگاهی به اسرار نهان است که شیخیه عنوان کردند و باب در ربط با معتمدالدوله هم به کار می‌برد».<sup>۳۶۹</sup>

در میان این «طبقات بالای کشور»، پیش از صعود امیرکبیر (ذیقعد ۱۲۶۴ ق.) و مقابله قاطع او با فتنه بایبه، حسین خان آجودان‌باشی، والی مدیر و کاردان فارس، و وزیر و پیشکار خوش‌نام او، حاج مشیرالملک، با توطئه برکشیدن باب همراه نبودند و باب را خفیف و تنبیه کردند. به این دلیل، این دو مورد کینه قرار گرفتند و «عقوبت» دیدند.

۳۶۸. اعتمادالسلطنه، صدرالتواریخ، ص ۱۷۶.

۳۶۹. هما ناطق، ایران در راهبانی فرهنگی: ۱۸۳۴-۱۸۴۸، لندن: پیام، ۱۹۸۸، ص ۶۵.

آنچه علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، شاهزاده دانشمند قجر، «فتنه باب» نامیده کمی پیش از شعبان ۱۲۶۲ آغاز شد. به حسین خان، حاکم فارس، خبر دادند که جوانی در بوشهر مدعی باییت امام زمان (عج) است و فرستادگانش در کار «اغوای مردم»؛ پس نیرو فرستاد تا دست بسته حاضرشان کردند و در ۲ شعبان ۱۲۶۲ مجازاتشان کرد. او، سپس، خردمندانه عمل کرد. در ۱۶ شعبان ۱۲۶۱/۲۰ اوت ۱۸۴۵ حسین خان سواران حکومتی را برای دستگیری باب روانه بوشهر کرد. او را در ۱۹ رمضان به شیراز آوردند. حسین خان باب را فریب داد، وانمود کرد که به ادعای او باور دارد، مجلسی ترتیب داد و علمای بلد را جمع کرد. بعضی از مریدان باب، از جمله سید یحیی دارابی، نیز بودند. ابتدا، باب، به پشتگرمی حسین خان، با جسارت سخن گفت. زمانی که پریشان‌گویی او روشن شد با عتاب حسین خان مواجه گردید.

[حسین خان] «حکم داد تا او را چوب زیاد زدند. زبان به توبه و انابه گشوده فریاد برآورد و بر خود دشنامی چند داد و اظهار نادانی و پشیمانی کرد. آن گاه حکم کرد تا صورت او را سیاه کردند و به مسجدی که شیخ ابوتراب به جماعت نماز می‌گذاشت بردند تا دست و پای او را بوسیده و از کرده خود پشیمان شده و مدت شش ماه محبوس بود.»<sup>۳۷۰</sup>

اگر کار فقط دست حسین خان مقدم مراغه‌ای بود، با تدبیر و کاردانی او غائله تمام بود؛ «فتنه باب» در همین جا به پایان می‌رسید و در تاریخ شاید چند سطر از آن بر جای می‌ماند. ولی دستانی نیرومند و شبکه‌ای متنفذ و هماهنگ در پس‌پرده بود. در غیاب حسین خان، منوچهر خان معتمدالدوله - حاکم اصفهان، سوارانی به شیراز فرستاد، باب را از زندان ربود و پنهانی به اصفهان برد؛ او را با احترام وارد کرد، برایش مجلسی از علمای بزرگ آراست و تا زنده بود در صیانت از باب و تبلیغ او کوشید. از اینجا «فتنه باب» آغاز شد. در همین زمان، در فارس «پیروان باب از بیم حسین خان به اطراف پراکنده شدند.»<sup>۳۷۱</sup> معتمدالدوله از حمایت حاج میرزا آقاسی صدراعظم برخوردار بود. باب به سادگی «باب» نشد. برای من نیز، چون مهدی بامداد، هیچگاه روشن نشد که چرا میرزا تقی خان امیرکبیر با حسین خان آجودان‌باشی دشمنی می‌ورزید. بامداد می‌نویسد:

۳۷۰. اعتضادالسلطنه، فتنه باب، صص ۱۵-۱۶.

۳۷۱. همان مأخذ، صص ۱۷-۱۹.

«برای نگارنده معلوم نشد که مخالفت میرزا تقی‌خان امیرکبیر، آن مرد سیاستمدار و افتخار ایران با وی به واسطه کدورت‌های شخصی بوده و یا جهات سیاسی داشته و گاهی هم ممکن است که بزرگان مرتکب اشتباهاتی بشوند...»<sup>۳۷۲</sup>

تصور می‌کنم رفتار مدبرانه و مقتدرانه حسین خان والی و حاج مشیرالملک وزیر با «فتنه باب»، که در اولین مرحله نقشه طراحان سناریو را به باد داد، کلید این معما باشد. شاید یهودیان نفوذ کرده در میان محارم و معتمدان و نزدیکان امیرکبیر او را به حسین خان بدبین کرده بودند. قطعاً شبکه قوام‌الملک چنین کسانی را در کنار امیرکبیر کاشته بود. یک قرینه، همان شورش و لشکرکشی بی‌پروای قوام‌الملک علیه حسین خان است. او اطمینان داشت که امیرکبیر به دلیل این غائله خونین تنبیه‌اش نخواهد کرد و فرجامش چون پدر، ابراهیم خان کلاتر، نخواهد شد و گرنه هیچگاه مخاطره‌ای چنین بزرگ نمی‌کرد. او محافظه‌کارتر از آن بود که بیگدار به آب زند. دیدیم، که در اوج فتنه‌گری، به‌رغم یقین به پیروزی، باز «چراغ از بهر تاریکی» نگه داشت تا اگر، به احتمال بسیار ضعیف، حسین خان پیروز شد کاسه کوزه‌ها بر سر ایل‌بیگی جوان قشقایی شکسته شود.

#### ملا آشر و «سلسله هاشمیه»

ملا آشر شش پسر داشت و دخترانی که نام‌شان را نمی‌دانیم. از او خاندانی گسترده و کثیر بر جای ماند که تا دوران ناصری به طایفه هاشمیه معروف بود. تأکید کردم که خاندان قوام شیرازی تنها یکی از شاخه‌های این طایفه است؛ از تبار حاج ابراهیم کلاتر پسر سوم ملا آشر.

اعقاب حاجی طالب، پسر ارشد ملا آشر، به‌طور موروثی کدخداباشی محلات حیدری‌خانه بودند؛ مانند مهدی خان (پسر کوچک حاجی طالب) و پس از مرگ او پسرش آقا محمد کدخداباشی (متوفی ۱۲۵۵ ق.) معروف به «لله»؛ زیرا پرستار (لله) شاهرخ میرزا، پسر حسینعلی میرزا فرمانفرما، بود.<sup>۳۷۳</sup>

حسینعلی میرزا همان پسر فتحعلی شاه است که با مرگ پدر (۱۹ جمادی‌الثانی ۱۲۵۰) سلطنت برادرزاده‌اش، محمد شاه، را پذیرفت، بر او شورید و خود را شاه

۳۷۲. بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۴۲۸.

۳۷۳. فسایی، فارسنامه، ج ۲، ص ۹۶۱.

خواند.<sup>۳۷۴</sup> پس از سرکوب خونین این شورش، حسینعلی میرزا به تهران تبعید شد و اندکی بعد درگذشت.<sup>۳۷۵</sup> این حسینعلی میرزا ۳۸ سال متوالی (۱۲۱۳-۱۲۵۰ ق.) بلاانقطاع والی فارس بود. مسجد سپهسالار شیراز از بناهای اوست.<sup>۳۷۶</sup>

شاید به دلیل این ارتباط آقا محمد کدخداباشی با پسران حسینعلی میرزا است که اندکی بعد سه تن از ایشان را از طریق بغداد و دمشق به انگلستان انتقال دادند: رضاقلی میرزا نایب‌الایاله (پسر ارشد حسینعلی میرزا)، نجف‌قلی میرزا و تیمور میرزا. کمپانی هند شرقی بریتانیا کوشید تا این سه شاهزاده را به وابستگان خود بدل کند و لذا آنان را از طریق **سِر گور اوزلی**<sup>۳۷۷</sup> و **میرزا ابراهیم شیرازی** به جرگه فراماسونری وارد کرد.

«یوم پنجشنبه غره شهر ربیع‌الثانی [با] اخوان و میرزا ابراهیم شیرازی و خواجه

۳۷۴. بنگرید به: همین کتاب، ص ۶۳.

۳۷۵. حسینعلی میرزا فرمانفرما در ۲۶ ربیع‌الاول ۱۲۵۱ ق. در ۴۷ سالگی در تهران به بیماری وبا در گذشت. (سفرنامه رضاقلی میرزا نایب‌الایاله، ص ۱۷۲)

۳۷۶. سفرنامه رضاقلی میرزا نایب‌الایاله، صص ۷۳۴، ۷۳۹.

377. Sir Gore Ouseley (1770-1844), Baronet

اوزلی از فعالین نامدار مستعمراتی بریتانیاست. او در سال ۱۷۸۸ به عنوان تاجر به هند رفت و به خدمت سعادت علی خان، نواب اوده، درآمد. در سال ۱۸۰۵ به انگلستان بازگشت و در سال ۱۸۰۸ «بارونت» شد. اوزلی، که خود از گردانندگان لژهای ماسونی انگلیس بود، در جریان اقامت نه ماهه ابوالحسن خان ایلچی، خواهرزاده ابراهیم خان کلاتر، در لندن، او را به عضویت فراماسونری درآورد. (همین کتاب، ص ۴۹۷)

در ۵ مه ۱۸۱۱ اوزلی به عنوان فرستاده فوق‌العاده و وزیر مختار دربار بریتانیا در ایران به همراه ابوالحسن شیرازی وارد بندر بوشهر شد و در ۱۱ نوامبر به حضور فتحعلی شاه در تهران رسید. او کمی بعد پیمان مارس ۱۸۱۲ م. / صفر ۱۲۲۷ ق. ایران و انگلیس را منعقد نمود. اوزلی، به همراه ابوالحسن خان، در جنگ‌های ایران و روسیه نقشی فعال و مرموز ایفا نمود و معاهده گلستان (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ م. / ۲۹ شوال ۱۲۲۸ ق.) با میانجیگری او میان دو دولت ایران و روسیه منعقد شد. طرف ایرانی امضاءکننده این پیمان میرزا ابوالحسن خان شیرازی بود. تکاپوی اوزلی در این ماجرا به شکلی آشکار به سود روسیه (متحد انگلستان در جنگ‌های ناپلئونی) بود و به این دلیل در مسیر بازگشت به لندن (اوت ۱۸۱۴) آلکساندر اول، تزار روسیه، او را مورد التفات قرار داد. اوزلی در سال ۱۸۲۰ عضو شورای خصوصی مشاورین پادشاه انگلیس شد. او از شرق‌شناسان نامدار انگلیس و از بنیانگذاران انجمن آسیایی سلطنتی است.

اسعد ترجمان سه ساعت به غروب مانده به مجمع فرمسیان در آمدیم تا چهار ساعت از شب گذشته در آن مجمع و محفل بوده از اسرار و علوم آن فن شریف بابه‌ره گشته... اگر آدمی آن قواعد و مرسومات را رعایت کند منافع بسیار از دین و دنیا حاصل خواهد نمود... و رئیس آن طایفه که مرشد کل باشد... دوک آف ساسکس برادر پادشاه است که عمر او به هشتاد سال رسیده و بزرگ‌ترین فرمسیان عالم است... باری، حمد خدای را که آن‌چه بایست از اسرار فرامیسان حالی گردید و این عقده که سال‌ها بر دل بود که آیا چه خبر و چه اثر در مجمع فرامیسان باشد از برکت منافع مسافرت اکنون گشاده گردید...»<sup>۳۷۸</sup>

این **میرزا ابراهیم شیرازی** نیز تحفه‌ای است و رازی دیگر از رازهای تاریخ سرزمین ما. نامش شبیه به نام حاج ابراهیم کلانتر است. پسر ملا نورمحمد هزارجریبی و «متوطن شیراز» است. نمی‌دانم منظور کدام «هزارجریب» است. ملا نورمحمد معلم پسران حسینعلی میرزا در شیراز بود. در زمان حضور رضاقلی میرزا در لندن دوازده سال از سکونت میرزا ابراهیم شیرازی در انگلستان می‌گذشت.<sup>۳۷۹</sup> به نوشته سیردنیس رایت، میرزا ابراهیم شیرازی (متوفی ۱۸۵۷ م.) «اصلاً اهل شیراز» بود و در سال‌های ۱۸۲۶-۱۸۴۴ در کالج هیلی‌بری<sup>۳۸۰</sup> فارسی و عربی تدریس می‌کرد. این مدرسه کمپانی هند شرقی بریتانیا بود برای آموزش و تربیت کارگزارانش. در سال ۱۸۲۵ به همراه جوزف ولف، میسیونر پروتستان یهودی تبار و پدر سیر دراموند ولف،<sup>۳۸۱</sup> به انگلستان رفت و سیر گور اوزلی او را به عنوان مدرس کالج هیلی‌بری به استخدام کمپانی هند شرقی درآورد. در ۱۸۴۵ بازنشسته شد و به همراه همسر هلندی و پسرش، جان، به ایران آمد. مدتی معلم سرخانه ولیعهد، ناصرالدین میرزا، بود. پسرش در ۱۸۵۴ منشی دوّم سفارت انگلیس در تهران شد.<sup>۳۸۲</sup>

دوّمین پسر ملا آشر، **عبدالرحیم خان** نام داشت که در حکومت جدید قجر متصدی «امورات دولتی»، از سرداری تا حکمرانی، بود. در ذیحجه ۱۲۱۵ ق. حاکم اصفهان بود و در همان‌جا به قتل رسید. پسرش **حسن خان طائر** را کور کردند.<sup>۳۸۳</sup> این حسن خان شاعر

۳۷۸. سفرنامه رضاقلی میرزا نایب‌الایاله، صص ۴۴۴-۴۴۶.

۳۷۹. همان مأخذ، صص ۳۸۷، ۴۸۴.

380. Haileybury

۳۸۱. همین کتاب، صص ۵۰۴-۵۰۵.

۳۸۲. دنیس رایت، *ایرانیان در میان انگلیسی‌ها*، ترجمه کریم امامی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۸، ص ۱۸۸.

۳۸۳. فسایی، *فارسانامه*، ج ۲، صص ۹۶۱-۹۶۲.

بود و تخلصش «طائر». در ۱۲۴۴ ق. در کرمانشاهان درگذشت.

سومین پسر حاج هاشم جدیدالاسلام همان حاج ابراهیم خان کلانتر، نیای خاندان قوام شیرازی، است. درباره قوام‌الملک اول، پسرش، پیش‌تر سخن گفته‌ام. درباره سایر اعقاب او در فصل بعد سخن خواهم گفت.

چهارمین پسر «مرحوم حاجی هاشم که این سلسله هاشمیه را به او نسبت دهند» آقا محمد زمان، کلانتر شیراز، است. او چون در سال ۱۲۱۳ ق. به دستور حسینقلی خان،<sup>۳۸۴</sup> برادر متمرّد فتحعلی شاه، کور شده بود، مورد غضب فتحعلی شاه قرار نگرفت. در شیراز به اداره املاک خود مشغول بود و «موجب و مرسومات دیوانی او کما فی السابق برقرار» در ۱۲۴۷ ق. درگذشت. او چهار پسر داشت: محمدصالح خان (متوفی ۱۲۵۳)، حاج محمدصادق خان (متوفی ۱۲۶۳)، حاج محمدیوسف خان (متوفی ۱۲۶۶) و آقا محمد نبی که در حوالی ۱۳۰۲ ق.، در زمان تألیف فارسنامه ناصری، زنده بود.<sup>۳۸۵</sup>

پنجمین پسر ملا آشر یا حاج هاشم جدیدالاسلام، محمدعلی خان، نام داشت. او پدر حاج حیدرعلی خان است که در دستگاه عباس میرزا نایب‌السلطنه بود، در برکشیدن حاج میرزا آقاسی نقش اصلی را داشت، به این دلیل مورد هجو قائم‌مقام فراهانی قرار گرفت و «جهود بدقدم» نامیده شد. گفتیم که او در سال ۱۲۳۶ ق. در مسیر سفر به قشون یا دربار محمدعلی پاشا، خدیو متمرّد مصر، توسط مأموران عثمانی دستگیر و در استانبول اعدام شد.<sup>۳۸۶</sup>

حیدرعلی خان دو پسر داشت: میرزا محمدعلی خان ناظم‌الملک (۱۲۲۰-۱۲۸۸ ق.) که

۳۸۴. حسینقلی خان (۱۲۹۱-۱۲۱۷ ق.) برادر فتحعلی شاه و شش سال کوچک‌تر از او بود. در ربیع‌الاول ۱۲۱۲ ق. به جای محمدعلی میرزا دولت‌شاه، پسر ارشد فتحعلی شاه، حاکم فارس شد. در ۱۲۱۳ ق. علیه فتحعلی شاه شورش کرد و میرزا نصرالله علی‌آبادی مازندرانی، وزیر فارس، و آقا محمدزمان، کلانتر شیراز و برادر ابراهیم خان صدراعظم فتحعلی شاه، را کور کرد و میرزا جانی فسایی، «کفیل مملکت فارس»، را در زندان مسموم کرد و کشت. این بار فتحعلی شاه او را بخشید ولی سرانجام او را کور و مقتول نمود. نوشته‌اند: «برای موقع ظهور حضرت صاحب‌الزمان (ع) شمشیر و سپر و کلاه‌خود درست کرده و در خزانه حضرت معصومه گذاشته که هر وقت حضرت ظهور کرد شمشیر و سپر و کلاه‌خود او را به کار برد.» به‌نوشته بامداد، در زمان تألیف کتاب او این شمشیر و سپر و کلاه‌خود موجود بود. (بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۱، صص ۴۴۴-۴۴۵)

۳۸۵. فسایی، فارسنامه، ج ۲، ص ۹۶۹.

۳۸۶. همین کتاب، ص ۴۹۸.

در دستگاه عباس میرزا نایب‌السلطنه مستوفی آذربایجان بود، در ۱۲۵۷ به «ناظم‌الملک» ملقب شد، در ۱۲۷۱ برای وصول مالیات «مملکت فارس» از تهران مأمور و به شیراز وارد شد. در سال‌های ۱۲۷۱ و ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳ حاکم بلوکات داراب و جهرم و قیروکارزین و جویم و بیدشهر بود و به وصول مالیات و دادوستد مالی با مالیات‌دهندگان مشغول. در ۱۲۷۴ از مشاغل دیوانی کناره گرفت. در شیراز درگذشت «و از او نسلی باقی نماند».

پسر دوّم حاج حیدرعلی خان حاج میرزا مهدی خان (متوفی ۱۲۷۱ ق.) نام داشت. به جز مدت کوتاهی که حاکم بوشهر بود، به مشاغل دیوانی نپرداخت و «به مداخل املاک موروثه و مواجب دیوانی گذرانی وسیع می‌نمود». در بلوک خفر چند هزار درخت پرتغال کاشت. او دو پسر داشت: حاج میرزا آقاخان عزالملک (متولد ۱۲۶۱ ق.) و حاج فضلعلی خان وکیل‌الملک (متولد ۱۲۶۴ ق.). «و از سالی متجاوز است که جناب حاجی میرزا آقاخان عزالملک به منصب ریاست تجارت و کارگزاری امور دول خارجه برقرار است».<sup>۳۸۷</sup>

فسایی ذکر نام و شرح حال ششمین پسر حاج هاشم جدیدالاسلام را، ذیل «امراء و اعیان محله بالاکفت»، فراموش کرده؛ ولی در کتاب او با وی آشنا می‌شویم. بر اساس کتاب فسایی و منابع دیگر، می‌دانیم محمدحسین خان نام داشت و «در رسوم شجاعت از برادران دیگر مهتر و برتر بود». او در سال ۱۲۱۲ ق.، سال نخست سلطنت فتحعلی شاه، مأمور سرکوب شورش تقی خان بافقی شد. عبدالرحیم خان، دوّمین پسر حاج هاشم جدیدالاسلام و برادر بزرگ‌تر حاج ابراهیم خان صدراعظم، به عنوان حکمران یزد و محمدحسین خان به عنوان سردار آن سامان منصوب شدند. پس از مدتی، محمدحسین خان حاکم ولایت کهگیلویه شد و برادر ارشدش عبدالرحیم خان نیز از حکومت یزد کناره گرفت.<sup>۳۸۸</sup>

طبق گزارش فسایی، محمدحسین خان در ۱۲۱۳ حاکم کهگیلویه شد، در بهبهان مستقر گردید، تمامی امور را به میرزا سلطان محمد خان واگذارد و خود «به استراحت و عیش و عشرت پرداخت». در ذیحجه ۱۲۱۵ ق. به دست علی خان آقای قاجار، فرستاده فتحعلی شاه، به قتل رسید و در بقعه امامزاده‌ای در قریه گاوکده زیدون مدفون شد. «وقبرش تاکنون معروف است».<sup>۳۸۹</sup>

۳۸۷. فسایی، فارسنامه، ج ۲، صص ۹۶۹-۹۷۰.

۳۸۸. خاوری شیرازی، تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، صص ۷۶-۷۷.

۳۸۹. فسایی، فارسنامه، ج ۲، ص ۱۴۷۶.

به وصلت‌ها و پیوندهای سببی خاندان هاشمیه نیز اشاره‌ای می‌کنم:

یکی از دختران حاج هاشم جدیدالاسلام کدخداباشی، خواهر حاج ابراهیم کلانتر، ابتدا با فردی به نام آقا محمد تاجر شیرازی ازدواج کرد که گویا از تبار حاج اسدی بیگ، تاجر معروف شیراز در زمان صفویه و بانی «بازار حاجی» در محله بازار مرغ شیراز، بود. درباره این فرد چیز دیگری نمی‌دانیم و انتساب فوق به حاجی اسدی بیگ مشکوک است. حاصل این وصلت آقا محمد اسماعیل استاد است؛ به «استاد» معروف بود زیرا استاد صنف بزاز بود و «بزرگ‌تر کل اصناف شیراز».<sup>۳۹۰</sup>

خواهر حاج ابراهیم کلانتر، پس از مرگ شوهر اول، با میرزا محمدعلی ازدواج کرد. تبار این میرزا را محمدعلی را اصلاً نمی‌دانیم. او را چنین معرفی کرده‌اند:

«... میرزا محمدعلی نام از اهالی توابع اصفهان... به سببی از وطن خود دور افتاد و در عهد کریم خان و کیل طاب ثراه به سررشته‌داری سپاه مأمور گردید و دختر حاجی هاشم کدخداباشی شیرازی والد جناب حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله را در ازدواج خود درآورد».<sup>۳۹۱</sup>

سررشته‌داری (رشن‌داری) قشون، یعنی تأمین تدارکات و سیورسات نظامی، یکی از حوزه‌های تخصصی فعالیت یهودیان بوده است.<sup>۳۹۲</sup> در ایران نیز چنین بود: در سال‌های جنگ اول جهانی محمد نمازی، در شراکت با آقا جان کلیمی (نیای خاندان کهن صدق)، «رشن‌دار» (سررشته‌دار) قشون انگلیس در جنوب ایران بود؛ و در سال‌های جنگ دوم جهانی مهدی نمازی، در شراکت با مه‌یر عبدالله (یهودی بغدادی)، پیمانکار ارتش آمریکا در ایران.<sup>۳۹۳</sup> قطعاً ملا آشر دختر خود را به «غریبه» نمی‌داد. حاصل این وصلت میرزا ابوالحسن خان ایلچی شیرازی است.<sup>۳۹۴</sup> بعدها، حاج ابراهیم خان کلانتر دختر خود را به همسری این خواهرزاده‌اش، میرزا ابوالحسن خان ایلچی، درآورد. گفتیم که وی در سفر

۳۹۰. همان مأخذ، صص ۹۵۱-۹۵۲.

۳۹۱. همان مأخذ، ج ۱، ص ۷۰۰.

۳۹۲. شهبازی، *زرسالاران*، ج ۲، ص ۹۴.

۳۹۳. همین کتاب، ص ۲۹۹.

۳۹۴. «وزیر آصف مکان میرزا ابوالحسن خان ایلچی، وزیر دول خارجه، برادر کهنتر مادری آقا محمد اسماعیل استاد، که مادر این دو نفر خواهر اعیانی جناب جلالت‌مآب اجل اکرم افخم حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی است...» (فسایی، *فارستامه*، ج ۲، ص ۹۵۴)



لندن، در ۱۵ ژوئن ۱۸۱۰ م.، فراماسون و «استاد اعظم منطقه‌ای»<sup>۳۹۵</sup> ایران شد. این مسئله در تاریخ فراماسونری گولد، تاریخ رسمی و معتبر فراماسونری، مندرج است.<sup>۳۹۶</sup>

**ابوالحسن خان ایلچی** دو بار وزیر خارجه ایران شد: بار نخست، از ۱۲۳۹ ق. / ۱۸۲۳ م. تا ۱۲۵۰ ق. / ۱۸۳۴ م. (مرگ فتحعلی شاه). با صعود محمد شاه و آغاز قائم‌مقام فراهانی میرزا ابوالحسن از وحشت در حضرت عبدالعظیم بست نشست و تا قائم‌مقام زنده بود جرئت نکرد از بست خارج شود. با صعود حاج میرزا آقاسی بار دیگر در سال ۱۲۵۴ ق. / ۱۸۳۸ م. وزیر خارجه شد و تا زمان مرگ (۱۲۶۲ ق. / ۱۸۴۵ م.) در این مقام بود.

با صعود ابوالحسن خان ایلچی به وزارت خارجه، برادر مادری‌اش، آقا محمداسماعیل بزاز، «به منصب نیابت وزارت امور خارجه سرافراز گردید» و بعد از مدتی به شیراز بازگشت و «وزیر وظایف و مستمریات مملکت فارس» شد. تا پایان عمر طولانی ۸۲ ساله‌اش (۱۲۶۲ ق.) «به عزت و احترام گذرانید».<sup>۳۹۷</sup>

دو پسر آقا محمداسماعیل بزاز، خواهرزادگان حاج ابراهیم کلاتر، و اعقاب ایشان در مناصب عالی جای داشتند: حاج میرزا اسدالله (۱۲۲۴-۱۲۸۰ و اند) تا پایان عمر «وقایع نگار مملکت فارس» بود. دو پسر داشت: میرزا محمد خان کارگزار (متولد ۱۲۵۲ ق.) که از ۱۲۸۷ کارگزار بندر بوشهر، از ۱۲۹۴ رئیس تجار شیراز و از ۱۳۰۱ ق. کارگزار مملکت فارس بود و در زمان تألیف *فارسنامه* زنده. پسر دوم، میرزا اسماعیل خان بیست و سه ساله در ۱۳۰۱ ق. کارگزار بندر عباس شد.

پسر دوم آقا محمداسماعیل بزاز، میرزا محمدعلی خان ایلچی شیرازی است. او به تهران رفت و به جای پدر، در نزد عمویش، میرزا ابوالحسن خان ایلچی، معاون وزارت خارجه شد. پس از فوت میرزا ابوالحسن خان ایلچی (۱۲۶۲)، میرزا تقی خان امیرکبیر وزارت

395. Provincial Grand Master

396. Robert Freke Gould, *The History of Freemasonry*, London: Caxton Publishing Company [1885], vol. VI, p. 336.

۳۹۷. فسایی سال مرگ وی را ۱۰۶۲ ق. نوشته که اشتباه است. پسر بزرگش در ۱۲۲۴ متولد شد. برادر ناتنی‌اش، میرزا ابوالحسن خان ایلچی، در ۱۲۳۹ ق. وزیر خارجه شد. قطعاً سهوالقلم و ۱۲۶۲ است؛ یعنی همان سال فوت میرزا ابوالحسن خان ایلچی. مهدی بامداد نیز ۱۲۶۲ نوشته است.

خارجه را زیر نظر خود گرفت ولی میرزا محمدعلی خان همچنان نایب‌الوزاره ماند. در ۱۲۶۳ به عنوان ایلچی ایران به فرانسه رفت. در ۱۹ رمضان ۱۲۶۷ ق. رسماً وزیر خارجه شد و تا زمان مرگ (۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ ق.) در این سمت بود. در اواخر عمر میرزا محمدعلی خان شیرازی **دارالفنون** افتتاح شد (۵ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ ق.) و وی به عنوان رئیس آن تعیین گردید. او پسرش، **میرزا عبدالوهاب خان**، را نایب خود در دارالفنون کرد ولی یک ماه و نیم بعد مرد. به نوشته فسایی در حوالی سال ۱۳۰۲ ق.، میرزا عبدالوهاب خان «به لقب نایب‌الوزاره برقرار بود.»<sup>۳۹۸</sup> اسماعیل راثین میرزا محمدعلی خان شیرازی را «رسواترین وزیر محمد شاه که در گرفتن رشوه و حقوق و مستمری از خارجیان پیشقدم دیگران بود» خوانده است.<sup>۳۹۹</sup>

ابراهیم خان کلاتر علاوه بر ابوالحسن خان ایلچی دو داماد دیگر نیز داشت: یکی از دخترانش را حاج محمد حسین خان صدر اصفهانی (امین‌الدوله) به همسری گرفت.<sup>۴۰۰</sup> این حاج محمد حسین خان اصفهانی در ۱۲۳۴ ق. / ۱۸۱۸ م. صدراعظم فتحعلی شاه شد و تا ۱۲۳۹ / ۱۸۲۳، که سال فوت اوست، در این مقام بود. پسر بزرگش، عبدالله خان امین‌الدوله مدتی حاکم اصفهان و مدتی صدراعظم فتحعلی شاه بود. پس از صعود محمد شاه مغضوب شد، به عتبات رفت و در هفتاد سالگی (شعبان ۱۲۶۳ ق.) در نجف درگذشت.

دختر دیگر ابراهیم خان کلاتر همسر محمد تقی میرزا حسام‌السلطنه (۱۲۰۶-۱۲۶۵)، پسر فتحعلی شاه از زن بختیاری او، بود ولی «گلین خانم»، یعنی عروس رسمی پادشاه، نبود.<sup>۴۰۱</sup>

۳۹۸. فسایی، *فارسنامه*، ج ۲، صص ۹۵۲-۹۵۴؛ بامداد، *شرح حال رجال ایران*، ج ۳، صص ۲۱۹، ۴۴۵.

۳۹۹. اسماعیل راثین، *حقوق‌بگیران انگلیس در ایران*، ص ۶۹.

۴۰۰. بامداد، *شرح حال رجال ایران*، ج ۳، ص ۳۷۹.

۴۰۱. فسایی، *فارسنامه*، ج ۲، ص ۹۶۳؛ *تاریخ عضدی*، صص ۵۱، ۳۰۶.

فتحعلی شاه برای هر یک از پسران خود یک زن دائم از خاندان‌های سرشناس ایران می‌گرفت که به «گلین خانم»، یعنی عروس رسمی خاقان، ملقب بود. «گلین خانم» این محمدتقی میرزا، پسر هفتم فتحعلی شاه، دختر حسین خان دنبلی، بیگلربیگی خوی، و نوه ابراهیم خان شیشه‌ای بود. (*تاریخ عضدی*، صص ۵۰-۵۱)

ملا آشر به تنهایی، از قزوین یا بغداد یا هر جای دیگر، به شیراز مهاجرت نکرد. او «یهودی سرگردان»<sup>۴۰۲</sup> نبود؛ چنان که لقب «ملا» نشان می‌دهد از بزرگان یهود و «خاخام»<sup>۴۰۳</sup> بود. به نوشته حبیب لوی، نویسنده تاریخ رسمی یهودیان ایران، ملا آقابابا بن ملا رحمیم، خاخام بزرگ یهودیان تهران در زمان فتحعلی شاه، «از همان فامیل حاجی ابراهیم کلانتر شیرازی» بود.<sup>۴۰۴</sup> بنابراین، ملا آشر به خاندان سران جامعه یهود، معروف به «رش گلوتا» (شاهزادگان داوودی)، تعلق داشت که خود را از تبار داوود، پادشاه یهود،<sup>۴۰۵</sup> می‌دانند. به این ترتیب، ملا آشر و پسرانش، از جمله حاج ابراهیم کلانتر، با سایر خاندان‌های گرداننده جامعه جهانی یهود در اواخر سده هیجدهم و اوائل سده نوزدهم میلادی، از جمله با خاندان‌های روچیلد و ساسون- رهبران امپراتوری مالی یهودیان در غرب و شرق، خویشاوند و «عموزاده» (از یک تبار یا عشیره=clan) بودند. این پیوند خونی باید با سایر خاندان‌های مهم یهودی مهاجر به ایران، مانند خاندان ذکاءالملک فروغی، نیز باشد.

این خاندان‌ها در اصل «لوی» (ها- لوی، لای) یا «کوهن» (ها- کوهن، کاهن، کهن) نام دارند. در *زرسلاران* نوشته‌م که کارل مارکس، بنیانگذار مارکسیسم، نیز به خاندان لوی تعلق داشت و نام پدرش، هاینریش مارکس، در اصل «هرشل ها- لوی» بود.<sup>۴۰۶</sup> اسامی

۴۰۲. شخصیت نمادین و افسانه‌ای در اروپای مسیحی که در سده‌های اخیر الهام‌بخش برخی رمان‌ها و فیلم‌های سینمایی بوده است. بنگرید به:

George Kumler Anderson, *The Legend of the Wandering Jew*, Brown University Press, 1965; University Press of New England, 1991.

۴۰۳. در دوران قاجاریه، یهودیان ساکن ایران، به تأسی از فرهنگ آن روز جامعه ایرانی، خاخام‌های خود را «ملا» می‌نامیدند.

۴۰۴. همین کتاب، ص ۵۰۰.

۴۰۵. در *زرسلاران* تأکید کردم که داوود و سلیمان در اسطوره‌های یهود با حضرت داوود و حضرت سلیمان پیامبر (ع) در اسلام تفاوت دارد. یهودیان داوود و سلیمان را پیامبر نمی‌دانند، بلکه «نخستین پادشاهان و نماد شوکت و اقتدار خویش می‌شمرند.» (شهبازی، *زرسلاران*، ج ۱، ص ۳۱۱) درباره خاندان سران جامعه یهود، یا «رش گلوتا» (رئیس گله، رئیس جماعت)، و انتساب‌شان به تبار داوود نیز در کتاب فوق به تفصیل سخن گفته‌ام. (همان مأخذ، صص ۴۱۶-۴۲۰) عنوان «شاهزاده داوودی» را من به عنوان معادل «رش گلوتا» برگزیدم تا گویای همه ابعاد مفهوم فوق باشد.

۴۰۶. شهبازی، *زرسلاران*، ج ۲، ص ۲۵۴.

«ها»، که در اصل باید «ح» تلفظ شود، حرف تعریف است شبیه به «ال» در عربی و the در انگلیسی. مثلاً، نام روزنامه معروف اسرائیل «هاراتص»=ح ارتص است. تلفظ رایج آن در فارسی

چون «روچیلد» و «ساسون» اسامی اصلی ایشان نیست. در *زرسالاران* نوشتم که خاندان «مندس» و یوسف ناسی، رهبر جامعه جهانی یهود یا «شاه داوودی» زمان خود در سده شانزدهم میلادی، و خاندان روچیلد، رهبر جامعه جهانی یهود از سده نوزدهم میلادی تا امروز، باید شاخه‌های استتار شده همان خاندان «لوی» باشند. نوشتم:

«خاندان روچیلد نیز می‌تواند شاخه‌ای از خاندان پرشاخه و کهن لوی باشد لیکن پیشینه روچیلدها پیش از اسحاق الهانان فرانکفورتی (متوفی ۱۵۸۵) به دقت مکتوم نگه داشته می‌شود تا تصویری به‌غایت هولناک و روشنگر از تداوم و تسلسل حیرت‌انگیز الیگارشسی یهودی به دست نیاید.»<sup>۴۰۷</sup>

ملا آشر در زمان مهاجرت و استقرار در شیراز برادران و خویشان و همراهانی داشت که نام‌شان را نمی‌دانیم. پس از تحکیم اقتدار او در شیراز و دستیابی به منصب کدخدایی محلات پنج‌گانه حیدری‌خانه شیراز، که برابر با نیمی از کلانتری شهر بود، در نیمه دوم سده هیجدهم میلادی خویشان و بستگان دیگری به او پیوستند. در دوران اقتدار حاج ابراهیم کلانتر، به‌ویژه پس از دستیابی او به مقام صدراعظمی «ممالک محروسه ایران»، گروه‌های جدیدی وارد شدند. در دوران اقتدار قوام‌الملک اول نیز باز آمدند. تمامی این مهاجران در شیراز و تهران و سایر بلاد ایران استقرار یافتند و شاخه گسترده شدند.

در اواخر سده هیجدهم و نیمه اول سده نوزدهم میلادی، آن بخش از یهودیان مهاجر به شیراز که در ظاهر «مسلمان» بودند بیش‌تر در محلات حیدری‌خانه (پنج محله اسحاق بیگ، بازار مرغ، بالا کفت، درب شاهزاده و میدان شاه) سکنی می‌گزیدند که اعقاب ملا آشر به‌طور موروثی کدخداباشی آن بودند. محلات نعمتی‌خانه (پنج محله درب مسجد، سرباغ، سردزک، سنگ سیاه و لب آب) تا اواخر دوره ناصری در زیر نفوذ حاج مشیرالملک بود. یهودیان علنی در «محله کلیمیان»، یازدهمین محله شیراز که مستقل از محلات حیدری‌خانه و نعمتی‌خانه بود، استقرار می‌یافتند. آن‌گونه که در تمامی جوامع یهودیان جهان مرسوم بود، غیریهودیان در «محله کلیمیان» ساکن نمی‌شدند. این امر استقلال ساختارهای سیاسی و قضایی جامعه یهود و استتار رازهای‌شان را ممکن می‌کرد. این

←

برگرفته از ترجمه انگلیسی است و در واقع باید «ح ارتز» خوانده شود که همان «الارض» عربی (زمین) است.

۴۰۷. بنگرید به: شهبازی، *زرسالاران*، ج ۳، ص ۳۰۰.

مسئله در مورد گتوهای اروپایی نیز صادق است.

«چنین است داستان گتوها؛ محلاتی که داوطلبانه و برای حفظ ساختار و اسرار درونی خود در آن زیستند و با سماجت، به‌رغم تمایل و گاه حتی بدگمانی و فشار جوامع میزبان، حاضر به ترک آن نشدند. و آنگاه که این گتوها فروپاشید، داستان آن را به پرچم مظلومیت خویش و لعن میزبانان بدل ساختند...  
فیخته درباره جوامع یهودی مستقر در قاره اروپا تعبیر "دولت" را به کار می‌برد و این بیانگر حساسیت او به ساختار سیاسی درونی یهودیان است؛ ساختار یک دولت متمرکز ولی بی سرزمین. مورخین دانشگاه عبری اورشلیم معترف‌اند که این گروه از اندیشمندان سده هیجدهم اروپا خواستار تغییر دین یهودیان نبودند بلکه تنها خواستار آن بودند که یهودیان به‌سان سایر شهروندان در جامعه اروپایی جذب شوند. خواست زرسالاران حاکم بر جوامع یهودی، رهبران این "دولت بی‌سرزمین"، چنین نبود. راز تداوم محلات یهودی‌نشین (گتوها) در اروپای سده‌های هفدهم و هیجدهم را دقیقاً باید در این خواست جستجو کرد نه چیز دیگر. الیگارش‌ی یهودی می‌خواست ساختار شبه‌دولتی کهن خود را حفظ کند و براساس آن سازمانی نیرومند برای ثروت‌اندوزی‌های بیکران خویش داشته باشد... این مباحث به روشنی نشان می‌دهد که زندگی کاست‌گونه و اصرار بر تداوم ساختار قبیله‌ای-دینی در گتوها خواست و تمایل طبیعی خود یهودیان بود.»<sup>۴۰۸</sup>

### شاخه‌های خاندان قوام شیرازی

**ابراهیم خان کلانتر (اعتمادالدوله)**، بنیانگذار خاندان قوام شیرازی، سومین پسر حاج هاشم کدخداباشی جدیدالاسلام شیرازی است که به یکی از نامدارترین رجال تاریخ معاصر و بنیانگذار یکی از مقتدرترین و ثروتمندترین خاندان‌های حکومتگر دو سده اخیر ایران بدل شد. او، به جز سه دختری که به همسری میرزا ابوالحسن خان ایلچی و حاج محمدحسین صدر اصفهانی و محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه داد، پنج اولاد ذکور داشت:  
**اولین پسر حاج ابراهیم کلانتر میرزا محمد خان بیگلربیگی** بود. در زمان صدارت پدر حکمران قم و کاشان بود و از ۱۲۱۳ ق. والی فارس. در ماجرای مغضوبیت ابراهیم خان و خاندانش (۱۲۱۵ ق.) به قتل رسید. بلاعقب بود.

دومین پسر حاج ابراهیم کلانتر حاج اسدالله خان (۱۰۹۷-۱۲۸۰ ق.) نام داشت. در زمان اقتدار پدر حاکم قم و کاشان و در سال ۱۲۱۴ ق. حاکم بروجرد و لرستان و عربستان (خوزستان) شد. در جریان سقوط موقت خاندان قوام (۱۲۱۵) کور و محکوم به اقامت در اصفهان شد. در ۱۲۲۶ ق.، که طایفه هاشمیه بار دیگر برکشیده شدند و «خاقان گیتی‌ستان فتحعلی شاه مراحم گوناگون و اشفاق بی‌پایان درباره عموم سلسله هاشمیه مبذول فرمود»، حاج اسدالله خان از اصفهان به بروجرد رفت و نزد شوهر خواهرش، محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه والی بروجرد و لرستان، «مدت‌ها به احترام زندگی نمود.» در سال ۱۲۴۷ با خانواده به شیراز رفت و تا زمان مرگ (۱۲۸۰ ق.) ساکن شیراز بود. او، به‌رغم نایبانی، زندگی‌نامه خود را، از کودکی تا سال ۱۲۶۲، نگاشت.

حاج اسدالله خان پنج پسر داشت: محمد اسماعیل خان، حاج نصرالله خان، حاج حسینعلی خان، مصطفی قلی خان، هدایت‌الله خان (مشهور به درویش خان). فسایی درباره سه پسر آخر می‌نویسد: «جز نامی از آن‌ها باقی نیست.» نمی‌دانم منظورش چیست. او فقط اعقاب دو پسر حاج اسدالله خان را ذکر می‌کند:

محمد اسماعیل خان (۱۲۱۷-۱۲۸۹)، پسر بزرگ حاج اسدالله خان، در اصفهان متولد شد، در بروجرد تحصیل کرد، خوان‌سالار محمدتقی میرزا بود. در ۱۲۴۷ به همراه پدر به شیراز آمد. فاضل و خطاط و خوش‌بیان بود و «در تحریر رسائل و رقعہ‌جات عدیل نداشت.» به دلیل فضل و هنرش «مجاور مجلس حکمرانان مملکت فارس بود.» در ۱۲۸۰ به آذربایجان رفت و مدتی ندیم مخصوص مظفرالدین میرزا، ولیعهد، شد و «به این رهگذر سرمایه‌ای بهم بست.» در اواخر عمر به شیراز بازگشت. او دو پسر داشت: عبدالرحیم خان و محمدقلی خان که در جوانی مردند. از عبدالرحیم خان سه پسر برجا ماند: خانبابا خان (متولد ۱۲۷۴)، حاج حبیب‌الله خان (متولد ۱۲۷۶)، حاج هدایت‌الله خان (متولد ۱۲۸۲) که در زمان تألیف *فارسنامه* از طریق درآمد املاک موروثی پدر «زندگی به احترام دارند.»

حاج نصرالله خان (متولد ۱۲۱۹) پسر دیگر حاج اسدالله خان است. در اصفهان متولد شد. مانند برادرش اهل هنر و خطاطی بود. تا ۱۲۴۷ در بروجرد در دستگاه محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه در مشاغل حکومتی بود. با پدر به شیراز آمد و میرآخور حسینعلی میرزا فرمانفرما شد. در ۱۲۷۲ وزیر عبدالباقی میرزا، حاکم لارستان، و در سال بعد حاکم لارستان شد. در زمان تألیف *فارسنامه* در سنین هشتاد سالگی می‌زیست و از «مواجب دیوانی و مداخل املاک موروثی» گذران می‌کرد. او سه نواده داشت: الله‌قلی خان، مرتضی قلی خان و حسینقلی خان که در حوالی سال ۱۳۰۲ ق. به ترتیب ۳۱ و ۲۷ و ۲۲ ساله بودند.

سومین پسر حاج ابراهیم کلانتر حاج میرزا علیرضا (۱۲۰۳-۱۲۶۵) است که خواجه بود و گرداننده اصلی حرم فتحعلی شاه. قنات معروف به «آب حاج میرزا علیرضا» در تهران از اوست. درباره این حاج میرزا علیرضا و نقش وی در حرم شاه توضیح داده‌ام.<sup>۴۰۹</sup> فسایی در *فارسنامه* می‌نویسد که «اموال موروثه و مکتسبه خود را طلباً لمرضات‌الله در راه خیرات وقف کرد.»<sup>۴۱۰</sup> نادر میرزا وفاتش را ۱۲۸۱ ق. ذکر کرده و نوشته که «تمامی مال خود را به صاحب‌دیوان [برادرزاده‌اش میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان] داد.»<sup>۴۱۱</sup>

**چهارمین پسر حاج ابراهیم کلانتر حاج میرزا علی‌اکبر خان قوام‌الملک** است که درباره‌اش سخن گفته‌ام. درباره اعقابش نیز توضیح خواهم داد. این شاخه اصلی و نامدار طایفه هاشمیه و خاندان قوام شیرازی است.

پنجمین پسر حاج ابراهیم کلانتر فتح‌الله خان (۱۲۱۳-۱۲۴۲ ق.) نام داشت که در تهران متولد شد. در ۱۲۲۶ سرکرده تفنگچیان حکومتی شیراز شد. در ۲۹ سالگی در مسیر سفر به عتبات درگذشت. از او دو پسر بر جای ماند: حاج میرزا عبدالله خان و حاج میرزا مهدی خان.

**حاج میرزا عبدالله خان** (متولد ۱۲۳۰ ق. در شیراز) چند سالی، به جای پدر، سرکرده تفنگچیان حکومت شیراز بود. سپس، از امور دیوانی کناره گرفت و از درآمد املاک خود «معیشت و زندگانی را به فراخی» می‌گذرانید. در حوالی سال ۱۳۰۲، زمان نگارش *فارسنامه*، در سنین هفتاد خانه‌ای عالی در کربلا ساخته و در آنجا می‌زیست و گاه برای سرکشی به املاکش به شیراز می‌آمد. او دارای دو پسر بود: **محمد صادق خان** (متولد ۱۲۶۰ و اند) که در سال ۱۳۰۲ ق. ضابط بلوک خفرک و مرودشت بود؛ و **میرزا ابوالقاسم خان مستوفی** (متولد ۱۲۷۴) که در ۱۳۰۲ مستوفی دیوانی حکومت فارس شد.

میرزا ابوالقاسم خان مستوفی همان است که بعد از حسنعلی خان ملقب به نصیرالملک شد. ابوالقاسم خان نصیرالملک پدر **عبدالله خان** و **عزیزالله خان قوامی** و سایر برادران ایشان است که در دوران پهلوی دوّم ثروتمندان سرشناس شهر شیراز بودند.

**حاج میرزا مهدی خان** (۱۲۳۳-۱۲۹۰ ق.) خوش خط بود. به مشاغل دیوانی پرداخت

۴۰۹. همین کتاب، ص ۵۵۸.

۴۱۰. فسایی، *فارسنامه*، ج ۲، ص ۹۶۴.

۴۱۱. نادر میرزا قاجار، *تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز: انتشارات ستوده، ۱۳۷۳.

و با درآمد املاکش و تجارت زندگی می‌کرد. در حوالی ۱۳۰۲ پسرش، هدایت‌الله خان، در سنین کودکی بود.<sup>۴۱۲</sup>

شاخه اصلی خاندان قوام شیرازی، که از دوران متأخر ناصری تا امروز شهرت فراوان یافته، از تبار حاج میرزا علی‌اکبر خان قوام‌الملک، چهارمین پسر حاج ابراهیم کلانتر، است. درباره قوام‌الملک اول در فصل پیشین سخن گفتیم. یادآوری می‌کنم که او قریب به هشتاد سال زیست و در محرم ۱۲۸۲ ق.، زمانی که متولی‌باشی آستان قدس رضوی بود، در مشهد درگذشت.

### خاندان مؤیدالملک

پسر ارشد قوام‌الملک میرزا محمد خان بیگلربیگی (۱۲۲۷-۱۲۶۹ ق.) است که بیش از یک دهه کلانتر شیراز و «بیگلربیگی» بود. او نیای خاندانی است که تا قانون لغو القاب (۱۳۰۴ ش.) با لقب «مؤیدالملک» شناخته می‌شدند و سپس نام «قوامی» را برگزیدند. به گزارش فسایی، میرزا محمد خان در سال ۱۲۵۶ ق. کلانتر و بیگلربیگی شد. این مغایر است با گزارش رضاقلی میرزا نایب‌الایاله، پسر ارشد حسینعلی میرزا فرمانفرما حاکم فارس، که مدتی پیش از فوت فتحعلی شاه، فرمانفرما محمد خان کلانتر را زندانی کرد و چون شاه درگذشت، «به طمع خدمتگزاری خلعت داده منصب کلانتری را کما فی‌السابق به او عنایت فرمود.»<sup>۴۱۳</sup> فسایی نیز اشاره‌ای دارد به مغضوبیت قوام‌الملک در اواخر سال ۱۲۴۹ ق.؛ چند ماه پیش از فوت فتحعلی شاه. «در اواخر سال ۱۲۴۹ چند ماهی از عمل ملغی گشته، به زودی عود به ماکان نمود.»

میرزا محمد خان بیگلربیگی، به جز یکی دو وقفه کوتاه، در اواخر سال ۱۲۴۹ ق. تا صعود محمد شاه قاجار و در سال ۱۲۶۰ ق. که حسین خان او را برکنار و هادی خان بیضایی را کلانتر کرد، سال‌های مدید کلانتر شیراز بود. چون در زمان حیات پدر درگذشت به لقب قوام‌الملکی دست نیافت. پس از مرگ وی، پسر بزرگش میرزا علی خان (۱۲۵۱-۱۲۸۴ ق.) بیگلربیگی و کلانتر شیراز شد. او بلاعقب بود.<sup>۴۱۴</sup>

میرزا احمد خان مؤیدالملک (۱۲۵۳-۱۳۴۲ ق.)، پسر دوم محمد خان بیگلربیگی، ترقی

۴۱۲. فسایی، فارسنامه، ج ۲، صص ۹۶۳-۹۶۴.

۴۱۳. سفرنامه رضاقلی میرزا، ص ۱۷۰.

۴۱۴. فسایی، فارسنامه، ج ۲، صص ۹۶۴-۹۶۵.



خود را مدیون نفوذ عمو و پدرزنش، **میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان**، بود. به‌نوشته مهدی بامداد، چون صاحب‌دیوان در تهران و در دربار سلطنتی عنوانی پیدا کرده بود، بدین جهت در بیست سالگی (۱۲۷۲ ق.) به تهران رفت و در زمرهٔ مستوفیان درآمد. در سال ۱۲۸۴ ق. که میرزا علی خان بیگلربیگی، برادر بزرگش در سی و سه سالگی، در شیراز درگذشت از تهران با لقب بیگلربیگی و منصب کلانتری به شیراز بازگشت. در سال ۱۲۸۸ ق. که عمش صاحب‌دیوان به پیشکاری مظفرالدین میرزا ولیعهد منصوب شد، مؤیدالملک به تبریز رفت و لشکرنویس باشی آذربایجان شد. در سال ۱۲۹۸ ق. که فارس به قلمرو حکومت مسعود میرزا ظل‌السلطان منضم شد و ظل‌السلطان پسر بزرگش **سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله** چهارده ساله را با پیشکاری صاحب‌دیوان به حکومت فارس فرستاد، مؤیدالملک به شیراز بازگشت و به ریاست دفترخانه (رئیس دارایی) منصوب گردید و «چندین سال در سمت مزبور باقی و برقرار و مرد متمولی شد.» او در سفر سال‌های ۱۳۰۳-۱۳۰۶ ق. به اروپا با حاجی پیرزاده همراه بود.

مؤیدالملک چون از تبریز با مظفرالدین شاه سابقه داشت مدتی در دربار سمت پیشخدمتی شاه را عهده‌دار بود. او در ۱۳۰۲ ش. در هشتاد و نه سالگی درگذشت.<sup>۴۱۵</sup> در زمان تألیف *فارسنامه ناصری*، در حوالی ۱۳۰۴ ق.، میرزا احمد خان مؤیدالملک چهار پسر داشت: **میرزا محمد خان** (متولد ۱۲۸۴ ق. در تهران) که در آن زمان پیشخدمت ناصرالدین شاه بود، **میرزا تقی خان** (متولد ۱۲۹۱ ق.)، **میرزا علی خان** (متولد ۱۲۹۲ ق.) و **میرزا هاشم خان** (متولد ۱۲۹۵ ق.).<sup>۴۱۶</sup> پسر ارشد «مؤیدالممالک» لقب داشت که با مرگ پدر «مؤیدالملک» شد. پسر دوم «مؤیدالممالک» شد. او در ذیقعد ۱۳۱۴ ق. درگذشت.<sup>۴۱۷</sup>

### خاندان صاحب‌دیوان

دومین پسر حاج میرزا علی‌اکبر خان قوام‌الملک، حاج میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان است که نامدارترین و مقتدرترین و ثروتمندترین‌شان بود و به دلیل پیوند با خاندان و دربار قجر و نیل به مناصب عالی حکومتی حامی دو برادرش، نصیرالملک (میرزا حسنعلی خان) و قوام‌الملک (میرزا علی محمد خان)، و خویشانش، به‌ویژه برادرزاده و دامادش مؤیدالملک (میرزا

۴۱۵. بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۵، صص ۲۹-۳۰.

۴۱۶. فسایی، فارسنامه، ج ۲، صص ۹۶۵.

۴۱۷. وقایع اتفاقیه، ص ۵۲۴.

احمد خان)، بود. بخش مهم ثروت عظیمی که خاندان قوام شیرازی در دوران ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه اندوخت به دلیل اقتدار صاحب‌دیوان بود. درباره جایگاه تاریخی صاحب‌دیوان همین بس که امیر ابراهیم خان شوکت‌الملک علم و امیر اسدالله علم، چهره‌های قدرتمند حکومت پهلوی اول و دوم، تداوم حکومت خاندان خویش در شرق ایران را مدیون او بودند.<sup>۴۱۸</sup> او به «صاحب‌دیوان» و «وزیر نظام» ملقب شد که از القاب مهم حکومتی عصر قاجار بود. حاج میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان نیای خاندان صاحب‌دیوانی است.

میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان (۱۲۳۶-۱۳۱۴ ق.)، دومین پسر علی‌اکبر خان قوام‌الملک، در شیراز به دنیا آمد. در اوائل رمضان ۱۳۱۴ ق. در هفتاد و هشت سالگی درگذشت و در دارالسعاده حرم مطهر رضوی (ع) مدفون شد.

میرزا فتحعلی در ۱۲۵۶ ق.، شش سال پس از فوت فتحعلی شاه و نه سال پس از ماجرای ازدواج نافرجام با دختر محمدعلی خان ایلخانی قشقایی، به تهران مهاجرت کرد. در این زمان بیست ساله بود. پنج سال از صدارت حاج میرزا آقاسی ابروانی می‌گذشت؛ از دو سال پیش شوهر عمه‌اش، میرزا ابوالحسن خان شیرازی، وزیر خارجه بود و خویش دیگرش، میرزا محمدعلی خان شیرازی، معاون وزارت خارجه. ۱۲۵۶ همان سالی است که پدرش، قوام‌الملک اول، مناصب حکومتی فارس را به پسر ارشدش، میرزا محمد خان بیگلربیگی، واگذار و از آن پس برای حل و فصل امور مهم در مسیر تهران و شیراز در تردد بود. استقرار فتحعلی در تهران نیز برای کمک به کارهای پدر بود. به‌نوشته بامداد، «میرزا فتحعلی خان در واقع به جهت تقویت کارهای پدر خود حاجی قوام‌الملک در تهران توقف داشت.»<sup>۴۱۹</sup> در این دوران وی به عنوان مستوفی (حسابدار) به

۴۱۸. در سال ۱۳۰۹ ق. امیرعلم خان سوم (حشمت‌الملک)، حاکم قائنات و سیستان، درگذشت. او سه پسر داشت: علی‌اکبر خان، امیر اسماعیل خان، محمدابراهیم خان (پدر امیر اسدالله علم). با مرگ امیرعلم خان سوم آشفتگی‌هایی در منطقه پدید آمد. صاحب‌دیوان، حاکم خراسان، پیشنهاد انتصاب فرزندان امیرعلم خان سوم در مناطق مورد حکمرانی‌شان را به حکومت مرکزی ارائه داد. در نتیجه، حکومت سه پسر امیر علم خان سوم (امیرعلی‌اکبر خان حسام‌الدوله و امیر اسماعیل خان شوکت‌الملک اول و امیر محمدابراهیم خان شوکت‌الملک دوم) بر سیستان و قائنات تأیید شد. شوکت‌الملک اول در ۱۳۲۲ ق. درگذشت و محمدابراهیم خان (متوفی ۱۳۲۳ ش.)، برادر کوچکش، به «شوکت‌الملک» ملقب و حاکم قائنات و سیستان شد. او ملک تاج، دختر ابراهیم خان قوام‌الملک، را برای پسرش، امیر اسدالله علم، گرفت.

۴۱۹. بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۳، ص ۷۰.

مستوفی‌گری در امور حکومتی پرداخت، میرزا فتحعلی مستوفی نام گرفت، به دستگاه میرزا آقاخان نوری، صدراعظم بعدی، وارد شد و میرزا آقاخان کارهای شخصی و دیوانی‌اش را به او رجوع می‌کرد. مدتی مستوفی شهرهایی چون همدان و قزوین بود و سپس حاکم بلوک خوار ورامین و رئیس برخی ایلات آن سامان شد.

فتحعلی شاه چهل و پنجمین دخترش، **خرم بهار خانم احترام‌الدوله** را، که از مادری مازندرانی (اهل ساری) بود، به نامزدی میرزا علی‌محمد خان (قوام‌الملک دوم)، چهارمین پسر میرزا علی‌اکبر خان قوام‌الملک، درآورده بود. در آن زمان داماد سه چهار ساله و عروس ۱۳-۱۴ ساله بود. زمانی که میرزا فتحعلی در تهران استقرار یافت، نامزد برادر ۱۳-۱۴ ساله‌اش را، که اینک به بیست سالگی می‌رسید و تاب صبر بیش از این را نداشت به زنی گرفت.<sup>۴۲۰</sup> بدینسان، به داماد «خاقان مغفور» بدل شد و به محافل خصوصی خاندان سلطنتی راه یافت. این سنت در خاندان صاحب‌دیوان پایدار ماند. یک قرن بعد، نواده میرزا فتحعلی خان، **غلامحسین خان صاحب‌دیوانی**، که سربازی بلند بالا و رشید بود در گارد شاهنشاهی، **دل تاج‌الملوک آیرملو**، همسر رضا شاه متوفی، را ربود؛ به‌رغم تفاوت فاحش سنی، با او ازدواج کرد و به ناپدری محمدرضا شاه بدل شد. احترام‌الدوله در سال ۱۳۲۹ ق. در تهران می‌زیست، نود ساله بود و تنها دختر باقیمانده از «خاقان مغفور».<sup>۴۲۱</sup>

میرزا فتحعلی مستوفی در ۱۲۷۶ به «صاحب‌دیوان» ملقب و حاکم یزد شد. در سال بعد، ناصرالدین شاه پسر هشت ساله خود، مظفرالدین میرزا، را حکم آذربایجان کرد و به‌مراهش سه تن را به تبریز گسیل داشت: عزیز خان مگری (سردار کل) در مقام پیشکار، میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان شیرازی به عنوان وزیر، و رضاقلی خان لله‌باشی (نیای **خاندان هدایت**) به عنوان معلم و پرستار (لله). در سال ۱۲۷۸ مظفرالدین میرزا رسماً به عنوان ولیعهد اعلام شد.

صاحب‌دیوان از آن پس در مناصب عالی حکومتی بود: در سال‌های ۱۲۸۰-۱۲۸۳ حاکم خوزستان و لرستان بود. در ۱۲۸۴ وزیر و پیشکار مسعود میرزا یمین‌الدوله حاکم اصفهان شد. در ۱۲۸۶، که مسعود میرزا به «ظل‌السلطان» ملقب و دو سال و چهار ماه، تا ۱۲۸۸ ق.، حاکم فارس بود؛ صاحب‌دیوان حکومت اصفهان را به دست داشت. در ۱۲۸۸ ق. بار دیگر پیشکار و وزیر مظفرالدین میرزا ولیعهد در «مملکت آذربایجان» شد. در ۱۲۹۰ ق. منصب و

۴۲۰. خاوری شیرازی، *تاریخ ذوالقرنین*، ج ۲، ص ۱۰۳۴.

۴۲۱. *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*، ج ۵، ص ۳۳۴۰.

لقب «وزیر نظام» به وی اعطا شد. در ۱۲۹۸ ق. فارس به قلمرو حکومت ظل‌السلطان افزوده شد و او پسر چهارده ساله خود، سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله، را حاکم فارس کرد و صاحب‌دیوان را وزیر و صاحب اختیار «مملکت فارس». جلال‌الدوله و صاحب‌دیوان تا ۱۳۰۵ ق. هفت سال در فارس بودند. در ۱۳۰۸ ق. حاکم خراسان و متولی‌باشی آستان قدس شد و تا شعبان ۱۳۱۰ ق. در این مقام بود. در ۱۳۱۱ والی کرمان و بلوچستان شد.<sup>۴۲۲</sup>

میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان بیش از نیم قرن در مناصب عالی حکومتی در سراسر ایران، از فارس و خوزستان و اصفهان و یزد تا خراسان، جای داشت. او در چپاول بی‌پروا بود و ثروتی عظیم اندوخت؛ تا بدان جا که ناصرالدین شاه او را در عرصه غارت‌گری در حد ظل‌السلطان می‌شناخت. اعتمادالسلطنه می‌نویسد:

[برای ناصرالدین شاه روزنامه می‌خواندم که] «شخصی در ایتالیا فوت شده که پنجاه کرویر [۲۵ میلیون تومان] دولت از او مانده... شاه فرمود: افسوس در ایران نبود که ظل‌السلطان و صاحب‌دیوان و غیره او را غارت کنند. معلوم شد همه چیز به حضرت همایونی معلوم است.»<sup>۴۲۳</sup>

اعتمادالسلطنه صاحب‌دیوان را چنین توصیف کرده است:

«میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان مال و مکنت بی‌حساب دارد، تنباکو و آب‌لیموی معطر شیراز خاصه شراب خلر [خلار] که هوش از سر مهتر و کهتر می‌رباید، شال کشمیری و زر جعفری می‌دهد و هر چه می‌خواهد می‌گیرد. خوان و خانه‌اش نیز آراسته و گسترده است. هفتاد سال عمر خود را در حکومت و مأموریت‌های بزرگ گذرانده.»<sup>۴۲۴</sup>

خداوند رفع شر... این پیر اکبیر بی‌دین کاکا شیرازی بی‌قابلیت صاحب‌دیوان را از سر رعیت فقیر بیچاره ایران دور کند. تا این‌ها هستند دولت را به مبلغ گزافی تطمیع می‌کنند، به حکومت می‌روند و رعیت را می‌چاپند...

صاحب‌دیوان با هشتاد سال عمر که همه این عمر را غلط زندگی کرده است و قابل

۴۲۲. فسایی، *فارسانامه*، ج ۲، ص ۹۶۶؛ بامداد، *شرح حال رجال ایران*، ج ۳، صص ۷۰-۷۲.

۴۲۳. *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، ص ۴۶۳.

۴۲۴. به نقل از: بامداد، *شرح حال رجال ایران*، ج ۳، ص ۷۲. مرحوم مهدی بامداد از نسخه خطی یادداشت‌های اعتمادالسلطنه نقل کرده. در نسخه چاپی (امیرکبیر، چاپ دوم، آذر ۱۳۵۰) هر چه گشتم این جملات را نیافتم.

هیچ خدمت و مأموریتی نیست هشتاد هزار تومان داد حاکم کرمان شد...  
این مرد که به غلط هشتاد سال است در ایران مصدر خدمات بزرگ است.»<sup>۴۲۵</sup>

عین‌السلطنه صاحب‌دیوان را، یک سالی پیش از مرگش، چنین می‌بیند:

«دوشنبه ششم شهر صفر [۱۳۱۳ ق.]... به منزل صدرعظم رفتیم. خواب بود. صاحب‌دیوان آن‌جا بود. از کرمان طهران آمده و از آن‌جا به این‌جا. با وجود کبر سن و این همه مکنت باز طمع مانع از راحتی است. متصل در تلاش و گفتگو است. هشتاد سال متجاوز دارد. آنی از فکر حکومت و ریاضت فارغ نیست.»<sup>۴۲۶</sup>

میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان پسری داشت به‌نام حسین که با مرگ پدر به صاحب‌دیوان ملقب شد و میرزا حسین خان صاحب‌دیوان نام گرفت. پسر ارشد فتحعلی خان، مانند برادرزاده و دامادش مؤیدالملک، پا به پای پدر در مناصب عالی حکومتی در گشت و گذار بود. زمانی که صاحب‌دیوان وزیر و پیشکار مظفرالدین میرزا ولیعهد در آذربایجان شد، پسر را حاکم ساوجبلاغ مکرری و مراغه کرد. زمانی که پیشکار جلال‌الدین میرزا، پسر ظل‌السلطان، در فارس شد، پسر را حاکم نیریز و اصطهبانات و غیره کرد. در سال ۱۳۰۰ ق. میرزا حسین خان حاکم بندر بوشهر و دشتستان و دشتی بود. در سال ۱۳۰۱ ق. با پیشکش صاحب‌دیوان لقب «مؤتمن‌الملک» به پسرش اعطا شد که پیش‌تر به میرزا سعید خان انصاری، وزیر خارجه، تعلق داشت و بعداً به پسر میرزا نصرالله خان مشیرالدوله صدراعظم، میرزا حسین خان مؤتمن‌الملک (پیرنیا)، تعلق گرفت. حسین پیرنیا برادر میرزا حسن خان مشیرالدوله (پیرنیا) و این دو برادر از چهره‌های درجه اول سیاسی و فرهنگی دوران مشروطه و پهلوی هستند. اعطای لقب فوق به پسر صاحب‌دیوان بیانگر تمول و نفوذ فراوان او در دربار ناصری است. در این سال، مؤتمن‌الملک حاکم کازرون نیز شد. زمانی که صاحب‌دیوان والی خراسان شد (۱۳۰۸) پسر نیز حاکم سبزوار و نیشابور و غیره بود. با فوت میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان در سال نخست سلطنت مظفرالدین شاه (۱۳۱۴ ق.) لقب «صاحب‌دیوان» به میرزا حسین خان مؤتمن‌الملک رسید. میرزا حسین خان صاحب‌دیوان از سال ۱۳۱۸ ق. وزیر و پیشکار ابوالفضل میرزا عضدالسلطان، پسر چهارم مظفرالدین شاه و حاکم اراک و گلپایگان و

۴۲۵. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، صص ۹۳۵، ۹۳۹، ۹۴۷.

۴۲۶. روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج ۱، ص ۸۰۴.

خوانسار و کمره، بود و از سال ۱۳۲۰ ق. حاکم این منطقه. در سال بعد برکنار شد.<sup>۴۲۷</sup>  
 میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان پسر دیگری نیز داشت به نام میرزا علی‌اکبر خان (متولد  
 ۱۲۸۴ ق.) مشهور به آقا بزرگ.<sup>۴۲۸</sup>

### قساوت صاحب‌دیوان

میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان بسیار مقتدر و قسی‌القلب بود. در یادداشت‌های  
 اعتمادالسلطنه، ذیل وقایع ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۱۱ ق. یعنی حدود سه سال پیش از مرگ  
 صاحب‌دیوان، آمده است:

[فردی به نام ملا حسین، به تحریک پسر سید علی‌اکبر مجتهد شیرازی (فال  
 اسیری) و تعدادی دیگر، در کوچه و بازار تهران] «به قوام‌الملک شیرازی [برادر  
 صاحب‌دیوان] لعنت می‌کرد و خودش به لباس سقایی مشک آبی بر دوش گرفته و  
 این شعر را می‌خواند: آبی بنوش و لعنت حق بر قوام کن، جان را فدای مرقد  
 خیرالانام کن. و می‌گفت حکم جناب میرزای شیرازی [است] که بر قوام لعنت باید  
 کرد. صاحب‌دیوان فرستاد این شخص را گرفتند... روز سه‌شنبه... در انبار دیوانی سر  
 مردکه را بریدند و کشان کشان به پای قاپوق بردند و سه روز و سه شب جسدش را  
 در آنجا به مردم نمودند.»<sup>۴۲۹</sup>

### هجونامه شوریده شیرازی

به چوب بستن شوریده شیرازی،<sup>۴۳۰</sup> نمونه‌ای دیگر از قساوت صاحب‌دیوان است.  
 در سال ۱۳۰۱ ق. شوریده، شاعر نابینا و نامدار، هجوی علیه فساد اعیان شیراز، به‌ویژه  
 فتحعلی خان صاحب‌دیوان و برادرانش، حسنعلی خان نصیرالملک و علی‌محمد خان  
 قوام‌الملک، سرود. صاحب‌دیوان دستور داد او را به چوب بستند. شوریده در پاسخ به این  
 کردار زشت صاحب‌دیوان هجوی دیگر سرود. در این هجویه منظوم، که آمیخته با واژگان

۴۲۷. بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۵، صص ۷۶-۷۷.

۴۲۸. فسایی، فارسنامه، ج ۲، ص ۹۶۶.

۴۲۹. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۹۱۳.

۴۳۰. حاج محمدتقی فصیح‌الملک (۱۲۷۴-۱۳۴۵ ق.) متخلص به «شوریده». شوریده به  
 تعبیری «کوهمره‌ای» نیز بود زیرا ملک بورنجان کوهمره به او تعلق داشت. در ۲۱ مهر ۱۳۰۵ ش.  
 در شیراز درگذشت. مزارش در اتاق غربی آرامگاه سعدی است.

گوش شیرازی است، رجال و اعیان بزرگ فارس برای محاسبه احضار می‌شوند؛ چیزی شبیه به خلسه اعتمادالسلطنه. ابتدا می‌خواهند دزدی‌ها را به گردن حاج مشیرالملک، وزیر خوش‌نام فارس، بیندازند ولی او خاندان قوام را متهم می‌کند و حضار تصدیق می‌کنند. بخشی از این هجویه، با حذف فحاشی‌های رکیک آن، چنین است:

رفت و حالی مشیر را آورد  
 گونه‌اش گشته از دو بسته لچک  
 کرد تعظیم شاه کی مریخ  
 زده بر طبل شاهی تو کجک  
 از برای چه کرده‌اید احضار؟  
 من بیچاره را بدین تک و لک  
 جمله گفتند از برای حساب  
 کز وزارت نبوده‌ای منفک  
 چون شنید این سخن مشیرالملک  
 گفت ای گوز جملتان به علک  
 هفت سالست بنده معزولم  
 که زمن پیش شه زد است نجک؟  
 با قوام است فارس با ما نیست  
 جمله گفتند: الصداقة لک  
 گفت شه، حاضر آن قوام، قوام  
 کاین همه پیش اوست مستهلک  
 یوزباشی پای تختی باز  
 گفت آلان بیارمش با چک  
 یوزباشی قوام را آورد  
 شه نشست چو خشمگین از یک  
 گفت املاک فارس ای ابله  
 همه صرف بهارلو شد و لک؟

در جریان این محاسبه، میان اعیان دزد شیراز، که حاج مشیرالملک از آنان نیست، دعوا و غوغایی بزرگ درمی‌گیرد و در این میانه خبر مرگ دختر قوام، زن امام جمعه، می‌رسد:

اندرون امام دخت قوام  
 مرد ز اسهال روغن کرچک  
 آری اندر مثل مناقشه نیست  
 مردن خر بود عروسی سگ  
 آن رضا خان<sup>۴۳۱</sup> به بانگ و ابتا  
 نعره می زد به سان زنبورک  
 چون شنید این سخن نصیرالملک  
 فبکی قال لیت کنت معک  
 پیش پیش جنازه بوالقاسم<sup>۴۳۲</sup>  
 راه می رفت همچو مارمولک  
 چک و پور امام آویزان  
 پیک و پوزی کجا؟ نه پوز و نه چک  
 شیخ الاسلام از پس تابوت  
 با عصا و ردا و تحت حنک  
 باغ نو برد صاحب دیوان  
 چون عمر کرد غصب باغ فدک  
 شهرت هجو صاحب دیوان  
 رفت از فارس تا به سر جنبک  
 شب جمعه امام جمعه شوم  
 چید از بهر بنده دوز و کلک  
 من که طاووس باغ گفتم  
 رفتم اندر حضور بولنجک<sup>۴۳۳</sup>  
 از تغیر ز جای برمی جست

۴۳۱. محمدرضا خان قوام الملک.

۴۳۲. ابوالقاسم خان که بعداً نصیرالملک دوّم شد.

۴۳۳. دلّک. منظور صاحب دیوان است.



همچو از خاک ماهی بپیک  
گفت شوریده هجو ما کردی؟  
فاش شد بانگ طبل زیر جلک  
پس بگفتا که تا مرا بزنند  
طوطئی را کنند چون عتک  
آن حسینی<sup>۴۳۴</sup> که بدتر از شهر است  
خست من را به ضربت دگنگ  
زین ریاست تو مه شوی؟ نشوی<sup>۴۳۵</sup>  
زشت خوشگل نگرده از پولک  
خلعتم داد تا بگویم هجو  
نرود چرکی دل از چوبک<sup>۴۳۶</sup>

#### خاندان نصیرالملک

سومین پسر میرزا علی‌اکبر خان قوام‌الملک حاج میرزا حسنعلی خان نصیرالملک (۱۲۳۷-۱۳۱۱ ق.) است که یک سال از صاحب‌دیوان کوچک‌تر بود. نصیرالملک نیز در تمامی عمر در مناصب حکومتی جای داشت.

«از مبادی عمر تاکنون خانه‌نشین نگشته، تمام اوقات به ایالت و حکمرانی نواحی فارس برقرار بوده و هست. اگر از ایالت لارستان منعزل شده به حکومت کوه گیلویه سرافراز بود و اگر از کوه گیلویه صرفنظر می‌نمود به حکمرانی بنادر و سواحل دریای فارس برقرار می‌شده و تاکنون اولاد ذکوری برای او نیست.»<sup>۴۳۷</sup>

او اولین حاکم بوشهر پس از پایان یافتن حکومت یکصد ساله شیوخ آل مذکور<sup>۴۳۸</sup> بر

۴۳۴. حسین. نام فراشی که شوریده را به چوب بست.

۴۳۵. خطاب به صاحب‌دیوان است.

۴۳۶. بنگرید به دیوان شوریده شیرازی و رکن‌زاده آدمیت، *دانشمندان و سخن‌سرایان فارس*، ج ۳، صص ۳۳۴-۳۴۳.

۴۳۷. فسایی، *فارسنامه*، ج ۲، ص ۹۶۷.

۴۳۸. شیخ ناصر خان بن شیخ مذکور ابومهری از اعراب نجد بود و ناخداباشی نادر شاه افشار. حاکم بوشهر شد. بعد از فوت او پسرش شیخ نصر خان در سال ۱۱۸۲ ق. حاکم بوشهر شد. در زمان او بود

این بندر است. در سال ۱۲۶۶ ق. فیروز میرزا نصرت‌الدوله به حکومت خاندان آل مذکور بر بوشهر پایان داد و میرزا حسنعلی بیست و نه ساله را با عنوان «میرزا حسنعلی خان دریابییگی» حاکم بوشهر کرد. حکومت اول حسنعلی بر بوشهر تا ۱۲۷۳ ق. و اشغال این بندر توسط قشون انگلیس، به فرماندهی ژنرال اوترام، ادامه یافت. در ۱۲۸۲ ق. به «نصیرالملک» ملقب شد. این لقب پیش‌تر به میرزا فضل‌الله علی‌آبادی مازندرانی، رجل نامدار ایران و وزیر و پیشکار فارس در دوران حکومت ناصرالدین میرزا ولیعهد بر این خطه، تعلق داشت. نصیرالملک شیرازی بار دوم در ۱۲۹۸-۱۲۹۹ ق. و بار سوم در سال‌های ۱۳۰۳-۱۳۰۴ ق. حاکم بوشهر بود.<sup>۴۳۹</sup>

حاج محمدعلی پیرزاده، از چهره‌های مرموز تاریخ معاصر ایران که به خاندانی مشابه با خاندان قوام تعلق داشت، در سفر سال‌های ۱۳۰۳-۱۳۰۶ ق. به اروپا با مؤیدالملک همسفر بود. او در ۱۳۰۳ ق.، زمان شروع سفر، و ۱۳۰۶ ق.، در بازگشت، شیراز و خطه جنوب و خاندان قوام شیرازی را توصیف کرده است. حاجی پیرزاده در سال ۱۳۰۳ نصیرالملک، حاکم بوشهر، را چنین می‌بینید:

«اگر چه جناب حاجی نصیرالملک بسیار سوء خلق دارند و همیشه اوقات متغیر و کج خلقانه صحبت می‌دارند و کم‌تر تبسم می‌نمایند و بشاشت و فرح کم‌تر با ایشان دیده می‌شود و شب و روز خود را به سختی اخلاق می‌گذرانند ولی بسیار درست حساب و درست قول و راستگو و راست کردار و شخص با معنی می‌باشند و از جناب صاحب‌دیوان سناً کوچک‌ترند و بسیار صاحب دولت و مکت

←

که کریم خان زند به کمپانی هند شرقی بریتانیا اجازه داد دفتری در بوشهر مستقر کند. آخرین حاکم بوشهر از این خاندان شیخ نصرخان بود که در سال ۱۲۶۶ ق. به تهران تبعید شد. «در کمال عسرت و تنگدستی بود.» او نیای خاندان ایزدی کازرونی است. رکن‌زاده آدمیت، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، صص ۳۸۲-۳۸۷.

پایان‌نامه منتشرنشده استفن گرومان در دانشگاه جان هاپکینز درباره دوران حکومت این خاندان بر بوشهر است:

Stephen Ray Grommon, "The Rise and Fall of the Arab Shaykhdом of Bushire 1750-1850", The Johns Hopkins University, 1985, 308 pp.

۴۳۹. سید جعفر حمیدی، فرهنگ‌نامه بوشهر، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۶۳۹.

و املاک و پول بسیارند و صاحب دو دوخترند که یکی زن محمدرضا خان قوام است و یکی زن محمد صادق خان [؟] پسر حاجی عبدالله خان و همیشه اوقات در حکومت بوده‌اند و بیش تر در بوشهر حکومت داشته‌اند».<sup>۴۴۰</sup>

حسنعلی خان نصیرالملک فاقد اولاد ذکور بود. او در ربیع‌الاول ۱۳۱۱ ق. / سپتامبر ۱۸۹۳ م. به بیماری استسقا درگذشت. سه دختر داشت: اولی زن محمدرضا خان قوام‌الملک شد. دومی با میرزا ابوالقاسم خان مستوفی، پسر حاج عبدالله خان پسر فتح‌الله خان (پنجمین پسر حاج ابراهیم کلانتر)، ازدواج کرد. سومین دختر زن عطاءالدوله نوری بود.<sup>۴۴۱</sup>

با مرگ حسنعلی خان نصیرالملک، ثروت او میان دخترانش تقسیم شد. لقب نصیرالملک به ابوالقاسم خان انتقال یافت. غلامعلی خان نواب چنین گزارش می‌دهد:

«لقب نصیرالملکی را به ابوالقاسم خان همشیره‌زاده مرحوم نصیرالملک و داماد او داده‌اند و جمیع ابوابجمعی‌های نصیرالملک مرحوم را واگذار به ابوالقاسم خان کرده‌اند حتی ریاست دفتر را. دیگر آن‌که، اعلیحضرت همایونی از مالیه مرحوم نصیرالملک از ورثه آن مرحوم سی هزار تومان گرفته‌اند. سه دختر دارد و سه داماد که یکی از دامادها [محمدرضا خان] قوام‌الملک است. نفری ده هزار تومان دادند».<sup>۴۴۲</sup>

**میرزا ابوالقاسم خان نصیرالملک (متولد ۱۲۷۴ ق.)** از چهره‌های متنفذ فارس و ایران در

۴۴۰. سفرنامه حاجی پیرزاده، به کوشش حافظ فرمانفرمائی، تهران: چاپ دوم، انتشارات بابک، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۱۱۲.

۴۴۱. یادداشت احمد پژوه در: براون، *تغیاب/یران*، ص ۵۳۶.

خاندان نوری از نسل میرزا آقاخان نوری، صدراعظم انگلوفیل و فاسد ناصرالدین شاه، است. شاخه‌ای از آن، در زمان حکومت میرزا عبدالوهاب خان نظام‌الملک بر فارس، در شیراز ساکن شدند. نظام‌الملک پسر میرزا کاظم خان نظام‌الملک و نوه میرزا آقاخان نوری صدراعظم است. او در زمان صدارت میرزا علی‌اصغر خان اتابک (امین‌السلطان) در شعبان ۱۳۱۶ ق. به جای عبدالحسین میرزا فرمانفرما حاکم فارس شد و تا اوائل ذی‌قعدة ۱۳۱۷ ق. در این مقام بود. بعد از او ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله حاکم فارس شد. زین‌العابدین خان مدبرالسلطنه، پسر ارشد نظام‌الملک نوری، در زمان حکومت پدر نایب‌الحکومه کازرون و بهبهان بود. او با خاندان قوام رابطه نزدیک داشت.

۴۴۲. *وقایع اتفاقیه*، صص ۴۳۸-۴۳۹.

دوران متأخر قاجاریه و حکومت پهلوی اول است. او شش سال از باجناقش، محمدرضا خان قوام‌الملک، کوچک‌تر بود. در ۱۳۱۱ ق. با مرگ دایی و پدرزنش، حاج حسنعلی خان نصیرالملک، «نصیرالملک» و وارث بخش مهمی از ماترک او شد. در سال‌های ۱۳۱۸-۱۳۲۰ ق. والی خراسان و متولی باشی آستان قدس رضوی بود. در ۱۳۲۱ ق. وزیر و پیشکار **ابوالفتح میرزا سالارالدوله**، پسر سوم مظفرالدین شاه، شد که به حکومت خوزستان و لرستان و بروجرد و بختیاری می‌رفت.

سالارالدوله از شاهزادگان و حکام متعددی قاجاریه بود. زمانی که حاکم کرمانشاه بود (۱۳۱۵ ق.) به دلیل دست‌اندازی به املاک مردم به دستور پدرش عزل شد. حکومت سالارالدوله و وزارت نصیرالملک شیرازی بر این خطه تا ۱۳۲۴ ق. تداوم یافت. او از اوائل سال ۱۳۲۵ ق. علیه برادرش، محمدعلی شاه، شورید ولی میرزا علی‌اصغر خان اتابک، صدراعظم، زود به غائله‌اش خاتمه داد. در اواخر رجب ۱۳۲۹ ق. علیه حکومت مشروطه در غرب ایران شورشی بزرگ به پا کرد که به «فتنه سالار» معروف است. او کردستان و کرمانشاهان را تصرف کرد، خود را شاه ایران خواند و با نام «السلطان ابوالفتح شاه قاجار» سکه ضرب کرد. او سرانجام شکست خورد، از ایران گریخت، مدتی در سویس و در سال‌های پایانی زندگی هشتاد ساله‌اش (۱۳۳۸ ش.) در اسکندریه مصر زیست.

پیوندهای نصیرالملک با سالارالدوله و نقش او در شورش سالار علیه محمدعلی شاه واجد اهمیت تاریخی فراوان است. می‌دانیم که در دوران حکومت سالار بر غرب ایران، دربار او محل تجمع افراد مشکوک بود. **حاج میرزا نصرالله بهشتی واعظ** (ملک‌المتکلمین) یکی از آن‌هاست که امروزه اسناد و تحقیقات جدید، بابتی‌گری او را و پیوندش را با **سیر اردشیر ریپورتور**، مسئول شبکه‌های اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران، به اثبات می‌رساند. ملک‌المتکلمین در سال ۱۳۱۹ ق. به رشت رفت؛ **حاج ملا محمد خمایی**، مجتهد بزرگ رشت، تکفیرش کرد و او به انزلی گریخت و از راه عشق‌آباد، مرکز مهم بهائیان، به مشهد رفت. در این زمان حاج نصیرالملک والی خراسان بود. ملک‌المتکلمین مورد حمایت نصیرالملک قرار گرفت و در مسجد گوهرشاد به وعظ پرداخت. سپس، به شیراز رفت. علما تکفیرش کردند. به اصفهان تبعید شد. از ترس **آقا نجفی**، مجتهد بزرگ اصفهان، در روستای مهدی‌آباد پنهان شد و کارهایش را توسط **میرزا اسدالله نائینی**، منشی

کنسولگری روسیه در اصفهان و از سران فرقه بهائی، انجام می‌داد.<sup>۴۴۳</sup> در ۱۳۲۱ ق. به تهران رفت. نصیرالملک او را به سالارالدوله معرفی کرد و به همراه سالار راهی کردستان شد. به نوشته بامداد، «این سفر برای ملک‌المتکلمین مفید واقع شد و مبلغی انتفاع برد.»<sup>۴۴۴</sup> مجدالاسلام کرمانی ملک‌المتکلمین را در کردستان «ندیم‌باشی سالارالدوله» می‌خواند و می‌نویسد: او از این سفر «با ده هزار تومان مداخل برگشت و نتیجه [ای] که... به بنده عاید شد یک عدد قلیان [بود] که از رشت به رسم ارمغان آورد و دیگر به کلی بنده را فراموش کرد.»<sup>۴۴۵</sup>

بعدها، در سال ۱۳۲۷ ق. در فارس، نصیرالملک همین بازی را با اسماعیل خان صولت‌الدوله، ایلخانی قشقایی، تکرار کرد. این در زمانی است که صولت‌الدوله در صف رهبران مشروطه‌خواه جنوب، مورد حمایت مجتهد لاری و سایر علما و مخالف خاندان قوام بود؛ و نصیرالملک مدعی دوستی با صولت‌الدوله و مخالفت با عموزاده و پسر باجناقش حبیب‌الله خان قوام‌الملک! عین‌السلطنه، که مدتی پیش حاکم فارس بود و خاندان قوام را خوب می‌شناخت، در رجب ۱۳۲۷ ق. نوشت:

«مطلب مهمی که [افخم‌الملک] می‌گفت این است که نصیرالملک پیشکار و

۴۴۳. ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، تهران: انتشارات جاویدان، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ج ۱، صص ۳۴۰-۳۴۵.

۴۴۴. بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۴، ص ۳۴۷.

۴۴۵. احمد مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحطاط مجلس، انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۶، ص ۶۳.

به دلیل اهمیت جایگاه تاریخی ملک‌المتکلمین درباره او باید به تفصیل در جای دیگر سخن بگویم. در مقالات و مصاحبه‌های منتشرشده در دو دهه اخیر به کرات گفته‌ام که در تاریخنگاری دوران احمدشاه و پهلوی درباره نقش ملک‌المتکلمین و سید جمال واعظ در انقلاب مشروطه، که هر دو بابتی بودند، به شدت اغراق شده. ملک‌المتکلمین و سید جمال واعظ در حوادث مشروطه نقش مخرب و منفی داشتند و اقدامات مثبت منسوب به آنان جعل کامل است. درباره این دو، به‌عنوان سخنگو و واعظ انقلابی مشروطه، بزرگنمایی عجیبی صورت گرفته درحالی که مردم کتابخوان ما حتی نامی از حاج شیخ محمد واعظ سلطان‌المحققین و حاج شیخ مهدی سلطان‌المتکلمین، دو واعظ بزرگ و انقلابی و بسیار مؤثر دوران مشروطه و طرف اعتماد مراجع عتبات، نشنیده‌اند. در تواریخ مشروطه حتی برخی نطق‌های سلطان‌المتکلمین به نام ملک‌المتکلمین بابتی ثبت شده است. این تحریف تاریخ چندان عجیب نیست زمانی که معتمددیوان کواری، پیشکار قلدرد و فاسد قوام‌الملک، «شهید راه مشروطه» قلمداد شود. (همین کتاب، ص ۶۳۹)

ناصر مشفق صولت‌الدوله است. و این نصیرالملک یک شیطانی است که به تنهایی ایران را کفایت می‌کند. تلگرافات هم تمام انشاء است.»<sup>۴۴۶</sup>

در این دوران بلیشو، نصیرالملک سال‌ها پیشکار و مسئول مالیه فارس بود. عین‌السلطنه در جمادی‌الاول ۱۳۳۲ ق. نوشت:

«به حکم مصطفی‌خان معاون مالیه شیراز ژاندارم‌ها نصیرالملک را دستگیر و حبس می‌کنند. شیرازی‌ها از علما، سادان اعیان اشراف حتی کسبه اجماع می‌کنند، دکاکین را می‌بندند. نزد مخبرالسلطنه فرمانفرما می‌روند. ایشان هم به اداره ژاندارمری حکم می‌فرمایند نصیرالملک را مرخص کند. لیکن اداره جواب می‌دهد به ما حکم شده اوامر و نواهی رئیس مالیه را اجرا کنیم. لهذا تا او نگوید ممکن نیست و روز دیگر نصیرالملک را تحت‌الحفظ به سمت بوشهر حرکت می‌دهند... این نصیرالملک پیشکار و وزیر مالیه فارس سال‌ها بود. حالیه که از آن منافع هنگفت بی‌دخول شده یقین در کارها اخلال می‌نمود. جنساً هم آدم محیل و شیطانی است.»<sup>۴۴۷</sup>

در شهر شیراز و فارس و سایر مناطق ایران موقوفات فراوانی به فتحعلی‌خان صاحب‌دیوان و حسنعلی‌خان نصیرالملک منتسب است. درباره کردار آزمندانه و شوم این خاندان در تصاحب موقوفات مفصل عصر صفوی و جعل و تغییر تولیت وقف‌نامه‌ها سخن خواهیم گفت.

#### قتل محمد خان دشتی

نصیرالملک، چون برادر بزرگش صاحب‌دیوان، حریص و قسی بود و بسیار متمول. از زشت‌ترین اقدامات او حبس و قتل محمد خان دشتی، فرمانده جنگ‌های ضد استعمار بریتانیا و شاعر نامدار، است.

محمد خان دشتی (۱۲۴۶-۱۲۹۸ ق.) از خانواده کلانتران منطقه دشتی (استان بوشهر) و از خاندان‌های اصیل و کهن خطه جنوب ایران است. او پس از فوت پدرش حاجی‌خان (۱۲۷۸) و قتل برادرش رئیس حسین‌خان (۱۲۸۹ ق.) و فوت برادر دیگرش رئیس حیدر خان (۱۲۹۵) کلانتر دشتی شد. او تحصیلات خود را در عتبات به پایان برد و به دلیل

۴۴۶. روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج ۴، ص ۲۷۱۷.

۴۴۷. همان مأخذ، ج ۵، ص ۴۰۵۶.

قریحه شعر به شاعری برجسته بدل گردید. جنگاوری بسیار شجاع بود و از فرماندهان دفاع در برابر تجاوز قشون بریتانیا به فرماندهی ژنرال اوترام. می‌نویسند: «در قلعه ریشهر دوش به دوش باقر خان و احمد خان [تنگستانی] جنگیده و پس از هجوم وحشیانه نیروهای انگلیس و شکست مقاومت، از طریق دریا به دشتی رفت.»<sup>۴۴۸</sup>

از آن پس، نصیرالملک و برادرانش (صاحب‌دیوان و قوام‌الملک) عرصه را بر این خاندان تنگ کردند و به بهانه مالیات معوقه و بهانه‌های دیگر ایشان را مورد آزار قرار می‌دادند. محمدحسین رکن‌زاده آدمیت،<sup>۴۴۹</sup> می‌نویسد:

«محمد خان متخلص به دشتی فرزند حاجی خان فرزند جمال خان فرزند رئیس حسین خان فرزند رئیس جمال. محمد خان در سال ۱۲۴۶ در قریه شنبه (بضم سین معجمه) متولد شد، و در محضر پدرش و فضایی که در آن حدود بودند علوم ادبیه پارسی و تازی را بیاموخت، و پس از فوت حیدرخان ضابط دشتی به حکومت آن نواحی منصوب گشت و بنای حکومت خود را بر آبادی خورموج و بذل و بخشش و اجراء عدالت و تشویق فضلاء و شعراء و دانشمندان و دستگیری بیچارگان و مستمندان گذاشت و درب خانه خود را به روی عموم مردم از وضع و شریف باز گذاشت و... میرزا فتحعلی معمار شیرازی را از شیراز خواست و به مهندسی او عمارت حکومتی و حمامی مستحکم در خورموج بساخت (که از قرار مسموع یا آن که صد سال از بنای آن می‌گذرد هنوز باقی است) و انصاف فطری او را بر آن داشت که ابیاتی در انتقاد اعمال امثال و اقران خود سروده و بر سنگی نقر و بر سردر عمارت نویناد خود نصب کند که در دیوانش چاپ نشده:

هزاران خانه را بر باد دادم، که تا بنیاد این خانه نهادم  
از این دست استدم ز آن دست دادم، چنین کاری کرم نامش نهادم

۴۴۸. حمیدی، فرهنگ‌نامه بوشهر، صص ۳۱۴-۳۲۲.

برای آشنایی با محمد خان دشتی و اشعار او بنگرید به: عبدالمجید زنگویی، شعر دشتی و دشتستان، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.

۴۴۹. محمد حسین رکن‌زاده آدمیت (۱۳۱۷ ق. / ۱۲۷۷ ش. - ۱۳۵۳ ش.). فرزند میرزا عبدالله رکن‌التجار شیرازی، از شاعران معروف بوشهر متخلص به «مُدرک». تبارش به اصطهبانات می‌رسد. رکن‌زاده آدمیت در سال‌های ۱۳۰۵-۱۳۰۶ ش. هفته‌نامه آدمیت را در شیراز منتشر می‌کرد. نویسنده آثار ارجمند دلیران تنگستانی (۱۳۱۰ ش.)، فارس و جنگ بین‌الملل (۱۳۱۲ ش.) و دانشمندان و سخن‌سرایان فارس (پنج جلد، ۱۳۳۹-۱۳۴۱).

دیوانش اشعارش که شامل قصاید و غزلیات و رباعیات اوست و افزون از پنج‌هزار بیت می‌باشد... به همت حاج غلامحسین تاجر دشتی مقیم بوشهر به خط میرزا مهدی شیرازی در مطبعه گلزار حسنی به سال ۱۳۱۹ در بمبئی چاپ شده است...

وفات یا قتل دشتی: می‌توان گفت که دشتی کشته شده است و سبب قتل او را ذیلاً می‌نویسیم: حاج غلامعلی عطار شیرازی مقیم بوشهر که از خویشان نگارنده بود در جوانی و پیش از آمدن به بوشهر با پدرش در دستگاه دشتی بوده و او نقل می‌کرد که دشتی سالی یک بار برای ملاقات والی فارس (که در آن اوقات غالباً فرهاد میرزا معتمدالدوله یا برادرش مراد میرزا حسام‌السلطنه بود) به شیراز می‌رفت و مالیات ابوابجمعی خود را می‌پرداخت و ضمناً با فضلا و شعرای شیراز، مخصوصاً فرهاد میرزا که مردی دانشمند بود، اغلب حشرونشر و مشاعره داشت. در یکی از مسافرت‌ها، چینی که سوار بر اسب بود و با خدم و حشم خود در کوچه‌های شیراز گردش می‌کرد، فرهاد میرزا در رسید و دشتی احتراماً از اسب پیاده شد. فرهاد میرزا احوالش را پرسید و در ضمن مکالمه بر زبانش جاری شد که نصیرالملک (حاج میرزا حسنعلی خان) از تو گله دارد که به شیراز آمده ولی به دیدن او نرفته‌ای. دشتی... در جوابش گفت: قربان، نصیرالملک یکی از حاشیه‌نشینان مجلس چاکر است و او می‌بایست به دیدن جان‌نثار بیاید. فرهاد میرزا بعداً این گفته جسورانه را به نصیرالملک رسانید و نصیرالملک از این سخن بر آشفت و کینه دشتی را به دل گرفت و منتظر فرصت نشست تا به موقع خود تلافی کند. تا سال ۱۲۹۸ که نصیرالملک حکمران بوشهر و مضافات شد، دشتی را به بوشهر خواست. در بدو امر به او احترام گذاشت و پس از چند روز مطالبه مالیات عقب افتاده [منطقه] دشتی کرد که در حدود ده‌هزار تومان بود. و چون دشتی قادر به پرداخت نبود مهلت خواست و نصیرالملک قبول نکرد. دشتی اجازه خواست که به دشتی رود و پول تهیه کرده بیاورد. باز از راه دشمنی و کینه دیرینه و به تصور این که شاید از دشتی برگردد پیشنهادش را نپذیرفت و دستور حبسش داد. و دشتی مدت نه ماه در زندان بود و به علت گرمی هوا در زندان مریض شد و بمرد. بنابراین دشتی به گناه یک جمله بی‌مورد و کینه شتری نصیرالملک مستبد جان عزیز را باخته است.»<sup>۴۵۰</sup>

۴۵۰. رکن‌زاده آدمیت، *دانشمندان و سخن‌سرایان فارس*، ج ۲، صص ۵۳۹-۵۴۲.



کسانی که با ژرفای پیوندهای خاندان قوام شیرازی با کانون‌های استعماری بریتانیا، و شیوه سلوک آنان با کوشندگان ضد استعماری حتی پس از گذشت سال‌ها، با هدف ارائه الگو به دیگران، آشنا شوند، در خواهند یافت که محمد خان دشتی در واقع تاوان جنگ‌های ضد استعماری خود را پرداخت.

### خاندان قوام‌الملک

شاخه دیگر خاندان قوام شیرازی در نسل میرزا علی محمد خان قوام‌الملک (۱۲۴۵-۱۳۰۱ ق.)، چهارمین پسر قوام‌الملک اول، تداوم یافت. او در سال ۱۲۸۲ ق. با مرگ پدر به «قوام‌الملک» ملقب شد. در این زمان، دو برادر بزرگ‌تر، میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان و میرزا حسنعلی خان نصیرالملک، از القاب و عناوین شامخ‌تر اشرافی برخوردار بودند و لذا لقب قوام‌الملک را به برادر کوچک‌تر واگذارند. او در مقایسه با دو برادر ارشد، که دهه هفتاد زندگی را تجربه کردند، کوتاه زیست و در ۵۶ سالگی درگذشت.

به‌نوشته فسایی، علی محمد خان در بیست و سه سالگی (۱۲۶۸ ق.) حاکم کازرون، در ۱۲۷۵ ق. ضابط (کلانتر) چهارم و بلوک بیدشهر و جویم، و در ۱۲۷۸ ق. حاکم داراب و رئیس ایلات خمسه (عرب، باصری، بهارلو، اینالو، نفر) شد. «به اندک زمانی شوریدگی ایلات را به انتظام و خرابی داراب را به آبادی رسانید و به منصب سرتیپی اول نظام سرافراز گردید». در ۱۲۸۲، با مرگ پدر، ملقب به «قوام‌الملک» شد. در ۱۲۹۴ ق. حکومت لارستان و سبعه نیز به حکومت داراب و ایلات خمسه افزوده شد. در محرم ۱۲۹۴، در زمان حکومت فرهاد میرزا معتمدالدوله، متعهد شد قلعه تبر را فتح کند. این قلعه از سال ۱۲۷۵ ق.، که آغاز شورش بزرگ ایل بهارلو بود، به مأمّن ایشان، به سرکردگی فضلعلی بیگ بهارلو، بدل شده بود.<sup>۴۵۱</sup> قوام‌الملک، به کمک تفنگچیان ایل عرب، سرانجام موفق شد و منصب امیرتومانی را به دست آورد. در فتح قلعه تبر، مشهدی اسدالله، رئیس طایفه لبومحمدی ایل عرب، نقش اصلی داشت.<sup>۴۵۲</sup> با مرگ قوام‌الملک دوم در صفر ۱۳۰۱ ق.، لقب قوام‌الملکی به پسر ارشدش، محمدرضا خان بیگلربیگی، رسید.<sup>۴۵۳</sup>

۴۵۱. فسایی، *فارسنامه*، ج ۲، صص ۱۶۲۵-۱۶۲۶.

۴۵۲. هوشنگ سهام‌پور، *تاریخچه ایلات و عشایر عرب خمسه فارس*، شیراز: انتشارات کوشامهر،

۱۳۷۷، صص ۱۳۲-۱۳۳.

۴۵۳. فسایی، همان مأخذ، ص ۹۶۷.

درباره محمدرضا خان قوام‌الملک و قوام‌الملک‌های بعدی، حبیب‌الله خان و ابراهیم خان، در صفحات بعد سخن خواهم گفت.

### شاخه‌های دیگر

چنان‌که دیدیم، طایفه هاشمیه بسیار گسترده است؛ تا بدان حد که در این بررسی تنها امکان ارائه تصویری مجمل از برجسته‌ترین چهره‌ها و شاخه‌های آن ممکن شد. بخشی از اعضای خاندان قوام، شاخه اصلی طایفه هاشمیه از تبار حاج ابراهیم کلانتر، نام خانوادگی «قوام» و «قوامی» را بر خود دارند. به گفته عبدالله خان قوامی،<sup>۴۵۴</sup> زمانی که انتخاب نام خانوادگی، در زمان رضا شاه، اجباری شد آنان قصد داشتند نام «اعتمادی» را برگزینند به دلیل لقب ابراهیم خان کلانتر (اعتمادالدوله)، ولی به توصیه ابراهیم خان قوام‌الملک، که بزرگ خاندان به‌شمار می‌رفت، نام‌های «قوام» و «قوامی» را برگزیدند. شاخه‌هایی از این خاندان با اسامی دیگر خوانده می‌شوند. برای مثال، اعقاب فتحعلی خان صاحب‌دیوان صاحب‌دیوانی نام دارند، یا شاخه‌ای از تبار ابراهیم خان کلانتر نام خانوادگی شادمان را بر خود گذارده‌اند.

نمونه دیگر، خاندان پژوه شیرازی است. احمد پژوه (مبشرهمایون) تبار خود را چنین بیان کرده است: فرزند حاج میرزا ابوالحسن خان فرزند میرزا ابراهیم خان فرزند میربوعلی شیرازی. میربوعلی خود را از نسل ابن‌سینا می‌داند. این تبارنامه تا میرزا ابراهیم خان واقعی و از میربوعلی شیرازی تا شیخ‌الرئیس ابوعلی سینای بلخی (متوفی ۴۲۸ ق.) ساختگی است. این میرزا ابراهیم خان، نیای خاندان پژوه، در دستگاه فرهاد میرزا معتمدالدوله کار می‌کرد و از منشیان او بود. می‌دانیم که در دستگاه فرهاد میرزا منشیانی چون میرزا ابوالحسن خان منشی‌باشی و میرزا زین‌العابدین خان علی‌آبادی حضور داشتند که به

۴۵۴. عبدالله خان قوامی (متولد ۶ مهر ۱۳۰۰ ش.) پسر ارشد حاج ابوالقاسم خان نصیرالملک است. ابتدا، ملک تاج، دختر ابراهیم خان قوام‌الملک، نامزدش بود. او را به امیراسدالله علم دادند و عبدالله خان قوامی با خویشاوند دیگرش، فهیمه شادمان، ازدواج کرد. فهیمه خواهر منیژه شادمان است که دکتر مهدی حمیدی، شاعر معروف شیرازی، عاشق‌اش بود و شعر معروف «منیژه وای بر من، وای بر من» را برایش سرود. عبدالله قوامی پس از جدایی از فهیمه شادمان با پریچهر خانم، دخترخوانده و تنها وارث خانم لقاءالدوله (خورشیدکلاه قوامی)، ازدواج کرد و ارثیه عظیم خانم لقاءالدوله به او رسید. اکنون ۸۶ ساله و ساکن شیراز و از نظر جسمی و روانی در سلامت کامل است.

عنوان مأمور نفوذی و جاسوس فرقه بابی عمل می‌کردند و اخبار دستگاه حکومتی را به سرعت به آقا میرزا آقا افنان اطلاع می‌دادند. این آقا میرزا آقا گرداننده تشکیلاتی و مالی فرقه بابی در جنوب بود.<sup>۴۵۵</sup>

به نوشته رکن‌زاده آدمیت، در آغاز جنگ جهانی اول، که پژوه در بندر عباس دستگیر شد، حاج محمدعلی تاجر شیرازی، مشهور به دهدشتی،<sup>۴۵۶</sup> میرزا حبیب‌الله خان قوام‌الملک را دید و به او گفت: «این جوان از بستگان خودتان است و حسب و نسب او را شرح می‌دهد».<sup>۴۵۷</sup> همین داستان را احمد پژوه در یادداشت‌های خود بر ترجمه تاریخ انقلاب مشروطیت ادوارد براون آورده است ولی با حذف «شرح حسب و نسب» خود. طبق روایت احمد پژوه، حاج محمدعلی تاجر دهدشتی به حبیب‌الله خان قوام‌الملک گفت: «خالوزاده من است و با شما هم بستگی دارد».<sup>۴۵۸</sup> بدینسان، پژوه با تلاش ابراهیم قوام، پسر حبیب‌الله خان قوام‌الملک، آزاد شد.<sup>۴۵۹</sup>

پژوه، به دلیل همین «حسب و نسب» و «بستگی» در کتاب خود مدافع سرسخت حاج ابراهیم کلانتر و خاندان قوام شیرازی است. او مطالبی از نسخه خطی تاریخ ذوالقرنین و فارسنامه ناصری و تاریخ عضدی و تاریخ ایران سر جان ملکم و تاریخ محمود محمود<sup>۴۶۰</sup>

۴۵۵. «مرحوم میرزا ابوالحسن خان منشی‌باشی و مرحوم میرزا زین‌العابدین خان علی‌آبادی که از جمله نفوس ذکیه و احباب منجذب بودند، این مطلب را استماع می‌نمایند، ساعت چهار از شب منزل جناب افنان آقا میرزا آقا تشریف فرما شده، تفصیل واقعه را مذاکره می‌فرمایند که امروز در محضر شاهزاده چنین مذاکراتی شد...» (حبیب‌الله افنان، تاریخ امری شیراز، نسخه خطی، ص ۲۲۸) بنگرید به: همین کتاب، ص ۵۳۳.

۴۵۶. حاج محمدعلی پسرعمه پژوه و شوهرعمه محمدحسین رکن‌زاده آدمیت است. در سال ۱۳۰۹ ش. در بوشهر فوت کرد. (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، صص ۵۸۷-۵۹۱)

۴۵۷. رکن‌زاده آدمیت، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، ص ۵۸۹.

۴۵۸. یادداشت‌های پژوه در: براون، انقلاب ایران، ص ۵۸۰.

۴۵۹. همان مأخذ، ص ۵۹۱.

۴۶۰. در زرسالاران سخنان همدلانه محمود محمود درباره حاج ابراهیم کلانتر را نقد کرده‌ام. نوشتیم: «عجیب‌ترین برخورد را از سوی محمود محمود می‌یابیم؛ مورخی که به مواضع تند ضد انگلیسی شهرت فراوان دارد. محمود محمود ابراهیم خان اعتمادالدوله را "خدمتگزار ایران" و نخستین قربانی سیاست استعماری انگلیس در ایران معرفی می‌کند. او مدعی است که گویا ابراهیم خان مانع تحقق پیشنهادهای مهدی علی‌خان دال بر تهاجم نظامی ایران به افغانستان شد و به این دلیل مخلوع و مقتول شد. محمود سپس ستایش‌نامه‌ای غرأ در دفاع از خاندان قوام شیرازی به دست می‌دهد و از

به سود ابراهیم خان کلانتر نقل می‌کند و معترضان می‌نویسد: «هیچ یک از این مورخان نه نسبت یهودی یا یهودزادگی و یا به گفته مشهور جدیدالاسلامی به این خانواده داده و نه از جوشانده شدن حاجی در دیگ سخن رانده‌اند.»<sup>۴۶۱</sup>

چنان‌که دیدیم، احمد پژوه، در واقع، از خاندان خود دفاع می‌کند. یادداشت‌های پژوه نیز در دفاع از عملکرد خاندان قوام و علیه دشمنان این خاندان است به‌ویژه بر ضد حاج سید عبدالحسین مجتهد لاری، ایلات و عشایر ضد انگلیسی جنوب و اسماعیل خان صولت‌الدوله (سردار عشایر). او چنان تند می‌رود که، به سبک نویسندگان اطلاعیه‌های نظامی دوران رضا شاه، به تمامی ایلات و عشایر، یعنی یک سوم جمعیت ایران در زمان انتشار کتابش، اهانت می‌کند و جمعیت کثیر مردم ایلات بزرگ قشقایی و عرب فارس را «دزد و راهزن» می‌خواند.

«ایلات و عشایر مسلح که به دلخواه خود و به یک اشاره خان دیه‌ها و دام‌های کشاورزان و رنجبران را می‌چاپیدند، می‌زدند و می‌کشتند و کشت‌ها را می‌چرانند، کار گستاخی آن‌ها به جایی رسید که ارباب هم از جلوگیری عاجز ماند.»<sup>۴۶۲</sup> (یعنی عامل لگام گسیخته استعمار بریتانیا بودند.)

او صولت‌الدوله را «خان دورو و خودستا»<sup>۴۶۳</sup> و در جای دیگر «ذاتاً شریر و بی‌باک» می‌خواند و می‌افزاید:

←  
ابراهیم خان و اخلاف او به نیکی تمام یاد می‌کند. محمود حتی مدعی است که پیمان منعقد می‌مان جان ملک و ابراهیم قوام "اولین و آخرین عهدنامه‌ای" است که در آن حقی از ایران سلب نشده است. سوء شهرت و پیوندهای مرموز خاندان قوام شیرازی نکته‌ای نیست که بر مورخی چون محمود پنهان باشد و بنابراین دفاع بی‌مبنای او از ابراهیم خان و خاندانش را باید در تناقض کامل با مواضع ضدانگلیسی او دانست. به راستی، چرا مورخی که امروزه از سوی برخی نویسندگان از اشاعه دهندگان اصلی انگلوفوبیا (ترس از انگلیس) و "نظریه توطئه" در تاریخنگاری معاصر ایران تلقی می‌شود، باید در مورد خاندانی شناخته‌شده و بدنام چون قوام شیرازی چنین داوری به دست دهد؟!» (شهبازی، زرسالاران، ج ۲، صص ۴۳۶-۴۳۷)

۴۶۱. پژوه، همان مأخذ، ص ۵۰۴.

۴۶۲. همان مأخذ، ص ۵۱۱.

۴۶۳. همان مأخذ، ص ۵۳۹.

«با این که دخترعمویش بانوی حبیب‌الله خان سالارالسلطان (بعدها قوام‌الملک) و مادر جناب آقای ابراهیم قوام کنونی بوده، با این خاندان درافتاده و خود را در میان آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان ساده‌لوح یا مغرض جا زده، خود را دشمن انگلیس وانمود می‌کرده، ولی خواستش بهره‌وری از آن‌ها بوده. همین که پولی عایدش نمی‌شده به مخالفت برمی‌خاست. به محض این که منظورش تأمین می‌گردید خاموشی می‌گزید. اگر بخواهیم درباره قشقایی و شناسایی این ایل تاریخ‌نگاری کنیم سر به کتابی بزرگ می‌زند.»<sup>۴۶۴</sup>

پژوه درباره مجتهد لاری می‌نویسد:

«سید لاری از حجت‌الاسلام‌های ناشناس بوده، نماز جمعه را واجب می‌داند (یعنی بدعت‌گزار است)، او را از لار آورده‌اند، محرک دارد که این گونه شرارت می‌کند.»<sup>۴۶۵</sup>

این همان نگاه کینه‌توزانه‌ای است که در آثار بهائیان مکرر دیده می‌شود. برای مثال، حبیب‌الله افغان می‌نویسد:

«حاجی سید عبدالحسین که از جمله علمای عادی و مسند ریاست آن در لار که قسمت گرمسیری فارس است واقع، آن شخص در عوام‌فریبی ید طولایی داشت. خورد خورد نفوذ فوق‌العاده در قطعات بستک و لار و گله‌دار و جهرم و داراب و سرکوه پیدا کرد...»<sup>۴۶۶</sup>

احمد پژوه در جای دیگر نفرت ژرف خود و خاندان قوام شیرازی را از ایلات و عشایر ضد استعمار جنوب چنین بیان می‌دارد:

«توده قشقایی و عرب را نه مشروطه‌خواه می‌توان دانست نه مستبد، بلکه ابزاری در دست انگلیس برای دزدی و راهزنی بوده و هستند و شرارت را در نهاد دارند و چنین مردمی خواهان بازار آشفته‌اند یعنی آزادی را خودسری می‌دانند زیرا این‌ها خوش‌نشین هستند، علاقه به کشاورزی و آبادی ندارند. مردم خانه به دوش بیابان‌گرد را که کارشان تنها چوپانی است نمی‌توان دامپرور هم دانست چه دامپروری را هم برای تفریح و سودجویی و مفت‌چرانی سبزه و کشتزار و

۴۶۴. همان مأخذ، ص ۵۳۷.

۴۶۵. همان مأخذ، ص ۵۴۰.

۴۶۶. حبیب‌الله افغان، تاریخ امری شیراز، نسخه خطی، ص ۵۷۰.

چراگاه‌ها اختیار کرده‌اند، چنان‌چه آزادی کمی پیدا کنند و اندک بی‌پروایی یا سستی را از طرف نیروی دولت و آرتش احساس نمایند، دیگر شمر هم جلودارشان نمی‌شود. اگر خان‌زادگان شهرنشین شده و رخت شهری پوشیده و به ریخت آدمی درآمده باشند، نباید خاطر جمع شد چه عاقبت گرگ‌زاده گرگ شود. چاره کار این‌ها همین است که بتمرگند و به گفته خودشان خاکی گردند زیرا تا روزی که بادی (یعنی دوره گرد) هستند نه مردم از دست آن‌ها آسوده می‌شوند نه دولت از عهده انضباط آن‌ها بر می‌آید و نه خودشان از نعمات دانش و پرورش تمدن و زندگی آبرومند بهره‌مند توانند شد. من نخستین کسی هستم که در این باره چیز نوشته و در سال ۱۲۹۸ خورشیدی چهارمقاله در روزنامه گرامی گلستان شیراز نگاشته‌ام و در سال ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ در روزنامه خورشید ایران (تهران) و استخر شیراز نیز یادآور شده مقالاتی دارم.<sup>۴۶۷</sup>

بدینسان، احمد پژوه را باید مورخ رسمی خاندان قوام و توجیه‌گر کردار آنان، به‌ویژه در دوران انقلاب مشروطه و سال‌های جنگ اول جهانی، ارزیابی کرد.

#### ثروت خاندان قوام

در این بررسی کوشیدیم تا تصویری اجمالی از خاندان نامدار قوام شیرازی به دست دهیم: «خاندانی برای تمام فصول»، خاندانی که در سه دوره تاریخ ایران، سال‌های متأخر حکومت زندیه و تمامی ادوار حکومت‌های قاجاریه و پهلوی، در جایگاه طراز اول جای داشته و به تبع اقتدار حکومتی و با بهره‌گیری از اهرم دیوان‌سالاری ثروتی عظیم اندوخته است؛ و هم‌اکنون منشاء برخی «فتنه‌ها» در نظام برخاسته از انقلاب است. گمان نمی‌کنم هیچ مورخی بتواند به جز «اقتدار حکومتی» منشاء دیگری برای ثروت بی‌حساب این خاندان بیابد. «موقوفه‌خواری» یکی از پیامدهای این اقتدار حکومتی و از ابزارهای اصلی این خاندان برای کسب ثروت بود؛ ثروتی که شومی آن در نسل‌های امروزین فلاکت مادی و معنوی عجیب و رقت‌بار برای برخی بازماندگان این خاندان به ارمغان آورده است.

این تاراج از بدو استقرار حکومت آقا محمد خان قاجار و نخستین سال‌های سده نوزدهم میلادی از فارس آغاز شد؛ از همان زمان که ابراهیم کلانتر و سایر اعضای طایفه هاشمیه و خویشان ایشان، شبکه یهودیان پنهان مستقر در ایران، درست مانند دوران

۴۶۷. پژوه، همان مأخذ، ص ۵۷۶.

صدارت **سعدالدوله**<sup>۴۶۸</sup>، وزیر یهودی **ارغون شاه مغول**، به نوشته دنبلی، «دیده‌های جوانان بی‌گناه طایفه زند را با سوزن میل بهم می‌دوختند و خرمن خاندان‌های قدیم فارس را یکسر می‌سوختند.» طبعاً ثروت این خاندان‌ها نیز به تاراج می‌رفت و موقوفات تحت تولیت ایشان یا ملک شخصی می‌شد و یا با تغییر و جعل وقف‌نامه به موقوفات تحت تصرف و تولیت تاراج‌گران بدل می‌گردید. این رویه در تمامی سده نوزدهم میلادی، کم و بیش، ادامه یافت و حکومت یا وزارت اعضای خاندان قوام شیرازی در تمامی ایالات و

۴۶۸. نام اصلی سعدالدوله را نمی‌دانیم. گویا نام یهودی‌اش مردخای بود. *جودائیکا* او را صفی بن هبیت‌الله ابهری، سعدالدوله، خوانده است. نخست در موصل اقامت داشت. سپس به بغداد رفت و از سال ۱۲۸۴ م. به طبابت پرداخت. در ۱۲۸۵ عضو دیوان شد. در ۱۲۸۸ به عنوان پزشک به دربار ارغون راه یافت. با زبان‌های فارسی، عربی، ترکی و مغولی آشنا بود. مورد توجه ارغون قرار گرفت و وزیر او شد. درباره پیشینه سعدالدوله و خاندانش اطلاع بیش‌تر نداریم. پیگولوسکایا و همکارانش از او با عنوان «بازرگان یهودی» یاد کرده‌اند و برتولد اشپولر او را فردی «مشکوک» خوانده است. پزشکان و مشاوران یهودی ارغون سعدالدوله را به عنوان مردی با کفایت به ایلخان معرفی کردند. با حمایت آنان سعدالدوله در دربار ایلخان و در زمره پزشکان مخصوص او جای گرفت و به سرعت کارش بالا گرفت. سعدالدوله از سستی و اسراف دیوان ایلخان در بغداد سخن‌ها گفت و سرانجام در سال ۶۸۶ ق. مأمور گردآوری مالیات بغداد شد و پولی هنگفت روانه خزانه ایلخان کرد. افزایش چشمگیر مالیات بغداد جز با سخت‌گیری و فشارهای شدید ممکن نبود. سال بعد نیز چنین شد و ارغون به طمع افزایش درآمد قلمرو تحت فرمانروایی‌اش در سال ۶۸۸ ق. / ۱۲۸۹ م. سعدالدوله را وزیر خود کرد. در *تاریخ و صاف* شرحی مفصل از سعدالدوله ارائه شده. *تاریخ و صاف* از گشاده‌دستی سعدالدوله نسبت به خویشان و اتباعش و اقتدار فوق‌العاده آنان سخن می‌گوید. ایلخان بیمار و دائم‌الخمر به‌طور کامل از دنیای خارج کناره گرفت و هیچ‌کس را جز روحانیون بودایی، نماینده قویبلای قآن در دربار ایلخان، و سعدالدوله به حضور نمی‌پذیرفت. سرانجام، این وضع امرای دربار ارغون را به ستوه آورد و آنان به این بهانه که گویا بیماری ارغون توطئه سعدالدوله است در سلخ صفر ۶۹۰ ق. / ۵ مارس ۱۲۹۱ م. او را کشتند. و صاف می‌نویسد سعدالدوله ایلخان را به ادعای پیغمبری تحریک کرد و حتی در مجامع از «نبوت ارغون» سخن می‌گفت. سعدالدوله با ارغون قرار گذاشت که کعبه را بتکده و مردم را بر پرستش بتان ملزم کند و بدین اندیشه برای یهودیان ساکن عربستان نامه نوشت و از آن‌ها در مورد فرستادن سپاه مغول به آن دیار استفسار کرد. به گزارش و صاف، ارغون در آغاز سلطنت از قتل بیزار بود «ولی در پایان کار در اثر وسوسه سعدالدوله در ریختن خون حریص شده بود چنان‌که به خاطر جرمی کوچک صد جان بر باد می‌داد.» *تاریخ ایران* کمبریج سعدالدوله را «بانفوذترین یهودی در تاریخ ایران پس از استر و مردخای و عزرا و نحیمیا» خوانده است. بنگرید به: شهبازی، *زرسالاران*، ج ۲، صص ۲۶۴-۲۷۱.

ولایات خرد و کلان ایران امکان چپاول را برایشان فراهم ساخت. اقتدار و ثروت میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان در دوران ناصری و «موقوفات» مفصل او و برادرش نصیرالملک، که بخش مهمی از باغات قدیمی شیراز را در برمی‌گیرد، نمادی از این غارت است. این همان باغاتی است که امروزه علیرضا مسعودی و کارگزار او، یدالله شیرمردی مدیرکل اوقاف فارس، چنان که گفتیم، به قلع‌وقمع و تبدیل آن به «پول»، از طریق «انبوه‌سازی»، طمع بسته‌اند و در این راه با متولیان غاصب موقوفات مجعول صاحب‌دیوان و نصیرالملک شریک‌اند.

پس از قتل ناصرالدین شاه (۱۷ ذی‌قعدة ۱۳۱۳ ق./ اول مه ۱۸۹۶ م.) و به‌ویژه در بلبشوی مشروطه و سال‌های پس از آن وضع بدتر شد. در سال پایانی زندگی صاحب‌دیوان، که مصادف است با سال نخست سلطنت مظفرالدین شاه، او و برادرانش، نصیرالملک و قوام‌الملک، و برادرزاده‌اش مؤیدالملک، به دلیل ارتباط دیرین با مظفرالدین شاه، به‌ویژه در فارس غارتی بزرگ کردند. این دورانی است که به‌نوشته مجدالاسلام کرمانی، «درباریان تازه وارد می‌خواستند مثل نوکرهای سی چهل پنجاه ساله ناصرالدین شاه صاحب پارک و عمارت عالی و املاک و مستغلات بسیار و موجب بی‌شمار شوند و صبر هم نمی‌کردند.»<sup>۴۶۹</sup> عین‌السلطنه در سال ۱۳۱۷ ق.، چهارمین سال سلطنت مظفرالدین شاه، نوشت:

«در این چهارده ماه اقامت فارس از بی‌اقتداری و بیکاری ما همین بس که یک گره [اسب] ده تومانی کسی برای من تعارف نیاورد... پس از عزل که قوام‌الملک در باب گذراندن حساب و تخفیف نی‌ریز مذاکرات سخت می‌کرد... این همه همراهی و مرحمت فوق‌العاده و فوق‌الطافه که به آن‌ها کردم گمانم این بود ثلث و ربع آن‌چه حکام سلف به ضرب هزار نوع اسباب چینی و فحش و کتک می‌گرفتند به رضا و رغبت به من خواهند داد. حال آن‌ها را که ندادند سهل است [در مورد] مالیات صحیح و آنچه حق من است بازی در آورده نمی‌دهند... هیئات هیئات که این یهودی‌زادگان تا ترس نداشته و محتاج نباشند... دیناری نداده و نمی‌دهند. از خانواده قوامی‌ها با آن که در سال علاوه بر یکصد هزار تومان منافع ملک، یکصد هزار تومان تفاوت از ادارات راجعه به خود می‌برند به شخص من جز یک قالیچه پانزده تومانی و دو مجموعه شیرینی و دو عدد بره دیناری علاوه



عاید نشد... تمام کارها را خود آن‌ها می‌گذرانند، هر حکمی بخواهند میرزا و نویسنده خودشان می‌نوشت، بدون هیچ معطلی و تملق عمرو و زید به مهر می‌رسانیدند و آن دو تومان رسوم محرر و منشی ایالت هم مداخل آن‌ها بود. در هیچ سنه و هیچ ایالتی آنقدر دخل نکرده و خوش نبودند.»<sup>۴۷۰</sup>

نقدینگی خاندان قوام چنان عظیم بود که در محرم ۱۳۲۵ ق. شایع شد دولت سپهدار تنکابنی شصت و پنج هزار تومان از محمدرضا خان قوام‌الملک، پدر بزرگ ابراهیم قوام، وام گرفته است.<sup>۴۷۱</sup>

برای شناخت ابعاد حیرت‌انگیز ثروت خاندان قوام شیرازی گوشه‌ای از آن را ذکر می‌کنم:

ابراهیم قوام (قوام‌الملک پنجم، پسر حبیب‌الله خان قوام‌الملک، پدر زن امیر اسدالله علم) دو خواهر داشت: خورشید کلاه قوامی ملقب به خانم لقاءالدوله و زینت الزمان قوامی ملقب به خانم زینت‌الملک. خانم لقاءالدوله زن محمدعلی خان قوامی (ناظم‌الملک)<sup>۴۷۲</sup> شد و خانم زینت‌الملک با اسماعیل قوامی (فروغ‌الملک) ازدواج کرد. این فروغ‌الملک قوامی افسر شهربانی بود، به درجه تیمساری رسید و در حوالی سال ۱۳۳۱ مدتی ریاست شهربانی فارس را به دست داشت.

خانم لقاءالدوله مالک بزرگ‌ترین باغات و املاک فارس بود. باغ ارم و باغ عفیف‌آباد و باغ دلگشا<sup>۴۷۳</sup> به او تعلق داشت. املاک بزرگی داشت چون تمامی بلوک قرابولاغ فسا و تمامی بلوک خرامه و املاک مفصل در منطقه مرودشت و کمین و غیره.

دشت‌های پهناور خان خویس و شوراب در کوهمره در ملکیت او بود. در سنین کهولت خانم لقاءالدوله، پدرم این دو ملک را برای مردم طوایف سُرخ و طایفه قره‌غانلوی قشقایی و برخی خرده‌مالکین قشقایی خرید. اسناد این معاملات در اختیارم است. شش‌دانگ پلاک خان خویس، شامل بیش از سه هزار هکتار زمین زراعی مرغوب، چهل و پنج هزار تومان خریداری

۴۷۰. روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج ۲، ص ۱۴۴۰.

۴۷۱. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، ص ۹۸.

۴۷۲. مقبره ناظم‌الملک در یکی از املاکش، روستای آباد شاپور (منطقه خفر فارس)، به شکل آرامگاه حافظیه بنا شده بود که در زمان انقلاب مردم آن را خراب کردند.

۴۷۳. باغ دلگشا در اصل متعلق به صاحب‌دیوان بود که قوام از ورثه او خرید. (روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج ۹، ص ۷۴۶۲)

شد. دشت شوراب نیز دارای قریب به سه هزار هکتار زمین زراعی است.

خانم لقاءالدوله بان‌ی بیمارستان سعدی شیراز است. او بلاعقب بود و تمامی میراث خود را به دخترخوانده‌اش، پریچهر خانم، که او نیز از خاندان قوام است، بخشید. پریچهر خانم زن میرزا عبدالله خان قوامی، پسر ارشد ابوالقاسم خان نصیرالملک، شد. بدینسان، بزرگ‌ترین و زیباترین باغات شیراز به عبدالله خان قوامی رسید.

درآمد عبدالله خان قوامی در اوج ثروتش (سال‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ ش.) به شرح زیر بود: سالی ۱۵۰ هزار من نخود (۴۵۰ تن)، سالی ۳/۳ میلیون من گندم (۹ هزار تن)، سالی یک میلیون من (۱۰۰۰ تن) جو، سالی ۳۳۰۰ تن پنبه، سالی ۱۲۰ هزار من (۳۶۰ تن) برنج، سالی ۶۵۰۰ من چغندر. در سال ۱۳۸۴ قیمت این اقلام را به نرخ روز محاسبه کردم: نخود ۵۰۰ میلیون تومان، گندم یک میلیارد و هشتصد میلیون تومان، جو یک میلیارد تومان، قیمت روز پنبه را نمی‌دانستم، برنج سالی سه میلیارد تومان، چغندر سالی یک میلیارد و ۳۵۰ میلیون تومان. به عبارت دیگر، درآمد سالیانه عبدالله خان قوامی از املاکش، به قیمت امروز، سالیانه قریب به ده میلیارد تومان بود.<sup>۴۷۴</sup>

باغ ناری نیز، که اکنون به امیر قطر تعلق دارد، ملک عزیزالله خان قوامی، برادر کوچک‌تر عبدالله خان، بود. عزیزالله خان قوامی، به امر محمدرضا شاه پهلوی، در حوالی سال ۱۳۵۳ باغ ناری را به مبلغ سه میلیون تومان به امیر قطر فروخت. این رقم در آن زمان برای باغ فوق بسیار ناچیز بود. شاه از «کیسه خلیفه بخشید» و در مقابل عزیزالله خان را به عنوان «آجودان کشوری» خود منصوب کرد. عزیزالله خان که از دست دادن باغ ناری برایش سخت بود، در اراضی مشرف بر آن، که به او تعلق داشت، بنای کاخی بزرگ را آغاز کرد. در این ساختمان، به دلیل وقوع انقلاب، ساکن نشد. پس از انقلاب مدتی در اختیار جهاد سازندگی بود و اکنون اقامتگاه میهمانان استاندار است. اراضی پهناور و مرغوب صیدون و باغ بزرگ سیصد هکتاری او در این محل، ملک مورد علاقه عزیزالله خان قوامی بود. عبدالله خان قوامی یکی از اعضای خاندان قوام شیرازی نه متمول‌ترین ایشان بود. در دوران حکومت پهلوی، ابراهیم خان قوام‌الملک ریاست این خاندان را به دست داشت. خانه شخصی و باغ بزرگ چند ده هزار متری ابراهیم قوام در قلعهک تهران، مشرف بر جاده قدیم شمیران، که اکنون بخشی از آن در خیابان یخچال به «موزه آب»

۴۷۴. مصاحبه با عبدالله خان قوامی، پنجشنبه ۷ مهر ۱۳۸۴ / ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۵.

بدل شده، گویای تمول سرشار این خاندان است. **باغ قوام** تصادفاً در جنوب باغ سفارت انگلیس قرار نداشت و از قنات آن مشروب نمی‌شد؛ همان‌گونه که خانه **فلیکس آقایان**، رئیس مافیای مواد مخدر ایران، تصادفاً در خیابان شمالی سفارت شوروی واقع نبود.<sup>۴۷۵</sup>

### داوری تاریخ

نقش خاندان قوام‌الملک شیرازی، به عنوان یکی از بنیادی‌ترین پایگاه‌های استعمار بریتانیا در ایران و حافظ منافع کانون‌های استعماری-صهیونیستی در جنوب ایران، بر رجال سیاسی و فرهنگی دوران پهلوی پوشیده نبود. این خاندان، مانند **خاندان علم** که نقشی مشابه در مرزهای شرقی ایران داشت، کاملاً شناخته بود. برای مثال، دکتر قاسم غنی در یادداشت شنبه ۱۳ خرداد ۱۳۲۹/۳ ژوئن ۱۹۵۰ «انگلوویل»‌های ایرانی را به پنج دسته تقسیم می‌کند: گروهی که پادو و حقوق‌بگیر و پادو و جاسوس و خبرچین‌اند، گروهی که «عملاً وارد کار انگلیس‌ها و دوائر و ادارات مربوط به آن‌ها هستند»، اشخاصی که خود یا پدران پشت اندرپشت تحت الحمایه انگلیس بوده و به کمک آن‌ها زندگی کرده‌اند مانند **قوام شیرازی** و **ناصرالملک قراگوزلو**، **رجبعلی منصور**، **سید ضیاءالدین طباطبایی**، **مشرف نفیسی**، **محمد ساعد**، **علی اصغر حکمت**، **سردار فاخر حکمت**، **سید محمد تدین**، اشخاصی که تازه‌کارند و می‌خواهند وارد طبقات سه‌گانه فوق شوند. او درباره گروه سوّم می‌نویسد:

«این‌ها مؤمنین پا بر جا هستند که مواظب‌اند همیشه در مواقع حساس امتحان خوب بدهند و بعضی که دودوزه‌بازی می‌کنند خود انگلیس‌ها حساب آن را دارند و در موقع گوشمالی می‌دهند. این دسته فراوان‌اند و بسیار خطرناک. کادر حسابی را این‌ها تشکیل می‌دهند. مثالش فراوان است. امثال منصور، سید ضیاءالدین طباطبایی، مشرف نفیسی،... ساعد، علی اصغر حکمت، سردار فاخر حکمت، سید محمد تدین... عدد این دسته فراوان است که تعزیه‌گردان مهم این‌ها هستند. البته این‌ها مختلف‌اند. بعضی موروثی است مثل خانواده ناصرالملک و **قوام شیرازی** و بعضی خودشان این زمینه را پیدا کرده‌اند...»<sup>۴۷۶</sup>

۴۷۵. سرویس اطلاعاتی انگلیس از طریق این خانه و چند خانه دیگر در حوالی سفارت شوروی درون سفارتخانه فوق را شنود و کنترل می‌کرد.

۴۷۶. یادداشت‌های دکتر قاسم غنی، به کوشش سیروس غنی، تهران: انتشارات زوار، چاپ دوّم، ۱۳۷۷، ج ۴، صص ۱۷۸-۱۸۰.

### مجتهد فال اسیری و خاندان قوام

اقتدار خاندان قوام‌الملک در جنوب ایران، مانند اقتدار خاندان علم در شرق ایران، اهرم اصلی سلطه و نفوذ کانون‌های استعماری غرب به‌شمار می‌رفت. از اینرو، مقابله با جنبش‌های ضد استعماری و سرکوب آن یکی از مهم‌ترین کارکردهای خاندان قوام بود. به دلیل دو سده حاکمیت این خاندان، برای تبیین این نقش باید به نگارش تاریخ دو‌یست ساله جنوب ایران پرداخت. در اینجا، فقط به دو مورد مهم، به اجمال، بسنده می‌کنم: مقابله خاندان قوام با مجتهد فال اسیری و مواجهه با جهاد مجتهد لاری. در این دوره، که از دهه پایانی سلطنت ناصرالدین شاه آغاز می‌شود و تا استقرار حکومت پهلوی ادامه می‌یابد، سه قوام‌الملک در رأس این خاندان بودند: محمدرضا خان، حبیب‌الله خان و ابراهیم خان قوام.

**محمدرضا خان قوام‌الملک شیرازی** (۱۲۶۸-۱۳۲۵ ق.)، سومین قوام‌الملک، پسر میرزا علی محمد خان قوام‌الملک، در شیراز متولد شد و در بیست سالگی (۱۲۸۸ ق.)، به جای میرزا احمد خان مؤیدالملک، که به تبریز نزد عمو و پدرزنش صاحب‌دیوان (پیشکار ولیعهد مظفرالدین میرزا) می‌رفت، به عنوان کلانتر شیراز و بیگلربیگی فارس، که اینک در خاندان قوام موروثی شده بود، منصوب گردید. محمدرضا خان بیگلربیگی در صفر ۱۳۰۱ ق.، با فوت پدر به «قوام‌الملک» ملقب شد. رکن‌زاده آدمیت محمدرضا خان قوام‌الملک را «از حیث فضل و دانش نخبه خاندان خویش» می‌داند<sup>۴۷۷</sup> که «برای خود کتابخانه مفصل و گرانبهایی» فراهم آورده بود.<sup>۴۷۸</sup> این «فضایل» نمی‌تواند سیمای تاریخی محمدرضا خان قوام‌الملک را، به عنوان یکی از جلادان بزرگ تاریخ معاصر ایران، دگرگون کند.

قوام‌الملک حامی سرسخت بهائیان بود و به این دلیل بهائی‌گری در مناطق تحت امر قوامی‌ها رشد کرد. در منابع بهائی موارد فراوانی از پیوند خاندان قوام با بهائیان مندرج است. برای نمونه، به‌نوشته حبیب‌الله افغان از گردانندگان شبکه بهائیان فارس در آن زمان، «کربلایی حسن خان سروستانی چون کلانتر سروستان بود و سروستان هم جزو ابوابجمعی مرحوم قوام‌الملک بود، ایشان را هم قوام‌الملک وساطت کرده مرخص نمودند و روانه

۴۷۷. رکن‌زاده آدمیت، *دانشمندان و سخن‌سرایان فارس*، ج ۱، ص ۳۰۸.

۴۷۸. همان مأخذ، ج ۴، ص ۲۲۰.

سروستان کردند.<sup>۴۷۹</sup> مشیر و مشاور محمدرضا خان قوام‌الملک دو تن از گردانندگان تشکیلات بهائیان فارس بودند: معتمد دیوان کواری و میرزا محمدباقر خان (دهقان).

«ابتداء دوره استبداد مرحوم معتمدالديوان از جمله اجزاء عقيل معتمد قوام‌الملک بود [و] مرحوم محمدرضا خان قوام‌الملک بدون مشورت و صلاحديد مرحوم ميرزا حسين خان و مرحوم آقا ميرزا محمدباقر خان [دهقان] هيچ امري را مجري نمی داشت [و] اعتماد فوق‌العاده به ایشان داشت.»<sup>۴۸۰</sup>

دوران زندگی محمدرضا خان قوام‌الملک مصادف است با دو جنبش بزرگ، قیام تنباکو و انقلاب مشروطیت؛ که هر دو از فارس آغاز شد و در مقابله با هر دو قوام نقش برجسته داشت.

در دهه پایانی سلطنت ناصرالدین شاه، حاج سید علی‌اکبر فال اسیری (۱۲۵۶-۱۳۱۹ ق.)،<sup>۴۸۱</sup> مجتهد بزرگ جنوب ایران، ملجاء تظلم مردم بود و در تعارض دائم با حاکمیت خاندان قوام. ابوالفضل شکوری مجتهد فال اسیری را یکی از پنج مجتهد بزرگ ایران در دوره قاجاریه می‌داند که به دلیل پایگاه مردمی در حد «یک حاکم بلامنازع» در اجرای حدود شرعی «بسط ید» داشتند.

«در تاریخ معاصر به غیر از حجت‌الاسلام سید محمدباقر شفتی و آقا نجفی اصفهانی، حجت‌الاسلام ملا قربانعلی زنجانی در زنجان، سیدعلی اکبر فال اسیری و سید عبدالحسین لاری در شیراز و منطقه فارس از فقهای بنام و مراجع تقلید

۴۷۹. افغان، تاریخ امری شیراز، ص ۲۱۷.

۴۸۰. همان مأخذ، ص ۵۶۳.

۴۸۱. سید علی‌اکبر فال اسیری در سال ۱۲۵۶ در قصبه اسیر به دنیا آمد. اسیر مرکز بلوکی به همین نام است که با بلوک فال مجاور بود. قصبه گله‌دار مرکز بلوک فال بود. این منطقه به فال و اسیر شهرت داشت و بعدها گله‌دار نام گرفت. خاندان گله‌داری، از متمولین طراز اول دوی، به این منطقه تعلق دارد. فال اسیری نزد حاج شیخ مهدی مجتهد کجوری، از علمای بزرگ شیراز، در مسجد آقابابا خان تلمذ کرد. سپس به عتبات رفت و از شاگردان برجسته میرزا حبیب‌الله رشتی شد. پس از بازگشت به شیراز خود در مقام مرجعیت محلی جای گرفت. داماد میرزای شیرازی بود. در محله اسحاق بیگ سکونت داشت و محل اقامه جماعتش در مسجد وکیل. مجتهد فال اسیری در ۳۰ ربیع‌الثانی ۱۳۱۹ ق. درگذشت و در حافظیه شیراز دفن شد.

کسی را سراغ نداریم که چنان بسط یدی داشته و حدود شرعی را همچون یک حاکم بلامنازع بتواند اجرا کند.<sup>۴۸۲</sup>

در سوال ۱۳۰۳ ق. / ۱۸۸۶ م.، به دلیل احتکار گندم توسط صاحب‌دیوان، در شیراز شورشی رخ داد که به «بلوای نان» معروف است.

در سال‌های ۱۲۹۸-۱۳۰۵ ق. حکومت فارس با سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله، پسر ارشد و نوجوان ظل‌السلطان، بود و وزیر و پیشکارش میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان «صاحب اختیار مملکت فارس». در ۳ شوال ۱۳۰۳ ق. صاحب‌دیوان، عموی محمدرضا خان قوام‌الملک، از سفر اصفهان به شیراز آمد؛ و از طرف ظل‌السلطان شمشیر مرصعی برای جلال‌الدوله آورد و خلعتی برای محمدرضا خان، که از دو سال پیش با مرگ پدر «قوام‌الملک» شده بود. پیش از ورود صاحب‌دیوان نان فراوان و ارزان بود. «یک من دوازده شاهی عاید خلق می‌شد.» اندکی بعد از ورود صاحب‌دیوان نان به ناگاه گران شد. به گزارش غلامعلی خان نواب،

«از قرار تحقیق گندم معیوب بسیاری جناب صاحب‌دیوان در انبار داشتند؛ به خبازان طرح دادند از قرار یک من نهصد دینار. خبازان هم نان را یک من یک قران و شش عباسی می‌فروختند و اغلب شب‌ها نان عاید فقرا نمی‌شد، اگر هم می‌شد نان بسیار بدی. خلق شیراز به ستوه آمده بودند. یک سال است که گرانی کشیده‌اند. هر چه داشتند درین یک سال فروخته و خورده‌اند. امسال هم غله فراوان است و حاصل کم آفت‌تر شده، باز بنای گرانی را فراهم آورده بودند چون که جنس زیاد جناب صاحب‌دیوان و بستگان ایشان دارند.»<sup>۴۸۳</sup>

در اعتراض به این وضع، پنج شش هزار نفر از مردم در مسجد وکیل، محل استقرار مجتهد فال اسیری، تجمع کردند و کار به شورش کشید. نصیرالملک در تلگرافخانه در حال مذاکره با ظل‌السلطان بود. مردم «او را خواسته بودند بزنند، فرار کرده در قهوه‌خانه تلگرافخانه پنهان می‌شود. جانی از دست خلق به سلامت می‌برد.» مردم به ناصرالدین شاه تلگراف می‌کنند: «ما شاهزاده جلال‌الدوله را می‌خواهیم ولی صاحب‌دیوان را

۴۸۲. ابوالفضل شکوری، خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران: زندگانی آخوند ملا قربانعلی زنجانی

معروف به حجت‌الاسلام، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی زنجان، ۱۳۷۱، ص ۱۵۵.

۴۸۳. وقایع اتفاقیه، ص ۲۶۴.

نمی‌خواهیم. از جان خود سیر شده‌ایم.» در این زمان، تمامی اعضای سرشناس خاندان قوام از ترس جان خود به باغ دلگشا، در خارج از شهر (آرامگاه سعدی)، پناه برده بودند (این باغ به صاحب‌دیوان تعلق داشت) و شهر در دست مردم بود.

«جناب صاحب‌دیوان و حاجی نصیرالملک و قوام‌الملک و مؤتمن‌الملک و تمام بستگان ایشان از اقارب و غیره به دلگشا رفته بودند به جهت حراست و محافظت خودشان. سوای اهل شورش و اهل شهر کسی در شهر نبود.»

صبح شنبه ۱۴ شوال، حاج حسنعلی خان نصیرالملک و محمدرضا خان قوام‌الملک و عده‌ای تفنگچی سوار از باغ دلگشا وارد شهر شدند و به دستور قوام‌الملک مردم را در میدان توپخانه به گلوله بستند. هشت نفر «از مرد و زن و طفل» کشته و عده‌ای زخمی شدند. ماجرا ادامه یافت. صاحب‌دیوان همه علمای شهر را به سوی خود جلب کرد. «سید [فال اسیری] تنها مانده بود خودش و خلق»؛ که در مسجد وکیل سنگر گرفته بودند. این شورش تا ۱۸ شوال ادامه یافت.<sup>۴۸۴</sup>

غلامعلی خان نواب در گزارش خود کوشیده تا «بلوای نان» را ناشی از تحریکات قوام‌الملک جوان علیه عمویش، صاحب‌دیوان، جلوه دهد. این ادعا بی‌ربط و هدفمند است. در شورش فوق، که دقیقاً بر ضد خاندان قوام بود، محمدرضا خان قوام‌الملک، مانند دو عمویش صاحب‌دیوان و نصیرالملک، در باغ دلگشا پناه گرفت، مانند آنان از خشم مردم می‌ترسید و سرانجام با دستور او قیام به خون کشیده شد.

در پی این ماجرا، در سال ۱۳۰۴ ق. مجتهد فال اسیری مدتی در اصفهان محترمانه تبعید بود و سپس به شیراز بازگشت.

اندکی پس از اعطای امتیاز انحصار (رژئی) تنباکو<sup>۴۸۵</sup> به کمپانی انگلیسی تالبوت و آغاز فعالیت این کمپانی در ایران، قیام تنباکو، از شیراز، آغاز شد.

سرگرد جرالد تالبوت از دوستان قدیمی سیر هنری دراموند ولف، پسر جوزف ولف میسیونر که درباره‌اش سخن گفتیم<sup>۴۸۶</sup> و دوست صمیمی لرد راندولف چرچیل (پدر سیر وینستون چرچیل)، بود. ولف و چرچیل، مانند سیر سیسیل رودز، از کارگزاران برجسته لرد ناتانیل روجیلد، زرسالار نامدار یهودی آن عصر، بودند. این امتیاز در ۲۸ رجب ۱۳۰۸ ق. / ۲۰

۴۸۴. همان مأخذ، صص ۲۶۵-۲۶۷.

485. Regie des Tabacs

۴۸۶. همین کتاب، صص ۵۰۴-۵۰۵، ۵۷۹.

مارس ۱۸۹۰ م. طی فرمانی به امضای ناصرالدین شاه اعطا شد.

«منوپل خرید و فروش و ساختن در داخل یا خارج کل توتون و تنباکویی که در ممالک محروسه به عمل آورده می‌شود تا انقضای مدت پنجاه سال از تاریخ امضای این انحصارنامه به ماژور تالبوت و به شرکای خودشان مشروط به شرایط ذیل مرحمت و واگذار فرمودیم.»<sup>۴۸۷</sup>

در اوائل سال ۱۸۹۱ شرکتی به نام «کورپوراسیون شاهنشاهی تنباکوی ایران»<sup>۴۸۸</sup> با سرمایه ۶۵۰ هزار پوند استرلینگ، تشکیل شد و فعالیت خود را در ایران آغاز کرد. این ماجرا قیام تنباکو را برانگیخت.

مقابله با کمپانی تالبوت و «رژوی [انحصار] تنباکو» از رمضان ۱۳۰۸ ق. / آوریل ۱۸۹۱ م. با خطبه‌های حاج سیدعلی اکبر مجتهد فال اسیری در مسجد وکیل شیراز آغاز شد. در این زمان سلطان اویس میرزا احتشام‌الدوله، پسر بزرگ حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله، حاکم فارس بود که با مرگ پدر (۲۱ ذی‌قعدة ۱۳۰۵ ق.) به معتمدالدوله ملقب شد.<sup>۴۸۹</sup> غلامعلی خان نواب به مقامات وزارت خارجه بریتانیا چنین گزارش می‌دهد:

«در ماه رمضان اغلب حاجی سید علی اکبر روی منبر عبارات وحشت‌انگیز، که خلق را به هیجان می‌آورد، می‌گفت. نواب مستطاب والا معتمدالدوله [سلطان اویس میرزا] هر چه پیغام دادند که این عبارات را روی منبر نگوئید چاره نشد. و بیش تر اسباب اغتشاش به جهت اداره دخانیات بود.»<sup>۴۹۰</sup>

۴۸۷. بنگرید به متن فرمان ناصرالدین شاه در ۱۵ بند مندرج در: ناظم‌الاسلام، تاریخ بیماری ایرانیان، ج ۱، صص ۵۱-۵۳.

488. Imperial Tobacco Corporation of Persia

۴۸۹. سلطان اویس میرزا متولد ۱۲۵۵ ق. پسر بزرگ حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله و داماد عموی خود سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه بود. در سال ۱۳۰۵ ق. ظل‌السلطان از حکومت تمامی ولایاتی که تحت اداره او بود به استثنای اصفهان معزول شد و سلطان اویس میرزا احتشام‌الدوله به جای او به حکومت فارس رسید. حکومتش در فارس تا ۱۳۰۹ ق. ادامه یافت. در این سال محمدتقی میرزا رکن‌الدوله، برادر صلبی ناصرالدین شاه، به جای وی حاکم فارس شد. سلطان اویس میرزا معتمدالدوله در سال ۱۳۱۰ ق. پس از دو ماه ابتلا به یرقان درگذشت. جنازه او را در مقبره خانوادگی در سمت شرقی صحن کاظمین، که از بناهای پدرش بود، به خاک سپردند.<sup>۴۹۰</sup> وقایع اتفاقیه، ص ۳۷۸.



در نتیجه، در صبح زود یکشنبه ۸ شوال ۱۳۰۸ ق. / ۱۷ مه ۱۸۹۱ م. مأموران قوام مجتهد بزرگ شیراز را، که برای پیاده‌روی صبحگاهی به تنهایی از خانه بیرون رفته بود، در بیرون دروازه سعدی دستگیر می‌کنند و مخفیانه و به سرعت به سمت بوشهر می‌تازند تا به بصره و سپس به عتبات تبعید شود. با انتشار این خبر شهر شیراز بهم ریخت.

«بعد از بردن سید اهل شهر و عیال سید خبردار می‌شوند. تمام علما و مردها و زن‌های شهر می‌ریزند در خانه سید شلوغ زیاد می‌کنند. تماماً می‌روند در شاهچراغ. قریب سه چهار هزار نفر زن و مرد در شاهچراغ جمعیت کردند. تمام چهار بازار وکیل را بسته‌اند. قوام‌الملک و بیگلربیگی [حبیب‌الله خان پسر قوام‌الملک] خود در شهر و بازارها با جمعیت زیاد با اسلحه گردش می‌کنند که اغتشاش و بلوایی نشود. ولی ازدحام عصر تا صبح کمتر است. ملاها و جمعیت هنوز در شاهچراغ هستند. از قرار مذکور، سید از ده نو کاغذی به عیالش نوشته است و کاغذی به نواب والا معتمدالدوله و حاجی نصیرالملک نوشته است. تا حال‌التحریر هنوز اغتشاش در شهر هست و الان که بعد از ظهر است خبر رسید که جمعیت روی پشت بام شاهچراغ و بازار حاجی جمع شده‌اند، با سنگ از بالای پشت بام به تفنگچیان قوام‌الملک زده‌اند... سوارها هم دو سه تیر تفنگ خالی روی آن‌ها کرده‌اند... فقره دیگر در پشت بام [امام‌زاده] سید میرمحمد اهل شهر با تفنگچی و سوارهای بهارلو دعوا کرده‌اند. از قرار مذکور قریب بیست نفری زخم‌دار شده‌اند و معلوم نیست که از طرفین چند نفر کشته شده‌اند...

... اطفال با سنگ دعوا می‌کردند. قوام‌الملک حکم به شلیک تفنگ داده. تا حال‌التحریر از قرار تقریرات قریب شصت نفری بچه زخمی شده‌اند و چهارده نفر مقتول شده، دو نفر زن و دوازده نفر بچه. و هر روز از این زخمی‌ها دو سه نفر می‌میرند. قوام‌الملک التزام از کدخدایان [محلات شیراز] گرفته است که ابراز و بازگو نکنند که چند نفر کشته و زخمی هستند، چون که خیلی بی‌انصافی شده. اطفال با سنگ و آن‌ها با گلوله و چهارپاره زده‌اند. و به حکومت و طهران اطلاع داده‌اند دو سه نفر کشته شده و دو سه نفری زخمی شده‌اند.

و تمام این فساد روز دوم از فرآشان خود قوام‌الملک و بیگلربیگی [به سرکردگی میرزا محمدباقر دهقان و حسین خان معتمددیوان کواری] بوده که خواستند مردم را کفش و کلاه و برهنه کنند و فرآش‌ها در بازار وکیل با قمه برهنه این طرف بازار و آن طرف بازار را گرفته بودند و از اهل کسبه و غیره به زور می‌خواستند باج

بگیرند. آن‌ها هم ندادند، دکاکین خود را بستند. اطفال هم بی‌بزرگ‌تر ماندند این فساد بر پا شد. محض شهرت خودشان که در دولت اسمی پیدا نمایند اطفال بیچاره را به باد گلوله دادند.»<sup>۴۹۱</sup>

در پی این شورش بزرگ و خونین، ناصرالدین شاه با ارسال تلگراف خواستار بازگرداندن مجتهد فال اسیری از بوشهر به شیراز شد ولی سلطان اویس میرزا معتمدالدوله، به تأثیر از محمدرضا خان قوام‌الملک، به شاه تلگراف حضوری کرد که «اگر سید مراجعت نماید تمام فرنگی‌ها را خواهد کشت و من جلوگیری یک شهری را نمی‌توانم بکنم.» ناصرالدین شاه سرانجام تسلیم این فشار شد. بدینسان، مجتهد فال اسیری به عتبات تبعید شد.

در پی آرام شدن شهر، ناصرالدین شاه برای سه عامل اصلی سرکوب خونین جنبش و قاتلین کودکان خلعت فرستاد: عصای مرصع برای سلطان اویس میرزا، جبه ترمه برای حاج حسنعلی خان نصیرالملک، سرداری برای محمدرضا خان قوام‌الملک. این خلعت‌ها را میرزا محمد خان، پسر میرزا احمد خان مؤیدالملک و دخترزاده فتحعلی خان صاحب‌دیوان که پیشخدمت مخصوص ناصرالدین شاه بود،<sup>۴۹۲</sup> در ۲۲ شوال ۱۳۰۸ ق. به شیراز آورد. «نواب مستطاب والا تا تل سلام به استقبال خلعت رفتند. خلعت پوشیدند. جمیع دکاکین را بستند. با احترام زیاد خلعت‌پوشان شد. شلیک توپ نمودند تا داخل شهر شدند.»<sup>۴۹۳</sup>

مجتهد فال اسیری در سامرا خدمت پدروزش، میرزای شیرازی، رفت و میرزا را از فاجعه شیراز و مفاد قراردادهایی که با دلالی سرهنری دراموند ولف با کمپانی‌های یهودی-انگلیسی منعقد شده، مطلع کرد. میرزا، برای اتمام حجت، ابتدا تلگراف‌هایی به شاه مخابره کرد. ظاهراً اوّلین تلگراف در ۱۹ ذیحجه ۱۳۰۸ ق. توسط کامران میرزا نایب‌السلطنه است:

«اجازه مداخله اتباع خارجه در امور داخله مملکت و مخالطه و تودد آن‌ها با مسلمین و اجرای عمل بانک و تنباکو و راه‌آهن و غیره از جهاتی چند منافی صریح قرآن مجید و نوامیس الهیه و موهن استقلال دولت و مخل نظام مملکت و

۴۹۱. همان مأخذ، صص ۳۷۸-۳۷۹.

۴۹۲. همین کتاب، ص ۵۹۱.

۴۹۳. وقایع اتفاقیه، ص ۳۸۰.

موجب پیریشانی عموم رعیت است. واقعه شیراز از قتل و جرح جماعتی از مسلمانان در حرم مطهر حضرت احمد بن موسی علیهم‌السلام و هتک آن بقعه مبارکه و تبعید جناب شریعت‌مآب حاج سید علی‌اکبر [فال اسیری] سلمه‌الله به وضع ناشایسته نمونه‌ای از نتایج این امور است...»<sup>۴۹۴</sup>

سرانجام، چهار ماه پس از تلگراف فوق، میرزای شیرازی فتوای تاریخی خود را صادر کرد و استعمال تنباکو را تحریم نمود. غلامعلی خان نواب در پنجشنبه ۱۵ جمادی‌الاول ۱۳۰۹ ق. / ۱۷ دسامبر ۱۸۹۱ م. گزارش داد:

«دو روز است که کسبه شهر ترک کشیدن قلیان را کرده‌اند و در بازارها به کلی دیده نمی‌شود که کسی قلیان بکشد و بعضی از مردم به میل خودشان قلیان‌های‌شان را می‌شکنند و بعضی را سادات و طلاب و رهگذر. می‌گویند از قرار حکمی که از جناب حاجی میرزا محمد حسن حجت‌الاسلام رسیده است قلیان حرام است و صورت آن حکم، که در واقع به‌طور استفتا است...، به درب بازارها و اماکن چسبانیده‌اند به این مضمون، سؤال: حجت‌الاسلام ادام‌الله ظلکم بیان فرمایند در باب استعمال تنباکو و توتون در بلاد اسلام با این وضعی که به عرض عالی رسیده است تکلیف فعلی مسلمانان چه چیز است؟ استدعا دارم تکلیف فعلی مسلمانان را بیان فرمایند. جواب: بسم‌الله الرحمن الرحیم. الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان است... از روزی که این کاغذ را به درب بازار و اماکن چسبانیده‌اند دوباره شورشی از بابت قلیان و تنباکو در میانه مردم افتاده است.»<sup>۴۹۵</sup>

بدینسان، فارس، هم به دلیل حرکتی که مجتهد فال اسیری آغاز کرد و هم به دلیل رهبری مُجَدِّدِ بزرگ اسلام، میرزا محمدحسن شیرازی، پیشگام قیام تنباکو بود؛ همان‌گونه که بعدها پیشگام انقلاب مشروطیت شد.

در پیامد این قیام بزرگ، در ۱۷ جمادی‌الاول ۱۳۰۹ ق. / ۱۹ دسامبر ۱۸۹۱ م. ناصرالدین شاه امتیاز تالبوت را لغو کرد و در حوالی ۴ رجب ۱۳۰۹ ق. / ۳ فوریه ۱۸۹۲ م. میرزای شیرازی با ارسال تلگرافی به ناصرالدین شاه از حسن نیت او تشکر کرد.<sup>۴۹۶</sup> با پیروزی قیام

۴۹۴. ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، صص ۳۳-۳۴.

۴۹۵. وقایع اتفاقیه، ص ۳۹۲.

۴۹۶. ناظم‌الاسلام، همان مأخذ، ج ۱، صص ۳۷-۳۸.

تنباکو، مجتهد فال اسیری، آغازگر این نهضت، پیروزمندانه و مقتدرانه به شیراز بازگشت و از آن پس تا زمان ارتحالش (۳۰ ربیع‌الثانی ۱۳۱۹ ق.) به مدت یک دهه چنان بسط یدی یافت که بی‌سابقه بود.

فال اسیری در ۲۵ شعبان ۱۳۰۹ ق. / ۲۵ مارس ۱۸۹۲ م. با شکوه تمام وارد شیراز شد. تمام شهر، «از اعلی و ادنی»، تا زرقان به استقبالش رفتند و از آن پس جماعت‌اش در مسجد وکیل حال و هوایی دیگر داشت:

«حاجی سید علی‌اکبر خیلی شأنش زیاد شده است. روزها با جلال و ازدحام زیاد به مسجد وکیل می‌رود نماز. در جلوی قرائت قرآن به آواز بلند می‌خواند که هیچ وقت جلوی هیچ مجتهدی این حرکات را نمی‌کردند.»<sup>۴۹۷</sup>

محمدرضا خان قوام‌الملک نیز اینک در موضع ضعف و تحقیر بود و به شدت هراسان از مجتهد فال اسیری.

«قوام‌الملک هم خودش به اندازه‌ای از حاجی سید علی‌اکبر ترس دارد که در کوچه و مجلسی که یکی از مریدهای حاجی سید علی‌اکبر حاضر باشند حاضر نمی‌شود و تردد نمی‌نماید.»<sup>۴۹۸</sup>

در این زمان پیروزی، برخی از علمای شیراز به مجتهد فال اسیری تاسی کردند.

[رجب ۱۳۰۹ ق.] «در خانه حاجی نصیرالملک اسباب عیش بوده، آقا میرزا هدایت‌الله [پیش‌نماز مسجد نصیرالملک] می‌فرستد منع می‌کنند که صدای ساز و آواز بلند نکنید. اعتنایی نمی‌کنند. خودش با طلاب می‌روند که بریزند در خانه و اسباب آن‌ها را بهم بریزند. تا خبردار می‌شوند خاموش می‌شوند.»<sup>۴۹۹</sup>

«این میرزا هدایت‌الله الان از سید علی‌اکبر شرارت بیش‌تری می‌نماید و متصل می‌خواهد فساد بر پا نماید که به این جهت اسم خود را بلند نماید. لقب مجتهد‌الزمانی به خود داده است.»<sup>۵۰۰</sup>

۴۹۷. وقایع اتفاقیه، ص ۴۰۱.

۴۹۸. همان مأخذ، ص ۴۰۲.

۴۹۹. همان مأخذ، ص ۴۰۰.

۵۰۰. همان مأخذ، ص ۳۹۸.

### مردم شیراز و خاندان قوام

در چنین فضایی، حکومت سلطان اويس ميرزا معتمدالدوله پايان يافت و در روز جمعه ۱۶ شوال ۱۳۰۹ ق. حاکم جديد، محمدتقی ميرزا رکن الدوله، برادر ناصرالدین شاه، وارد شیراز شد. مردم شیراز، که می‌دانستند او برای تنبیه خاندان قوام آمده، با چنان شوری به پیشوازش رفتند که سابقه نداشت.

«روز ورود خیلی استقبالی کردند که به جهت هیچ حاکمی چنین استقبالی نشده بود. مردم از ورود ایشان خوشوقت هستند. زن و مرد حین ورود از قوام‌الملک خیلی شکایت کردند و خود ایشان باطناً با قوام‌الملک خوب نیستند و خیال دارند او را از جمیع کارها خلع کنند و در راه هم هیچ اظهار مهربانی به مشارالیه نشده است.»

رکن‌الدوله از بدو ورود تحقیر خاندان قوام و محدود کردن قدرت آنان را در پیش گرفت. شاید این شیوه سلوک را ناصرالدین شاه در خفا به او امر کرده بود زیرا «فتنه تباکو» را از چشم خاندان قوام می‌دید. و شاید، باز به امر شاه، تحییب علما، به‌ویژه مجتهد فال اسیری، و جبران مافات مدّ نظر بود. به‌روزی، قوام‌الملک تا بدان حد هراسان بود که تمارض کرد و حتی در مراسم سلام حاکم جدید حاضر نشد. قوام در خانه نشسته و دویست سیصد تفنگچی محافظتش می‌کردند. عمویش، حاج نصیرالملک محیل و فتنه‌گر، نیز مغضوب بود. رکن‌الدوله سه روز پس از ورود به شیراز، برای زیارت به شاهچراغ (س) رفت. «قرب دو هزار نفر از مرد و زن شکایت و تظلم از قوام‌الملک نمودند و شکایت از گرانی نان.»<sup>۵۰۱</sup>

روز پنجشنبه ۲۲ شوال ۱۳۰۹ ق. سرانجام زمان تنبیه قوام‌الملک فرا رسید.

«او را گرفته بردند در خلوت پیش سرکار والا رکن‌الدوله. فوراً چوب خواستند و میرغضب خواستند که او را طناب کنند. میرغضب حاضر نشد. پشت گردنی و توسری بسیاری به او زدند. بعد از آن چوب بسیاری زدند. پس از چوب او را بردند در ارگ حبس کردند و هیچ کس را نمی‌گذارند پیش او برود. جمیع اتباع قوام‌الملک و بیگلریگی [حبیب‌الله خان پسرش] پنهان هستند یا در آستانه‌های مبارکه بست رفته‌اند. میرزا حسین خان کواری [معتمددیوان، از سران فرقه بهائی

فارس]، منشی مخصوص قوام‌الملک، با بیگلربیگی [حبیب‌الله خان قوام] شب‌شنبه بیست و چهارم می‌خواستند فرار کنند. میرزا حسین خان رفته بود در حمام در خانه خودشان که فرایشان حکومتی او را گرفته بردند خدمت سرکاروالا رکن‌الدوله. خواستند او را چوب بزنند که وکیل دولت بهیبه انگلیس حاضر بود، توسط کرده، از چوب آن گذشت کردند. حبس نظر است.<sup>۵۰۲</sup>

پس از این ماجرا، محمدرضا خان قوام‌الملک و خاندانش به تهران تبعید شدند. ولی افول آنان موقت بود. قوامی‌ها قدرتمند و دسیسه‌گر بودند. رکن‌الدوله در شعبان ۱۳۱۰ ق. از حکومت فارس معزول شد. فساد و بی‌کفایتی او عامل مهمی در این عزل بود. قوامی‌ها فارس را به فساد و آشوب کشیده بودند و به حاکمی از نظر مالی نفوذناپذیر و از نظر سیاسی زیرک و قدرتمند نیاز بود. رکن‌الدوله چنین نبود. غلامعلی خان نواب در جمادی‌الاول ۱۳۱۰ ق. / دسامبر ۱۸۹۲ م. برخی از دسیسه‌های آشوب‌گرانه خاندان قوام را علیه حکومت رکن‌الدوله ذکر کرده است:

«بعضی نوشتجات از بستگان قوام‌الملک حکومت به دست آوردند که نوشته‌اند به حسین خان بهارلو و کلانتران عرب و کلانتران داراب که اغتشاش کنند. حکومت بعضی از اتباع قوام‌الملک را می‌خواهد. اغلبی پنهان شده‌اند. بعضی از شهر فرار کرده‌اند. میرزا حسین خان کواری، که به همین تهمت حبس است، هنوز فرجی به جهت مشارالیه نشده همین قسم در حبس است. به قدر هزار تومان جریمه از او می‌خواهند و مشارالیه هیچ نداده و نمی‌دهد.»<sup>۵۰۳</sup>

پس از رکن‌الدوله، نصرت‌الدین میرزا سالارالسلطنه، پسر چهارم ناصرالدین شاه که در این زمان یازده سال داشت، حاکم فارس شد ولی حکومت به دست حسینقلی خان نظام‌السلطنه مافی بود که با عنوان «صاحب اختیار مملکت فارس» وارد شیراز شد. حکومت نظام‌السلطنه تا اواخر سال ۱۳۱۱ ق. دوام آورد و باز نوبت به رکن‌الدوله رسید. مهدی بامداد درباره این دوره از حکومت نظام‌السلطنه می‌نویسد:

«مأموریت او در این بار یک سال و نیم یعنی از اواسط ۱۳۱۰ تا اواخر سال ۱۳۱۱ ق. طول می‌کشید چون در این سفر با کمال قدرت جلوی مداخلات

۵۰۲. همان مأخذ، ص ۴۰۵.

۵۰۳. همان مأخذ، ص ۴۱۹.

محمدرضا خان قوام‌الملک سوّم [را] گرفته بود او و زنش به تحریکات پرداختند و زن پیش ناصرالدین شاه رفت و با تقدیم هفت هزار تومان رشوه شاه را به عزل نظام‌السلطنه از صاحب اختیاری و فرمانفرمایی فارس واداشت.<sup>۵۰۴</sup>

دور جدید حکومت رکن‌الدوله از ورود او به شیراز، در ۱۴ صفر ۱۳۱۲ ق. / ۱۶ اوت ۱۸۹۶ م.، آغاز شد.<sup>۵۰۵</sup> در این زمان، دوران تبعید محمدرضا خان قوام‌الملک پایان یافته و او اندکی پیش از رکن‌الدوله، در ذیحجه ۱۳۱۱ ق. / ژوئن ۱۸۹۴ م.، با اقتدار وارد شیراز شد. **میرزا هدایت‌الله**، پیشنماز مسجد نصیرالملک، و امام جمعه و ریش‌سفیدان صنوف تا اکبرآباد به استقبالش رفتند.<sup>۵۰۶</sup>

### قتل قوام و کشتار رهبران انجمن اسلامی

حاج سید عبدالحسین مجتهد لاری بزرگ‌ترین مجتهد فارس پس از فال اسیری است و وارث و تداوم‌بخش سنن انقلابی او. درباره زندگی و مبارزات و جایگاه رفیع تاریخی‌اش پیش‌تر سخن گفتیم<sup>۵۰۷</sup> و نیروهای را که برای سرکوب یا مهار او می‌کوشیدند چنین بیان کردیم:

«در دوران اقتدار مجتهد لاری، عوامل استعمار بریتانیا در جنوب ایران، مرکب از خاندان قوام‌الملک شیرازی و موقرال‌دوله، از سران فرقه بهایی و گرداننده سازمان این فرقه در جنوب ایران و کنسول انگلیس در بوشهر، و سید اسدالله مجتهد خرقانی، از گردانندگان سابق بیت آخوند خراسانی و مأمور نفوذی شبکه‌های مخفی اطلاعاتی بریتانیا در نجف که اینک در بندر بوشهر مستقر بود، تلاش فراوان کردند تا شهر شیراز به تصرف مجتهد لاری درنیاید.»<sup>۵۰۸</sup>

گفتیم، اگر در فارس محمدرضا خان قوام‌الملک مدافع محمدعلی شاه درآمد، در حالی‌که در سایر مناطق ایران بسیاری از عوامل کانون‌های استعماری بریتانیا و غرب

۵۰۴. بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۴۵۲.

۵۰۵. وقایع اتفاقیه، ص ۴۶۱.

۵۰۶. همان مأخذ، ص ۴۵۷.

۵۰۷. همین کتاب، صص ۴۶۰-۴۶۳.

۵۰۸. همین کتاب، ص ۴۶۳.

مخالف محمدعلی شاه بودند، به ضرورت مقابله با اقتدار مجتهد لاری مشروطه‌خواه بود.<sup>۵۰۹</sup>

شرح مقابله محمدرضا خان قوام‌الملک با نیروهای مشروطه‌خواه جنوب، به رهبری مجتهد لاری و با سرکردگی سران عشایر و کلانترانی چون **اسماعیل خان صولت‌الدوله قشقایی** و **عبدالله خان ناصر دیوان کازرونی** و دیگران، هدف این رساله نیست. بررسی این تقابل کتاب ما را به تاریخ انقلاب مشروطیت در فارس بدل خواهد کرد. اجمالاً، برای ایضاح کارکرد خاندان قوام در مهار کردن و جلوگیری از گسترش نهضت مشروطه‌خواهی اسیل جنوب ایران، به رهبری مجتهد لاری، اشاره‌ای گذرا می‌کنم. مهدی ملک‌زاده در شرح وقایع زمان سلطنت محمدعلی شاه می‌نویسد:

«چون بیم آن می‌رفت که سید عبدالحسین لاری با جمعی که گرد خود جمع کرده بود رهسپار شیراز گردد و به یاری مشروطه‌خواهان شهر را تصرف نماید دولتی‌ها مصلحت دانستند که برای جلوگیری از قیام سید لاری اردویی به ریاست سالارالسلطان برادر [؟]<sup>۵۱۱</sup> قوام‌الملک تشکیل دهند و او را مأمور لار و سرکوبی سید نمایند. سالارالسلطان در اندک زمانی موفق شد قشونی از افواج ساخلو شیراز و ایلات خمسه تشکیل بدهد و رهسپار لار گردد ولی در اولین مقابله که میان ملیون و اردوی دولتی روی داد دولتی‌ها شکست خوردند و راه فرار را پیش گرفتند و در نتیجه یک شکست دیگر نصیب محمدعلی شاه و یارانش گردید.»<sup>۵۱۱</sup>

احمد کسروی می‌نویسد:

«قوام‌الملک که حکمرانی شیراز از سال‌ها در خاندان ایشان بوده و در فارس پیروان و زیردستان بسیار می‌داشت، با مشروطه دشمنی می‌نمود، و میان او پسرانش با انجمن اسلامی و آزادیخواهان کشاکش سختی برخاسته بود. آزادیخواهان در تلگرافخانه گردآمده، و قوام‌الملک و کسانش مسجد نو را جایگاه گرفته بودند. هر روز تلگراف‌های ناله و فریاد می‌رسید و در مجلس بارها گفتگو به میان می‌آمد. از این سوی انجمن اتحادیه فارس، که شیرازیان در تهران

۵۰۹. همین کتاب، ص ۴۹۱.

۵۱۰. ملک‌زاده اشتباه کرده. منظورش حبیب‌الله خان بیگلربیگی (سالارالسلطان)، پسر محمدرضا خان قوام‌الملک، است.

۵۱۱. ملک‌زاده، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ج ۴-۵، ص ۱۱۳۶.



برپا کرده بودند، به پشتیبانی همشهریان خود برخاسته، در بهارستان چادر زده از مجلس دادخواهی می‌کردند...

روی هم رفته چند هزار دادخواه گرد آمده به جوش و خروش پرداختند. نخست از ستمگری‌های قوام سخن راندند و تلگرافی از شیراز خواندند که قوام به شرارت افزوده و جمعی را از اجله علما صدمه زده و اذیت کرده. چند نفر قریب به هلاکت‌اند.<sup>۵۱۲</sup>

جنايات و خون‌ریزی‌های فراوان محمدرضا خان قوام‌الملک، که از دهه پایانی سلطنت ناصرالدین شاه با سرکوب «بلوای نان» (۱۳۰۳ ق.) آغاز شد و تا دوران مشروطه ادامه یافت، سرانجام سبب شد که در روز شنبه ۴ صفر ۱۳۲۶ ق. / ۷ مارس ۱۹۰۸ م. در مقر حکومتی‌اش به گلوله یکی از مشروطه‌خواهان جوان به نام نعمت‌الله بروجردی به قتل رسد.<sup>۵۱۳</sup> در این زمان محمدرضا خان قوام‌الملک ۵۷ ساله بود.

کسروی ماجرا را چنین شرح داده است:

«در اسفندماه تلگراف آشتی به تهران فرستادند و گمان می‌رفت که آشوب پایان یافته لیکن چند روزی نگذشت که داستان کشته شدن قوام رخ داد. بدینسان که روز شنبه شانزدهم اسفند (۴ صفر) هنگامی که قوام در باغ دیوانخانه و دسته انبوهی در پیرامون او می‌بودند ناگهان جوانی نزدیک گردیده چهار تیر به او زد و در زمان خود را هم کشت. پیرامونیان قوام به هم برآمدند، و سپس که به جستجو پرداخته رخت و تن کشنده را کاویدند از جیب بغل او کاغذی بیرون آمد که در روی آن نوشت: «نعمت‌الله بروجردی نمره ۱۹ قاتل نصرالدوله پسر قوام‌الملک شیرازی».<sup>۵۱۴</sup>

احمد کسروی، مهدی بامداد، رکن‌زاده آدمیت و مورخین دیگر، بدون کنکاش، به شایعات و مشهورات باور کرده و قتل قوام‌الملک را به معتمددیوان نسبت داده‌اند چون گویا نعمت‌الله بروجردی از کارکنان دستگاه معتمددیوان، پیشکار قوام، یعنی در واقع از کارکنان دستگاه قوامی‌ها بود. کسروی، بی‌آن‌که معتمددیوان و پیوندهای دیرین او به عنوان پیشکار و مباشر قوام‌الملک را بشناسد، بر اساس همان شایعات می‌نویسد:

۵۱۲. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران: صدای معاصر، ۱۳۸۰، صص ۳۰۹-۳۱۰.

۵۱۳. صوراسرافیل، شماره ۲۶، پنجشنبه ۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۲۶، صص ۳-۴.

۵۱۴. کسروی، همان مأخذ، صص ۵۲۴-۵۲۵.

«چنان‌که سپس دانسته شد، این نعمت‌الله نوکر معتمد دیوان می‌بوده، چون معتمد دیوان از دشمنان بنام قوام می‌بود با انگیزش او به پیروی از عباس آقا کشندهٔ اتابک به این کار برخاسته، ولی در اینجا بیش از همه کینه‌های دو تن کارگر می‌بوده.»<sup>۵۱۵</sup>

این جعل را نخستین بار غلامحسین خان غفاری صاحب اختیار، والی فارس، سبب شد. او در تلگراف‌های خود به مقامات حکومتی تهران این شبهه را ایجاد کرد که گویا قتل قوام به دستور معتمد دیوان بوده است. یکی از این تلگراف‌ها را نقل خواهیم کرد. هدف از این انتساب، ایجاد آشفتگی در شناخت کارگردانان توطئه قتل عام شیراز و کشتار سران انجمن اسلامی بود و پنهان کردن نقش میرزا محمدباقر خان دهقان و میرزا حسین خان معتمد دیوان کواری و سایر گردانندگان بهائی دستگاه قوام در قتل فجیع سید احمد دشتکی و شیخ محمدباقر اصطهباناتی. قتل قوام ربطی به معتمد دیوان نداشت و خاندان قوام نیز در پی این قتل به معتمد دیوان کاری نداشتند و، پس از اتمام سناریوی کشتار مخالفان خود، خون‌خواهی نکردند. معتمد دیوان چون گذشته پیشکار و مباشر مقتدر ایشان بود تا سرانجام، به دلایلی که خواهیم گفت، به قتل رسید. اگر معتمد دیوان آمر قتل قوام بود، چگونه می‌توانست از بیگرد خاندان مقتدر قوام جان سالم به در برد و علاوه بر آن اندکی بعد حکومت ایل عرب را، قطعاً با رضایت حبیب‌الله خان قوام‌الملک، به دست گیرد؟

در پی قتل محمدرضا خان قوام‌الملک، گردانندگان دستگاه او و در رأس ایشان محمدباقر خان دهقان و سایر سران فرقه بهائی، زمان را برای انتقام از دو چهره برجسته انقلابی فارس، شیخ محمدباقر مجتهد اصطهباناتی<sup>۵۱۶</sup> و سید احمد معین‌الاسلام دشتکی، مناسب دیدند. بدینسان، به بهانه خونخواهی قوام، بی‌آن‌که ربطی داشته باشد، در روز دوشنبه ۶ صفر ۱۳۲۶ ق. این دو عالم مجاهد و خوش‌نام را به طرز فجیع به قتل رسانیدند. حبیب‌الله خان سالارالسلطان (حبیب‌الله خان بیگلربیگی، که با قتل پدر به «قوام‌الملک» ملقب شد) گویا در این ماجرا با ایشان همراه بود و راست یا دروغ گلوله‌ای به پایش اصابت کرد. غلامحسین خان غفاری کاشی، ملقب به صاحب اختیار، که در این زمان والی فارس بود، در ۷ صفر ماجرا را چنین به وزارت داخله تلگراف کرد:

۵۱۵. همان مأخذ، ص ۵۲۵.

۵۱۶. شیخ محمدباقر مجتهد اصطهباناتی، فرزند عبدالحسین، از شاگردان میرزای شیرازی در سامرا بود که در ۱۳۱۹ ق. به شیراز بازگشت.

«دیروز در فاتحه قوام‌الملک سید احمد دشتکی تیری به سالارالسلطان زد که مشغول معالجه‌اند و دو تیر هم به آقا شیخ محمدباقر خورد و دو نفر هم مقتول شدند. سید مذکور را مردم قطعه قطعه کردند و ریخته بودند که معتمدیوان را ببرند بهر طوری بود نگذاشتم. ولی از من تا سه روز مهلت گرفتند که مرده یا زنده او را تسلیم نمایم...»<sup>۵۱۷</sup>

مهدی ملک‌زاده، در نقل تلگراف فوق معتمدیوان را «از مشروطه‌خواهان» خوانده است.<sup>۵۱۸</sup> بدینسان، گویا معتمدیوان «مشروطه‌خواه» دستور قتل قوام‌الملک «مستبد» را صادر کرد و این دستور را نعمت‌الله بروجرودی اجرا نمود. آنچه علت جعلیات مندرج در این تلگراف را توضیح دهد پیوندهای غلامحسین خان غفاری (صاحب اختیار) با کانون‌های پنهان توطئه‌گر است به‌ویژه تعلق پسرعمویش، میرزا مهدی خان غفاری کاشی (وزیرهایون)، به فرقه بهائی.<sup>۵۱۹</sup> این میرزا مهدی خان در دو سه سال پیش (۱۳۲۱-۱۳۲۳ ق.) حاکم زنجان بود و مجتهدی سودایی و جاه‌طلب به نام شیخ ابراهیم زنجانی را به خود جلب کرد که پس از فتح تهران دادستان «محکمه انقلابی» شد و قاتل شیخ فضل‌الله نوری (۱۳ رجب ۱۳۲۷ ق.) «انجمن اسلامی» و «انجمن انصار» شیراز، در تلگراف به مجلس شورای ملی و علما و وزیر داخله، ماجرا را به شکل زیر شرح داد:

«توسط انجمن جنوب و انجمن‌های ملی و عموم جراید طهران. به ساحت مجلس مقدس، حضور حججین آیتین، حضرت وزیر داخل مدظله‌م. پنج روز است حجت‌الاسلام شهید رابع را شهید، سید مظلومان را تیرباران نموده، مثله

۵۱۷. حبل‌المتین (تهران)، شماره ۲۵۰، پنجشنبه ۹ صفر ۱۳۲۶ ق.، صص ۲-۳.

۵۱۸. ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱-۲-۳، ص ۶۴۷.

۵۱۹. غلامحسین غفاری (متولد ۱۲۷۶ ق.، متوفی ۸ فروردین ۱۳۲۶ ش. / ۱۳۶۶ ق. در ۹۰ سالگی) پسر میرزا هاشم خان امین‌الدوله و برادر زاده فرخ خان امین‌الدوله کاشی است. فرخ خان امین‌الدوله کاشی از چهره‌های بدنام تاریخ ایران و همان کسی است که قرارداد پاریس (۱۲۷۳ ق. / ۱۸۵۷ م.) را منعقد کرد که منجر به جدایی کامل هرات از ایران شد. غلامحسین خان غفاری در این زمان فقط سه ماه والی فارس بود و سپس مسعود میرزا ظل‌السلطان حکومت فارس را به دست گرفت. پسرعمویش، میرزا مهدی خان غفاری کاشانی (وزیرهایون) پسر فرخ خان امین‌الدوله، به همراه برادرش مختارالسلطنه، در سال ۱۳۲۰ ق. با عباس افندی (عبدالبهاء) ملاقات کرده و بهائی شده بود. درباره این وزیرهایون در رساله «جُستارهایی از تاریخ بهائی‌گری در ایران» به تفصیل سخن گفته‌ام.

کرده سوختند. استخوان‌های سوخته را در خندق ریختند. آن‌چه عجز و لایه می‌کنیم رحم کنند استخوان‌ها را بدهند دفن کنیم فایده نمی‌کند. خانه‌های ما را غارت کردند. به زن و بچه ما بیچارگان ابقا نمی‌نمایند. کجا رفت غیرت شماها؟ چه شد حمیت اسلامیت شماها؟ ناله‌های وکلای آذربایجان کو؟ پسران سفاک خونخوار قوام بر بزرگ و کوچک زن و بچه ما ابقا نمی‌کنند. شماها هم به حال زار ما ترحم نمی‌فرمائید. کجا رویم؟ چه کنیم؟ به کدام مذهب پناه بریم؟ به چه دولتی پناهنده شویم؟ آه، ما بیچاره‌ها از حیوانات پست‌تریم. وامدتها، وادینا، وایسلا، وامحمداه. انجمن اسلامی، انجمن انصار»<sup>۵۲۰</sup>

روزنامه صوراسرافیل نوشت که نوکران قوام شیخ محمدباقر حجت‌الاسلام و سید احمد معین‌الاسلام را با گلوله کشتند و جسد معین‌الاسلام هفتاد ساله را به دار زده و سپس با نفت و بوریا آتش زدند.<sup>۵۲۱</sup> در اطلاعیه دیگر «انجمن اسلامی» و «انجمن اصناف» نحوه کشتن شیخ محمدباقر مجتهد و سید احمد معین‌الاسلام چنین بیان شده است:

«... تا دیروز عصر ده باب خانه مشروطه‌خواهان را غارت و چند نفر بیگناه را دستگیر می‌نمایند و در مجلس خودشان حبس و زجر می‌کنند! نائره غضب پسران قوام‌الملک مشتعل شده امروز صبح در برخاستن از مجلس فاتحه در حسینیه قوام‌الملک از پشت بام و فضای حسینیه حکم به شلیک می‌نمایند که شیخ محمدباقر حجت‌الاسلام و حاج سید احمد معین‌الاسلام را تیرباران نمایند. آقا شیخ محمدباقر دو تیر برمی‌دارد گلوله خودهاشان به پای سالارالسلطان می‌خورد و دو نفر مرد و یک نفر زن مقتول می‌شوند. و حاج معین‌الاسلام فرار می‌کند در پانصد قدم دور از حسینیه آقا به یک سرکرده اشرا رسیده به ضرب گلوله کار او را می‌سازد. بعد تفنگچی‌ها رسیده نعش او را تیرباران نموده بند به پای آن سیدمظلوم بسته می‌آورند درب حسینیه به دار می‌زنند! بعد از یک ساعت حکم می‌رسد که جنازه‌اش را آتش زنند. آن بی‌مروت‌ها او را با نفت آتش زده خاکسترش را در خندق به باد می‌دهند... انالله و انا الیه راجعون.

انجمن اسلامی، انجمن اصناف»<sup>۵۲۲</sup>

۵۲۰. حبل‌المتین (چاپ تهران)، شماره ۲۵۴، سه‌شنبه ۱۴ صفر ۱۳۲۶، ص ۴.

۵۲۱. صوراسرافیل، شماره ۲۶، پنجشنبه ۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۲۶، صص ۳-۵.

۵۲۲. رکن‌زاده آدمیت، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، ص ۴۱۲.

گزارش عین‌السلطنه ابعاد پنهان ماجرای فجیع فوق را آشکارتر می‌کند. معلوم می‌شود که شهدای فوق قربانی انتقام از مجتهد فال اسیری شدند. شیخ محمدباقر اصطهباناتی (ملقب به حجت‌الاسلام) و سید احمد دشتکی (ملقب به معین‌الاسلام) گردانندگان «انجمن اسلامی» بودند که علیه سلطه خاندان قوام فعالیت می‌کرد. آنان برای ابراز براءت و بیزاری از تروریسم و قتل قوام‌الملک به مجلس ختم او، در حسینیه قوام، می‌روند و ناجوانمردانه به شهادت می‌رسند. سید احمد دشتکی برادر داماد سید علی‌اکبر مجتهد فال اسیری بود و از گردانندگان بیت او. در این زمان، محمدباقر خان دهقان گرداننده اصلی دستگاه قوام بود و از سران بهائیت. در واقع، حجت‌الاسلام و معین‌الاسلام قربانی انتقام کین توزانه و قساوت‌آمیز بهائیان شدند و سرنوشتی چون زین العابدین خان کلاتر نی‌ریز و شیخ زکریا نصیرالاسلام یافتند.<sup>۵۲۳</sup> متهم کردن معتمد دیوان بخشی از این سناریو بود برای پنهان کردن توطئه.

«قوامی‌ها هجوم به ارگ آورده و معتمد دیوان را از صاحب اختیار می‌خواهند. او هم قول می‌دهد که معتمد را حبس کند تا رسیدگی شود. آنچه عقب او می‌فرستد نمی‌آید. آخر اهالی نظام که در شیراز بودند می‌روند و برای معتمد قسم می‌خورند که جانش را حفظ کنند. او را آورده در حکومت حبس می‌کنند. در حسینیه خود قوام ختم می‌گذارند. روز دوم ختم بعضی از اعضای انجمن اسلامی، که ضد قوام بودند که رئیس آن‌ها شیخ محمدباقر اصطهباناتی [و] سید احمد دشتکی ملقب به معین‌الاسلام [بود]... بی‌احتیاطی کرده سر ختم می‌روند... این سید احمد برادر سید مصطفی داماد آقا سید علی‌اکبر فال اسیری بود. وقتی که من شیراز بودم و کرکر آقا سید علی‌اکبر بود... دور آقا هم در زیر اطاعت و ریاست سید احمد بودند... در این ایام که آقا مرحوم و سید مصطفی هم مرحوم شده بود به آن اعتبار سابق نبود. تا حکایت مشروطه به میان آمد و از این راه اعتبارات سابقه خود را به شکل دیگر به اضعاف مضاعف تحصیل کرده بود و انجمن اسلامی منعقد و ضد قوام‌الملکی‌ها شده بود. حالا یا به تحریک پسرهای قوام‌الملک است یا آن که نوکرهای قوام خودشان به خیال تقاص می‌افتند، بعد از آن که حضرات برخاسته‌اند، در میان کوچه به سمت آن‌ها شلیک می‌کنند. اگرچه مقصود آن‌ها سید احمد بوده لیکن تیرهای کاری به شیخ محمدباقر اصابت شده و مقتول می‌شود. سید احمد فرار می‌کند. مرتکبین از بام به زیر آمده او را دنبال می‌کنند و گرفته قطعه قطعه می‌کنند. حالا راست یا دروغ از این گلوله‌ها یکی هم به

سالارالسلطان [حبیب‌الله خان قوام‌الملک] پسر بزرگ قوام می‌خورد و گویا گلوله سرد بوده فقط جراحی می‌رساند. نعلش سید را با حضور بیش تر اهل شیراز آتش زده و خاکستر آن را هم به آب می‌ریزند. دکانین را بسته به سمت ارگ می‌روند که معتمدیوان را هم گرفته بکشند. صاحب اختیار به هر شکل بوده نداده است. از آن جا گذشته به خانه مشروطه‌طلبان ریخته هر چه توانسته‌اند قتل و غارت کرده، پس از فراغت به قدر ده هزار نفر در میدان توپخانه و مسجد وکیل جمع شده معتمدیوان و سایر اعضای انجمن اسلامی را می‌خواهند. گویا سایرین هم در مسجد نو متحصن و قتله سید احمد و شیخ محمدباقر را می‌خواهند.

حالت شیراز فعلاً معلوم است. خصوصاً من که از اوضاع آن جا اطلاع دارم و یک سال آن جا بودم. قوام‌الملک صاحب طایفه و قدیم‌ترین خانواده ایران است. اقلاد در شهر شیراز ده هزار نفر نوکر و خدمه و وظیفه‌خوار دارد. یک پسرش سالارالسلطان دختر نصرالله خان نیل‌خانی قشقائی را دارد. یک پسرش از نیل عرب زن دارد. قوم [و] خویش و رعیت بی حساب [دارد]. البته دست از اغتشاش و تقاص پدر و آقای خود بر نمی‌دارند. این که دکانین را بسته‌اند، این که نعلش سید احمد را با حضور همه مردم آتش زده‌اند خودش معین می‌کند که تمام شهر با آن‌ها هستند...»<sup>۵۲۴</sup>

این گزارش‌ها به وضوح نشان می‌دهد که معتمدیوان (مباشر قوام‌الملک) و صاحب اختیار (والی فارس) با کشتارکنندگان هماهنگ بودند و حوادث خونین پس از قتل قوام‌الملک سناریوی طراحی شده‌ای بود برای قلع و قمع انجمن اسلامی و مجاهدان شیراز. خبر شهادت سید احمد معین‌الاسلام دشتکی و شیخ محمدباقر مجتهد اصطهباناتی در تهران هیجانی بزرگ پدید آورد و آقا سید عبدالله بهبهانی، مجتهد بزرگ تهران، مجلس ختمی برای ایشان در مسجد سپهسالار برگزار نمود که ده‌ها هزار نفر در آن شرکت کردند.<sup>۵۲۵</sup> از آن پس، شیخ محمدباقر مجتهد اصطهباناتی به «شهید رابع» شهرت یافت. «شهید ثالث»، ملا محمدتقی برغانی، نیز مقتول به دست بایان بود.<sup>۵۲۶</sup>

۵۲۴. روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج ۳، صص ۱۹۹۰-۱۹۹۱.

۵۲۵. ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱-۲-۳، صص ۶۴۷-۶۴۸.

۵۲۶. حاج ملا محمدتقی برغانی، مجتهد بزرگ شیعی، پدرشهر زرین تاج، معروف به «قره‌العین»، بود. زمانی که زرین تاج بابی شد، به تحریک او در ۱۷ ذی‌قعدة ۱۲۶۳ ق. در محراب مسجدش در قزوین به دست بایان به شهادت رسید.

### قتل معتمددیوان و شورش عسکر خان عرب

چهار ماه بعد خون شهدای انجمن اسلامی دامنگیر حسین خان معتمددیوان کواری و برادرش، عباس خان، شد. در ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ ق.، که مسعود میرزا ظل‌السلطان، به جای غلامحسین خان غفاری، والی فارس شد،<sup>۵۲۷</sup> ریاست ایل عرب را به معتمددیوان واگذار کرد. چنان‌که می‌بینیم، معتمددیوان نه تنها به اتهام قتل قوام‌الملک آزار ندید بلکه ارتقاء نیز یافت. حبیب‌الله افغان، که به همراه میرزا محمدباقر خان و معتمددیوان از گردانندگان تشکیلات بهائیان در فارس بود، قتل معتمددیوان را چنین شرح می‌دهد:

«چون مرحوم معتمدالدیوان اطلاع کامل از امورات ابوابجمعی قوام‌الملک داشت با اردوی مفصل و توپ و سرباز زیاد به سمت ایل عرب حرکت کرده که ابوابجمعی قوام را کل قبضه نماید. این فقره به بستگان و اقوام قوام برخورد، تدارکات دیده که مرحوم میرزا حسین خان را اعدام نمایند. باری، در ماه ربیع‌الاول ۱۳۲۵ [۴] با هیمنه و شوکت زیاد حرکت می‌نمایند. در پانزده فرسخ دور از شهر در حوالی صیدون عسکر خان عرب، که یکی از کلانترهای عرب باشد، از عقب سر با تفنگ مرحوم میرزا حسین خان را می‌زنند. آن مرحوم از اسب سرازیر شده به زمین می‌افتد. عباس خان، اخوی آن مرحوم، خود را می‌رساند به جنازه آن مرحوم. آن را هم تیر زده هلاک می‌نمایند. اردو بهم خورده متفرق می‌شوند. تمام اشیاء موجوده از قبیل ذخیره و قورخانه توپ و تفنگ و خیمه و خرگاه تماماً ایل عرب غارت می‌نمایند مالک‌الرقاب می‌شوند.»<sup>۵۲۸</sup>

این ماجرا در نخستین روزهای جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ق. / ژوئن ۱۹۰۸ م. رخ داد؛ یک ماه پیش از پایان یافتن حکومت مستعجل مسعود میرزا ظل‌السلطان در فارس. در گزارش حبیب‌الله افغان انگیزه قتل معتمددیوان، انتقام خون قوام‌الملک نیست؛ بلکه تصاحب مسند ریاست ایل عرب است به جای قوام. اتهام نقش معتمددیوان در قتل

۵۲۷. ظل‌السلطان حدود دو ماه، از اوائل مه تا اوائل ژوئیه ۱۹۰۸ م. / اوائل ربیع‌الثانی تا اوائل جمادی‌الثانی ۱۳۲۶ ق. والی فارس بود. او در ۶ ژوئیه ۱۹۰۸ شیراز را به مقصد اصفهان ترک کرد. (رحیم رضازاده ملک [به‌کوشش]، انقلاب مشروطه ایران به روایت اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، تهران: مازیار، معین، ۱۳۷۷، ص ۱۲۴)

۵۲۸. حبیب‌الله افغان، تاریخ امری شیراز، نسخه خطی، صص ۵۶۴-۵۶۶.

قوام‌الملک به کلی فراموش شده و فاقد اهمیت است. به عبارت دیگر، خاندان و بستگان قوام از آغاز معتمددیوان را در این قتل دخیل نمی‌دانستند و آن چه عنوان می‌شد همه بهانه و هیاهو بود برای کشتار فجیع اعضای انجمن اسلامی شیراز.

قاتل، کربلایی محمدقلی خان عرب، برادر جوان عسکر خان، بود و معتمددیوان را «از عقب» هدف قرار نداد. احمد پژوه، مورخ رسمی خاندان قوام، قتل را مستقیماً به خاندان قوام نسبت نمی‌دهد بلکه مدعی است که محمدقلی خان به دلیل قتل «اریابش»، محمدرضا خان قوام‌الملک، شخصاً خونخواهی کرد و او را از روبه‌رو کشت نه «از عقب سر». این روایت، در مقایسه با روایت افنان، تلطیف شده است.

«محمدقلی او را گستاخانه سرزنش می‌کند و دشنام می‌دهد که "آقا و ولی‌نعمت ما را کشته و می‌خواهی به جای او بر ما فرمانروایی کنی؟" این را گفته، دست به تفنگ برده و سینه او را آماج چند تیر می‌کند. از اسب می‌افتد. نمی‌دانم آیا کسی از نوکران و همراهانش کشته شده است یا نه. همین اندازه مسلم است که کسی را یارای جنگ و ستیز نبوده و همه پا به گریز نهاده‌اند زیرا در سراسر آن دشت و کوهستان ایل عرب چادر زده بودند و هنگام ایل روی هیچ نیرویی تاب ایستادگی نداشته... مرحوم امین خاقان،<sup>۵۲۹</sup> دایی معتمددیوان، مردی بی‌باک و دلاور بوده، پس از این که اردوی معتمددیوان غارت شده و همه پراکنده می‌شوند... گویا شبانه جسد معتمددیوان را به دوش گرفته به آبادی نزدیک می‌رساند.»<sup>۵۳۰</sup>

در همان زمان، عکس‌های معتمددیوان و کربلایی محمدقلی عرب در کنار هم چاپ و منتشر شد که در آن از معتمددیوان به عنوان «جان‌نثار ملت و شهید راه مشروطیت» نام برده شده و از کربلایی محمدقلی خان به عنوان قاتل معتمددیوان.<sup>۵۳۱</sup> دیدیم که مهدی ملک‌زاده، پسر ملک‌المتکلمین، نیز از معتمددیوان به عنوان «مشروطه‌خواه» نام برده است. آن چه درباره علت قتل معتمددیوان دریافته‌ام این است که انتصاب «نوکر قوام» به

۵۲۹. سید علی‌محمد از سادات حمزوی شیراز معروف به میرزا علی‌محمد خان امین خاقان. در ۱۳۰۶ ش. نام خانوادگی «شعله» را برگزید. اولین رئیس مدرسه شعاعیه (دبیرستان شاهپور). پدرش میرزا محمود خان خرم مدتی منشی حسنعلی خان نصیرالملک بود. متوفی ۱۳۰۶ ش. در ۷۷ سالگی.

۵۳۰. پژوه، همان مأخذ، ص ۵۷۵.

۵۳۱. نمونه‌ای از این عکس‌ها در مأخذ زیر درج شده: سهام‌پور، تاریخچه ایلات و عشایر عرب خمسه فارس، ص ۱۱۱.



حکومت ایل عرب فارس برای کلانتران و بزرگان این طوایف تقیل بود. سران ایل عرب فارس، مانند سایر ایلات خمسه به‌ویژه ایل بهارلو، برای خود تبارنامه و پیوندهای عشیرتی و همبستگی قبیله‌ای و ثروت و خدم و حشم داشتند و نمی‌توانستند ریاست مباشری دون مانند حسین خان کواری را بپذیرند. حتی پذیرش حکومت قوام‌الملک‌ها نیز بر ایشان سخت بود و این سیطره طی یک سده، به تدریج و از طریق اقتدار حکومتی و اعمال قهر و تملک و تصاحب املاک و مراتع محل استقرار این ایلات، تأمین شد. مطلعین ایل عرب ماجرای قتل معتمد دیوان را چنین گزارش می‌کنند:

«معتمد دیوان در شیراز اردویی فراهم می‌آورد تا به ایل عرب برود و حاکم و فرمانروای ایل عرب بشود. تمام کلانتران ایل عرب برای تعیین حاکم به ده بید می‌آیند که از طریق تلگراف و تلفن با تماس با والی فارس حاکم خود را بشناسند. از شیراز، معتمد دیوان با کلانتران جباره و شبانی - به نام‌های امیرقلی خان سهام عشایر، میرجانی خان معتضد عشایر، عسکر خان، شهباز خان، کربلایی محمدقلی، رضاقلی خان، ایاز خان، قلی خان و دیگر کلانتران - تماس حاصل و می‌گوید: من به فرمان والی فارس حاکم ایل عرب می‌باشم عزیمت به ده بید و سرکشی به ایل را دارم. همه کلانتران در ده بید باشند تا آمدن من.

کلانتران حاضر در ده بید جلسه مشاوره‌ای تشکیل می‌دهند و به این نتیجه می‌رسند که این شخص نوکر قوام است و ما حاضر نیستیم حکومتی نوکر را قبول کنیم. و قصدشان این بوده از خانواده ایلخانی امیر سلیم خان یا امیر آقا خان منصورالسلطنه انتخاب نمایند. مرحوم امیرقلی خان سهام عشایر از طرف کلانتران عرب به معتمد دیوان تلگراف می‌کند که ما حاضر نیستیم تو حاکم ما باشی و زیر بار تو نخواهیم رفت. گویا معتمد دیوان... با تهدید جواب می‌دهد که به کلانتران عرب بگوئید به قبر پدرتان که حکومتی مرا نخواستید.

در پی این مذاکرات، امیرقلی خان عرب به شیراز به دیدن معتمد دیوان رفت و با حیرت دید که «تمام یساولان و قراولانی که همراه قوام‌الملک به مناطق فارس عزیمت می‌کردند در اختیار معتمد دیوان قرار دارند.» او به کلانتران عرب شرحی مفصل نوشت که «این شخص آن نوکر دیروز نیست و یک حاکم با قدرت و دارای اردویی مهیا می‌باشد و اگر از شهر خارج شود و به ایلات عرب روی آورد دیگر کسی جلوگیر آن نخواهد شد.» سرانجام، قشون پرشمار معتمد دیوان، ظاهراً برای استقرار حاکمیت او بر ایل عرب، به سمت شمال حرکت کرد تا به «سیدان فاروق» (صیدون) رسید.

«اردوی عرب و کلیه کلانتران عرب هم از ده بید وارد سیدان فاروق می‌شوند به عنوان این که آمده‌اند از حاکم استقبال نمایند. عسکر خان، محمدقلی خان،

شهباز خان و کلیه کلانتران شیبانی و جباره سواره و پیاده مسلح خود را به جلو اردوی معتمددیوان می‌رسانند. عسکر خان پیاده می‌شود و رکاب اسب معتمددیوان را می‌گیرد و به او خوشامد می‌گوید. در گفتگو بودند که به وسیله کربلایی محمدقلی گلوله‌ای به سینه معتمددیوان زده می‌شود و معتمددیوان از اسب به زیر می‌افتد و تمام سواران و تفنگچیان عرب به اردوی معتمددیوان حمله‌ور می‌شوند. اردو بدون مقاومت و خون‌ریزی تسلیم می‌شوند و کلیه سلاح و تجهیزات اردو توسط اردوی عرب غارت می‌شود.»

هوشنگ سهام‌پور می‌افزاید: «این اطلاعات در بین عشایر عرب مشهور و معروف است و تمام افراد سالخورده ایل این مطالب را می‌دانند و هنوز عده‌ای از آن‌ها که فرزندان آن‌ها هستند از پدران خود تعریف می‌کنند و آقای محمدعلی خان شیبانی، فرزند مرحوم عسکر خان که در قید حیات است، مفصل تعریف کرده است.»<sup>۵۳۲</sup>

گزارش فوق، که نگارنده نیز از کهن سالان و مطلعین ایلات عرب و باصری، از جمله از مرحومه آغا بی‌بی شیبانی (دختر خانباز خان و نوه عسکر خان عرب) و مرحوم محمدعلی خان شیبانی (پسر عسکر خان عرب) و آقای احمدعلی خان اسفندیاری (برادرزاده پرویز خان ضرغام‌السلطان رئیس ایل باصری) شنیده، روشن می‌کند که قتل معتمددیوان اقدام خودسرانه عسکر خان عرب نبود، بلکه حرکتی بود تصویب شده از سوی تمامی کلانتران و بزرگان طوایف عرب (اعم از شیبانی و جباره) با هدف پیشگیری از حکومت خودکامه ظل‌السلطان و معتمددیوان بر ایل عرب که قطعاً چپاول گسترده این ایل را در پی داشت. پیشینه محمدباقر خان دهقان و حسین خان معتمددیوان کواری، به عنوان پیشکاران خشن و غارتگر قوام‌الملک‌ها، و عملکرد آنان در سرکوب‌های خونین، چنین وحشتی را در طوایف عرب ایجاد کرده بود. این همان حسین خانی است که در سال ۱۳۰۸ ق. / ۱۸۹۱ م. ناصرالدین شاه دربارش چنین به شیراز تلگراف کرد: «این حسین خان کواری کیست که اعراب [ایل عرب فارس] و غیره از دست مشارالیه شاکی هستند، البته او تأدیب و سیاست نمائید.»<sup>۵۳۳</sup>

۵۳۲. سهام‌پور، تاریخچه ایلات و عشایر عرب خمسه فارس، صص ۱۰۸-۱۱۱.

۵۳۳. برای آشنایی با گوشه‌ای از اقدامات سرکوب‌گرانه و غارتگرانه معتمددیوان و محمدباقر خان دهقان بنگرید به: همین کتاب، ص ۵۳۲. موارد متعددی از این گونه اقدامات آنان را می‌توان ذکر کرد.

**قتل معتمد دیوان کواری، که کم‌ترین کیفر برای سه دهه جنایت و فساد او بود، سرآغاز شورش ایل عرب فارس، به رهبری عسکر خان بنی‌عبداللهی شیبانی،<sup>۵۳۴</sup> است.**

تجهیزات و قورخانه مفصل قشون معتمد دیوان، که به دست عسکر خان افتاد، تا بدان حد انبوه بود که می‌گفتند گویا ظل‌السلطان قصد داشت به بهانه سلطه بر ایل عرب آن را به سمت تهران حرکت دهد و حکومت مرکزی را به دست گیرد.<sup>۵۳۵</sup> چنین شایعه‌ای عجیب نیست. ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ ق. اوج تحرکات محافل تندرو در مطبوعات و مجلس علیه محمدعلی شاه است که سرانجام در ۴ جمادى‌الاول، هم‌زمان با قتل حسین خان کواری معتمد دیوان، به کودتای محمدعلی شاه و انحلال مجلس انجامید. می‌دانیم که ظل‌السلطان سخت هوای سلطنت داشت و از توطئه‌گران طراز اول علیه محمدعلی شاه بود؛ و در این راه پول فراوان خرج کرد. جلال‌الدوله، پسر ارشد ظل‌السلطان، از توطئه‌گرانی بود که در لیست سیاه محمدعلی شاه قرار داشت و در ۷ جمادى‌الاول / ۶ ژوئن دستگیر شد. بنابراین، باور کردنی است اگر سرکوب ایل عرب را ظاهر ماجرا و باطن آن را حرکت دادن تدریجی قشونی بزرگ و مجهز از سوی ظل‌السلطان به مقصد اصفهان و سپس تهران بدانیم.

این قورخانه بزرگ به دست طوایف عرب افتاد و برای سال‌ها اقتدار عسکر خان را در سراسر خطه شمالی فارس تأمین کرد تا بدان حد که به «عسکر شاه» شهرت یافت. مخبرالسلطنه هدایت در آغاز سال ۱۳۳۱ ق. / ۱۹۱۳ م. فارس را چنین توصیف کرده است:

«نصف فارس میدان شرارت عرب است، نصف دیگر عرصه تظاول قشقایی.»

۵۳۴. عسکر خان عرب، پسر ارشد خان‌باز خان بزرگ، از طایفه بنی‌عبداللهی شاخه شیبانی ایل عرب فارس بود. گفتیم که ایل عرب فارس به دو شاخه شیبانی و جباره تقسیم می‌شود. اینان، از نظر نژادی سرخ چهره و سرخ مو هستند ولی گویش‌شان عربی آمیخته با فارسی است. طایفه بنی‌عبداللهی تبار خود را به عبدالله پسر بزرگ بنی‌شیب می‌رساند. عسکر خان عرب، برخلاف شهرتی که برایش ساختند، متدین بود و درب نقره‌ای سمت قبله مرقد مطهر حضرت احمد بن موسی شاهچراغ (س) را او ساخته و بر آن شعر مفصلی حک کرده که برخی ابیات آن چنین است: زان که عسکر خان به اخلاص رواء داد بر تقدیم شه سیم و زری، پختگان از سیم خامش ساختند، آفرین از این هنر زین زرگری، در هزار و سیصد و سی شد تمام، شاه را بایست الحق عسکری، صولت میر عشایر پردلی، شیر اوژن صف شکن زورآوری، خواست تا سازند استادان شهر، این در سیم از زر نیک اختری.

۵۳۵. سهام‌پور، تاریخچه ایلات و عشایر عرب خمسه فارس، ص ۱۱۱.

عسکر خان عرب (عسکر شاه) دم از استقلال می‌زند<sup>۵۳۶</sup> و اعتنا به قوام‌الملک ندارد... سپاهیان هندی [قشون بریتانیا] از کاروان‌سرا جرئت بیرون آمدن ندارند... قوام‌الملک از شهر نمی‌تواند بیرون برود یعنی میان ایلات خمسه که سپرده به اوست.<sup>۵۳۷</sup>

اندکی پس از آغاز حکومت مخبرالسلطنه هدایت در فارس، عسکر خان عرب با نیرنگ حبیب‌الله خان قوام‌الملک دستگیر و به دار آویخته شد.

«نه به زدو خورد. برای تسویه حساب عسکر خان در چادر او [قوام‌الملک] حاضر شده بود. گفتگوشان گرم می‌شود. قوام‌الملک خودش را روی عسکر خان می‌اندازد. فراشبازی او اول جرئت نمی‌کند پیش بیاید آخر کمک می‌کند و عسکر خان کُند و زنجیر می‌شود.»<sup>۵۳۸</sup>

این عملکرد حبیب‌الله خان قوام‌الملک، که نزد والی لاف زده و دستگیری عسکر خان را به «قهرمانی» خود نسبت داده، پذیرفته نیست. معقول آن است که نوکران قلچماق قوام، به سرکردگی میرزا محمدباقر خان دهقان، به سر عسکر خان ریختند و او را در حین حساب و کتاب با قوام دستگیر کردند. جنازه عسکر خان عرب مدت‌ها بر سر دار بود.

### قوام‌الملک‌ها و غارت ایلات خمسه

گفتیم که حاکمیت خاندان قوام بر پنج ایل مستقل و ناهمگون موسوم به «خمسه»، که هر یک دارای ساختارهای کهن مختص خود بودند، به سادگی به دست نیامد. این یک انتصاب حکومتی از بالا، و نامنطبق با ساختارهای سیاسی درونی ایلات و عشایر بود.

۵۳۶. برخی مورخین، به‌ویژه توجیه‌گران سیاست تمرکزگرایانه رضا شاه، این جمله مخبرالسلطنه را [«عسکر خان عرب (عسکر شاه) دم از استقلال می‌زند...»] نقل کرده و آن را دلیل «ملوک‌الطوایفی» او دانسته‌اند. منظور مخبرالسلطنه «استقلال عسکر خان» از حکومت قوامی‌هاست نه از دولت مرکزی. جمله به‌طور کامل این است: «عسکر خان عرب (عسکر شاه) دم از استقلال می‌زند و اعتنا به قوام‌الملک ندارد.» شهرت عسکر خان به «عسکر شاه» در میان مردم بدان معنا نبود که وی ادعای سلطنت داشت.

۵۳۷. هدایت، *خاطرات و خطرات*، ص ۲۴۸.

۵۳۸. همان مأخذ، ص ۲۵۰.

زمانی که در سال ۱۲۷۸ ق. حکومت ایلات خمسه به میرزا علی محمد خان قوام‌الملک واگذار شد، ابتدا حسین خان بهارلو<sup>۵۳۹</sup> واکنش نشان داد و شورشی بزرگ پدید ساخت تا بدان‌جا که در شعبان ۱۳۰۸ ق. محمدرضا خان قوام‌الملک برای تصرف قلعه مزيجان داراب، مقرر حسین خان بهارلو، قشونی مفصل، به فرماندهی حبیب‌الله خان بیگلربیگی پسرش و حسین خان کواری معتمد دیوان، اعزام کرد.<sup>۵۴۰</sup>

ایل عرب نیز در برابر حکومت خاندان قوام سخت مقاومت کرد؛ تا بدان‌جا که محمدرضا خان قوام‌الملک مجبور شد در رمضان ۱۳۰۸ ق. مشهدی اسدالله، کلاتر عرب، را زندانی کند؛<sup>۵۴۱</sup> به‌رغم این‌که او قبلاً (۱۲۹۴ ق.) در سرکوب شورش فضلعلی بیگ بهارلو و فتح قلعه تبر به خاندان قوام‌الملک خدمت کرده بود.<sup>۵۴۲</sup>

بعدها نیز ایلات خمسه خواستار به رسمیت شناختن نهادهای سیاسی درونی خود بودند. در ذی‌قعدة ۱۳۱۰ ق. سران ایل عرب از نظام‌السلطنه مافی، صاحب اختیار فارس، خواستار حکومت امیر آقاخان منصورالسلطنه، از خاندان ایلخانان عرب، شدند.<sup>۵۴۳</sup>

۵۳۹. فاروق سومر ایل بهارلو را از طوایف قره‌قویونلو و «تکیه‌گاه اصلی» ایشان می‌داند. قره‌قویونلو، برخلاف آق‌قویونلوها، شیعی بودند. به این دلیل، بعدها ایل بهارلو در زمره برجسته‌ترین پیروان نهضت صفوی جای گرفت. (فاروق سومر، *قره‌قویونلوها، ترجمه وهاب ولی*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹، ج ۱، صص ۲۷-۲۸؛ *ایرانیکا*، ج ۳، ص ۴۸۳) شاخه‌ای از این ایل بزرگ در فارس مستقر شد. در پی شورش ملا احمد بهارلو (۱۲۶۷ ق.)، از طایفه احمدلو، وی به لقب خانی و ریاست ایل بهارلو دست یافت. ملا احمد خان بهارلو در سال ۱۲۷۵ ق. درگذشت. در سال ۱۲۷۹ ق. میرزا چراغعلی بیگ، پسر شاهرضا بیگ، از طایفه تلکه، ضابط و کلاتر ایل بهارلو شد. سپس، حسین خان، از طایفه احمدلو، که پرورش یافته میرزا چراغعلی بیگ بود، ریاست ایل را به دست گرفت. خاندان کنونی خوانین بهارلو از تبار اوست. این خاندان گسترده و از نظر تعلق سیاسی بسیار متنوع است، ولی به‌رغم تعلقات سیاسی متعارض خاستگاه افراد برجسته بوده است. محمدرضا بهارلو، مسئول بخش فارسی صدای آمریکا، از این خاندان است. یکی از برادرانش اهل فلسفه و مذهب و سال‌ها از گردانندگان فرهنگی سفارت ایران در واتیکان و از نزدیکان آیت‌الله سید هادی خسروشاهی بود. برادر دیگرش از کشاورزان سرشناس فارس است که باغات مرکبات وسیع و نمونه در داراب ایجاد کرد.

۵۴۰. *وقایع اتفاقیه*، ص ۳۷۵.

۵۴۱. همان مأخذ، ص ۳۷۷.

۵۴۲. همین کتاب، ص ۶۰۷.

۵۴۳. *وقایع اتفاقیه*، ص ۴۳۲.

حاکمیت خاندان قوام بر ایلات نامتجانس «خمسه» بر اقتدار و ارعاب و تطمیع استوار بود. برای مثال، زمانی که محمدرضا خان قوام‌الملک، در پی تبعید، به فارس بازگشت و باز به قدرت رسید،<sup>۵۴۴</sup> به تنبیه و سرکوب سران ایلات خمسسه دست زد. غلامعلی خان نواب در ۳۰ ذیحجه ۱۳۱۱ ق. / ۴ ژوئیه ۱۸۹۴ م. گزارش داد:

«از روزی که قوام‌الملک وارد شده با هر کس از کلاتران ایلات خمسسه بنای عداوت را گذارده است که چرا پارسال خدمت به حکومت کرده‌اند. اغلبی در مسجد نو بست آمده‌اند. اغلبی را گرفته چوب زده و جریمه کرده است. چنانچه به همین منوال بخواهد حرکت کند تماماً به صدا می‌آیند.»<sup>۵۴۵</sup>

بخش مهمی از ثروت خاندان قوام‌الملک، و مباشرانش به‌ویژه میرزا محمدباقر خان دهقان و میرزا حسین خان کواری، و به تبع ایشان موقوفات فرقه بهائی، از طریق چپاول و غصب املاک مردم و سران طوایف ایلات «خمسسه» و خاندان‌های کهن و اصیل در مناطق تحت حاکمیت خاندان قوام شیرازی به دست آمد. به عبارت دیگر، منشاء انباشت ثروت خاندان قوام شیرازی نیز، چون الیگارش‌ی نوحاسته امروز، اقتدار حکومتی بود.

یک نمونه، املاک مرغوب و پهناور صیدون و فاروق است. این املاک به خانباز خان عرب، پدر عسکر خان شیبانی، تعلق داشت که پس از قتل او به دست قوامی‌ها تصرف شد و در زمان تأسیس سازمان ثبت اسناد در دوره رضا شاه به نام ابوالقاسم خان نصیرالملک به ثبت رسید و سپس به پسرش، عزیزالله خان قوامی، رسید. هوشنگ سهام‌پور، از بازماندگان سران ایل عرب، درباره وضع خاندانش در دوران استیلای قوام‌الملک‌ها می‌نویسد:

«خانواده نگارنده و طایفه لبومحمدی، که بزرگ‌ترین طایفه عرب که از ثروتمندان این ایل به‌شمار می‌رفت، املاک آن‌ها را، که عبارت [است] از فتح آباد فرک و ویگ

←

قبل از سلطه خاندان قوام‌الملک بر ایل عرب، حکومت این ایل با خاندان ایلخانی عرب بود. تبار این خاندان به امیر اسماعیل خان عرب شیبانی می‌رسد که در دولت صفوی احترامی داشت. امیر آقاخان ایلخانی در سال ۱۳۰۶ ش. درگذشت. امروزه، بازماندگان این خاندان، از تبار امیر آقاخان منصورالسلطنه و امیر سلیم خان (متوفی ۱۳۰۸ ش.) با نام «عرب شیبانی» شهرت دارند. درباره ایل عرب فارس بنگرید به: همین کتاب، ص ۵۱۴.

۵۴۴. همین کتاب، صص ۶۲۷-۶۲۹.

۵۴۵. وقایع اتفاقیه، ص ۴۵۸.

نی‌ریز، به جرم تأخیر در پرداخت مالیات جزء املاک قوام‌الملک ضبط [کرد] و یک خانواده خدمتگزار دویست ساله را به افلاس انداخت. ملکی به نام مرادآباد در آبشور از محال سبعه بندر عباس را قوام به زور از پدرم گرفت. ملکی به نام علی‌آباد زنگشاهی، واقع در بین آبشور و طاشکویه از محال سبعه که در حال حاضر جزء بندر عباس است، ابراهیم خان قوام آن را متصرف و بعد به پسرزاده‌اش شهرام پهلوی، فرزند علی خان که از بطن اشرف پهلوی می‌باشد،<sup>۵۴۶</sup> واگذار نمود که او هم برد و خورد و شکایات متواتر نگارنده به مقامات قضایی بندر عباس و فارس به نتیجه نرسید و ملک طلق و مسلم نگارنده و یک خانواده یکصد نفری به تصرف غاصبانه زورگویان متجاوز به حقوق عمومی درآمد. به شهادت مدارک و احکام موجود، بغض و کینه‌توزی قوام نسبت به اعراب از زمان مرحوم محمدحسین خان و فرزندانش امیر سلیمان خان و امیر آقاخان و نواده آن‌ها کاملاً محرز است. شخصیت‌های ایل عرب، نظیر عسکر خان و کربلایی محمدقلی و شهباز خان، که مردانی شجاع و بی‌باک و کارآمد بودند، [را] دستگیر و به زندان انداخت و عده‌ای را مورد غارت و چپاول قرار داده و با کشتار بی‌رحمانه جوانان بی‌شماری از ایلات خمسه را نابود کرد.<sup>۵۴۷</sup>

#### چهارمین و پنجمین قوام‌الملک

حبیب‌الله خان قوام‌الملک (۱۲۸۶-۱۳۳۶ ق.)، پسر ارشد محمدرضا خان، در سیزده سالگی (محرم ۱۲۹۹ ق.) قائم‌مقام پدر به عنوان بیگلربیگی و کلانتر شیراز شد<sup>۵۴۸</sup> و در شعبان ۱۳۰۱ ق. در این مقام جای گرفت.<sup>۵۴۹</sup> در ذیحجه ۱۳۰۲ ق.، برای گسترش اقتدار

۵۴۶. «رضا شاه فریدون جم و علی قوام را احضار کرد و شمس و اشرف را نیز خواست و گفت شمس که بزرگ‌تر است اول یکی از این دو را انتخاب کند. او نیز جم را، که خوش‌قیافه بود، انتخاب کرد و برای اشرف علی‌قوام ماند که هم زشت بود و هم بی‌استعداد در جمیع جهات به‌جز روابط جنسی. این آزمایش بدی در زندگی اشرف بود و در بقیه عمرش اثر شدید گذارد. اشرف در طول زندگی زناشویی خود با علی‌قوام، که تا رفتن رضا ادامه داشت، شدیداً از او متنفر بود. او از علی‌قوام دارای یک پسر به نام شهرام شد، که این پسر به نوبه خود یک منشأ فساد در کشور بود.» (خاطرات فردوست، ص ۲۳۱)

۵۴۷. سهام‌پور، تاریخچه ایلات و عشایر عرب خمسه فارس، صص ۸۰-۸۱.

۵۴۸. وقایع اتفاقیه، ص ۱۴۸.

۵۴۹. همان مأخذ، ص ۲۱۹.

خاندان قوام، شمس‌الزمان، دختر حاج نصرالله خان ایلخانی قشقایی،<sup>۵۵۰</sup> را به عقدش درآوردند. میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان، بزرگ خاندان قوام، در مجلس عقد حضور داشت.<sup>۵۵۱</sup> در شب ۲۱ ذیحجه ۱۳۰۳ ق. ازدواج این دو انجام گرفت.<sup>۵۵۲</sup> حاج نصرالله خان ایلخانی در سفری به تهران برای زنش، حاج قمر بی بی (خواهر سلطان محمد خان ایلخانی)، لقب «احتشام‌السلطنه» و برای دخترش لقب «لقاءالدوله» گرفت.<sup>۵۵۳</sup> این لقب بعد از مرگ او به دختر بزرگش، خانم خورشیدکلاه قوامی (متولد ۱۳۱۶ ق.)، رسید.<sup>۵۵۴</sup> حبیب‌الله خان بیگلریگی در حوالی سال ۱۳۲۰ ق. به «سالارالسلطان» ملقب شد. در ۱۳۲۶ ق. محمدعلی شاه لقب «قوام‌الملک» را به وی اعطا کرد. او چهارمین قوام‌الملک است.

حبیب‌الله خان در دورانی پرفرازونشیب، دهه پایانی سلطنت ناصرالدین شاه و تمامی دوران سلطنت مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه و اوائل سلطنت احمد شاه، در صحنه‌های سیاسی حضور فعال داشت و در بخش مهمی از این دوران از راهنمایی پدر برخوردار بود. او پس از قتل پدر تنها یک دهه زیست؛ دهه‌ای پرآشوب به‌ویژه در سال‌های جنگ اول جهانی که در جنوب ایران تلاطم‌های فراوان را سبب شد.

۵۵۰. «حاج نصرالله خان عاقبت‌الامر با مخالفت‌های سرسختانه حاج محمدکریم خان کشکولی مواجه می‌گردد و بعد از این که مبالغ هنگفتی بابت مالیات و بقایای مالیاتی بدهکار می‌شود، در سال ۱۳۱۵ ق. دارفانی را وداع می‌گوید.» تنها پسرش، ابراهیم خان اسعدالسلطنه، «اکثراً با می و مطرب و معشوقه سروکار داشت.» او سه زن گرفت: زن اول دختر محمدحسن خان فرزند جهانگیر خان سرهنگ بود. «بانوی مزبور که با زهد و تقوا بود و طلاق گرفتن هم دور از شئون او بود، ناچار سوخت و ساخت.» زن دوم، بی بی نرگس، دختر رضاقلی خان بختیاری و خواهر ابراهیم خان ضرغام‌السلطنه، بود. حاصل این ازدواج دختری به‌نام معصومه خانم بود که زن امیرعطاخان صولت‌السلطنه شد. زن سوم، زینت‌السلطنه، دختر مستشارنظام، بود. از او فرزندی به‌نام غلامرضا داشت که نام خانوادگی «ایلخان» را برگزید. (مظفر قهرمانی ابیوردی، تاریخ وقایع عشایری فارس، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۳، ص ۱۳۶)

۵۵۱. وقایع/تفاهیه، ص ۲۴۸.

۵۵۲. همان مأخذ، ص ۲۷۱.

۵۵۳. قهرمانی ابیوردی، همان مأخذ، ص ۱۳۵.

۵۵۴. برای آشنایی با ثروت خانم لقاءالدوله (خورشیدکلاه قوامی) بنگرید به: همین کتاب، صص ۶۱۵-۶۱۶.



در تمامی این دوران **میرزا محمدباقر خان دهقان**، رهبر تشکیلات فرقه بهائی در فارس، مشیر و مشاور حبیب‌الله خان قوام‌الملک بود. دهقان اینک یکی از متمولین طراز اول شیراز به‌شمار می‌رفت و **باغ جنت کشن و باغ جهان‌نما** ملک شخصی‌اش بود. مخبرالسلطنه هدایت، والی فارس، در سال ۱۳۳۱ ق. او را «همه‌کاره قوام»<sup>۵۵۵</sup> می‌خواند و می‌نویسد:

«قوام‌الملک [به دلیل هراس از مردم] هر وقت به حکومت می‌آید شصت هفتاد نفر بیرون در همراه دارد و **میرزا باقر خان [دهقان]** همراه اوست.»<sup>۵۵۶</sup>

میرزا محمدباقر خان دهقان واسطه قوام در رشوه‌دهی‌ها و دادوستدهای او با حکومت نیز بود. مخبرالسلطنه می‌نویسد:

«میرزا باقر خان نزد من آمد که قوام بیست و پنج هزار تومان در اردو کشتی مطالب است، پنج هزار تومان به شما می‌دهد که حساب را تصدیق کنید. گفتم عجب است که به من چنین اظهاری می‌کنند.»<sup>۵۵۷</sup>

**حبیب‌الله خان قوام‌الملک** برادری به نام **محمدعلی خان نصرالدوله** داشت که پنج سال از او کوچک‌تر بود. این دو برادر در زمان انقلاب مشروطه بازوان مسلح پدر بودند. نام ایشان در منابع تاریخی به عنوان عوامل اصلی اغتشاش در فارس در سال‌های انقلاب مشروطه و پس از آن مکرر ذکر شده است. به دلیل آشوب‌گری این دو، و ستیز خونین‌شان با **عسکر خان شیبانی و ایل عرب** از یکسو و **اسماعیل خان صولت‌الدوله و ایل قشقایی** از سوی دیگر، والی جدید فارس، **رضاقلی خان نظام‌السلطنه مافی**، برای جلب افکار عمومی مجبور شد قوام‌الملک و نصرالدوله و چند تن از بستگان ایشان را بازداشت کند. اینان در صبح ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹ ق. / ۱۵ آوریل ۱۹۱۱ م. دستگیر و زندانی شدند.

فشار افکار عمومی، به‌ویژه طغیان ایل عرب علیه قوامی‌ها، چنان شدید بود که نصرالدوله، پیش از دستگیری، خواستار تحصن در کنسولگری انگلیس در شیراز شد ولی، به‌گزارش سیر جرج بارکلی وزیر مختار بریتانیا «چون خطری برای او ظاهراً متصور نمی‌شد»، با این درخواست موافقت نشد. مردم شیراز در اجتماعات انبوه خود خواستار اعدام این دو برادر بودند و نظام‌السلطنه می‌کوشید با وعده آنان را آرام کند. *حبیل‌المتین*

۵۵۵. هدایت، *خاطرات و خطرات*، ص ۲۶۵.

۵۵۶. همان مأخذ، ص ۲۴۸.

۵۵۷. همان مأخذ، ص ۲۸۰.

وضع شهر شیراز را در زمان بازداشت قوامی‌ها چنین توصیف می‌کند:

«در شهر هم آن عده که خود را مشروطه‌خواه می‌دانند... نمی‌خواهند به جز به دار زدن بنی‌القوام به چیزی راضی شوند. همه روزه فشار به انجمن ایالتی می‌آورند و روز پنجشنبه گذشته عده کثیری آمدند. صداها هم به "یاعلی، یا علی" مثل زمان سابق و دوره استبداد بلند کردند و جداً مجازات بنی‌القوام را خواستند.»<sup>۵۵۸</sup>

خبرنگار تایمز (لندن) می‌نویسد:

«اوضاع در شیراز همانند گذشته ناآرام است. دو روز پیش تظاهراتی در بیرون کنسولگری انگلیس به وقوع پیوست. مردم جمع شده و سینه‌زنان خواستار آن بودند که قوام به دست آنان سپرده شود. هم‌اکنون بازار تعطیل و تظاهرات تازه‌ای در حال تدارک است.»<sup>۵۵۹</sup>

مردم شیراز، و وراث شهدای انجمن اسلامی، شیخ محمدباقر مجتهد اصطهباناتی و سید احمد معین‌الاسلام دشتکی، خواستار محاکمه و قصاص قوامی‌ها به خاطر جنایت فجیع فوق بودند. در ۲۰ آوریل ۱۹۱۱، پنج روز پس از بازداشت قوامی‌ها، گزارش ناکس از شیراز چنین حکایت می‌کند:

«ازدحام زیادی، منجمله پسرهای ملاهایی که پس از قتل قوام به دست قوامی‌ها کشته شده‌اند، دیروز بعد از ظهر جمع شده و قتل فوری آن دو برادر را از فرمانفرمای فارس خواستند. معظم‌له در جواب به آن‌ها گفته است که استنطاق آن‌ها در روز بیستم آوریل خواهد بود و موافق قانون به سزای عمل‌شان کشته خواهند شد. ازدحام مردم صمیمانه فرمانفرمای فارس را تحسین و تشکر گفتند.»<sup>۵۶۰</sup>

معهدا، به دلیل فشار حاج علیقلی خان سردار اسعد بختیاری بر دولت مرکزی، قوامی‌ها محاکمه نشدند و دستور اخراج ایشان از ایران صادر شد.<sup>۵۶۱</sup> برخی مورخین، تبعید قوام

۵۵۸. حبل‌المتین، شماره ۳۷، ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹ ق.

۵۵۹. قهرمانی ایبوردی، همان مأخذ، ص ۱۶۷.

۵۶۰. گزارش سِر جرج بارکلی، وزیر مختار بریتانیا در ایران، به سِر ادوارد گری، وزیر امور خارجه،

۲۰ آوریل ۱۹۱۱، در: رضازاده ملک، همان مأخذ، ص ۴۱۰.

۵۶۱. گزارش بارکلی به سِر ادوارد گری، ۱۸ مه ۱۹۱۱، در: رضازاده ملک، همان مأخذ، ص ۴۱۸.

الملک و نصرالدوله را به نظام‌السلطنه، والی فارس، منتسب می‌کنند.<sup>۵۶۲</sup> اسناد خصوصی نظام‌السلطنه نشان می‌دهد که او با تبعید قوامی‌ها موافق نبود ولی به اصرار دولت، که ناشی از خواست و فشار افکار عمومی بود، مجبور به تبعید ایشان شد.

«در این وقت دولت مرکزی نظام‌السلطنه را وادار می‌کند قوام و برادرش را به اروپا بفرستد. نظام‌السلطنه از این کار بسیار اکراه داشت و آن را خطرناک می‌دانست... بر این مبنا، چند تلگراف به تهران مخابره کرد تا این دستور را لغو کنند. ولی دولت منصرف نشد و نظام‌السلطنه ناچار قوام و برادرش را با یک دسته نظامی روانه بوشهر کرد.»<sup>۵۶۳</sup>

دستگیری قوام و نصرالدوله و امید به مجازات ایشان موجی از رضایت در مردم ایجاد کرد و بدون نیاز به هیچ اقدامی از سوی نظام‌السلطنه، والی جدید، فارس به‌ناگاه آرام شد و حتی عسکر خان عرب نیز اظهار اطاعت کرد. *حبل‌المتین* نوشت:

«با وجود همه اغتشاشات فارس، امروز که ۲۴ روز است [نظام‌السلطنه، والی جدید] وارد شهر شده، هنوز یک نفر را مجازات نکرده. با وجود این، شهر و توابع در نهایت انتظام، عسکر خان عرب همه قسم اظهار اطاعت و هکذا سایرین.»<sup>۵۶۴</sup>

این آرامش ثابت کرد که علت بسیاری از فتنه‌ها و آشوب‌های جنوب ایران عملکرد خاندان قوام بوده است.

به دلیل اعمال نفوذ کارگزاران کانون‌های استعماری حامی قوامی‌ها در دولت مرکزی، به جای محاکمه و قصاص حبیب‌الله خان قوام‌الملک و محمدعلی خان نصرالدوله دستور اخراج ایشان از ایران صادر شد. در ۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۹ ق. / ۷ مه ۱۹۱۱ م. قوام‌الملک و نصرالدوله، به همراه اسکورت نظامی، روانه بندر بوشهر شدند تا از این طریق به اروپا روند. ولی این اردو در دشت ارژن مورد حمله عشایر جنوب قرار گرفت و نصرالدوله کشته شد. او در این زمان سی و هشت ساله بود. قوام‌الملک به سرعت به شیراز گریخت و در کنسولگری انگلیس پناهنده شد. سیر جرج بارکلی چنین گزارش می‌دهد:

۵۶۲. قهرمانی ایبوردی، همان مأخذ، ص ۱۶۶.

۵۶۳. منصوره اتحادیه، *رضایلی خان نظام‌السلطنه: زندگی سیاسی*، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۹۷.

۵۶۴. *حبل‌المتین*، شماره ۳۷، ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹ ق.

«قومامیان به اتفاق صد و پنجاه نفر، که نظام السلطنه معین نموده بود، تحت الحفظ از شیراز به طرف بوشهر حرکت نمودند. همین که به مسافت سی مایل از شیراز دور شدند، به محلی که [عشایر هوادار] صولت الدوله با استعداد زیادی چادر زده و خود را پنهان نموده بودند، برخوردند. نصرالدوله به ضرب گلوله مقتول گردید و قوام الملک فرار نموده، تا سی و شش ساعت از او خبری نشد. تا آن که از قونسول گری اعلیحضرتی درخواست اجازه تحصن نمود. چون برای او بیم خطر متصور بود استدعای او قبول گردید و فعلاً در قونسول گری است و ظاهراً حرکت دادن او از شیراز به طور سالم ممکن نیست.»<sup>۵۶۵</sup>

اندکی بعد قوام الملک اقتدار یافت و بار دیگر آشوب و جنگ داخلی فارس را فراگرفت. **ابراهیم قوام**، پسر بیست ساله حبیب الله خان قوام الملک، پس از قتل عمویش به «نصرالدوله» ملقب شد و حکومت ایلات خمسه را به دست گرفت. یک سال بعد، **ابراهیم خان نصرالدوله** منشاء فتنه جدیدی شد. او در ۳۱ مارس ۱۹۱۲ م. به قتل رضاقلی خان شیبانی، از سران طوایف عرب، دست زد. رضاقلی خان شیبانی در مقر حکومت قوام به قتل رسید بی آن که شاهی بی طرف چگونگی قتل او را گزارش کند. **ابراهیم قوام** (نصرالدوله) رضاقلی خان را به سرقت اموال تجار جهرم متهم کرد و دستور بازداشت او را داد و مدعی شد که رضاقلی خان به سمتش تیراندازی کرد ولی با گلوله محافظانش به قتل رسید.<sup>۵۶۶</sup> در ۹ مه ۱۹۱۲ اسمارت، کفیل کنسولگری انگلیس در شیراز، چنین گزارش می دهد:

«عسکر خان و سایر رؤسای ایلات عرب و باصری در ۱۸ آوریل با همراهم شخصی خود وارد شیراز شده و به علت عدم رضایت از حکمرانی نصرالدوله [ابراهیم قوام] بر ایلات خمسه، مخصوصاً به مناسبت کشته شدن رضاقلی خان اظهار بی میلی نسبت به همراهی با قوام نمودند.»<sup>۵۶۷</sup>

**حبیب الله خان قوام الملک** پنجاه ساله، در اوج جهاد ضد انگلیسی سال ۱۳۳۶ ق. / ۱۹۱۷ م.، زمانی که با اردوی مفصل خود به سوی شیراز در حرکت بود، در فتح آباد کوار از اسب

۵۶۵. گزارش بارکلی به سیر ادوارد گری، ۱۸ مه ۱۹۱۱، در: رضازاده ملک، همان مأخذ، ص ۴۱۸.

۵۶۶. گزارش نیک به سیر ادوارد گری، ۱۷ آوریل ۱۹۱۲، در: رضازاده ملک، همان مأخذ، ص ۶۳۸.

۵۶۷. تلگراف اسمارت به والتر تنلی، ۹ مه ۱۹۱۲، در: رضازاده ملک، همان مأخذ، ص ۶۴۶.

سقوط کرد و مغزش متلاشی شد؛ و پس از سقوط اسب با سمّ خود بر سر او کوبید. بدینسان، خون شهدای مظلوم، شهید رابع و شهید دشتکی، به طرزی حیرت‌انگیز در فاصله‌ای اندک گریبان سه عامل اصلی این فاجعه را گرفت: معتمد دیوان، محمدعلی خان قوام (نصرالدوله) و حبیب‌الله خان قوام. قطعاً، محمدباقر خان دهقان بیش از این دو، و به‌گونه دیگر، کيفر دید. با مرگ پدر، ابراهیم خان نصرالدوله در بیست و شش سالگی، در همان اردو، جانشین پدر شد. او پنجمین قوام‌الملک است. ابراهیم خان قوام‌الملک از همان آغاز ثابت کرد که وارث «خلف» ابراهیم خان کلانتر است:

«جنازه حبیب‌الله خان قوام را به روی توپ به شیراز حمل و در مقبره خانوادگی حافظیه او دفن می‌نمایند. نصرالدوله ریاست اردو را، که متجاوز از پنج هزار نفر متشکل از افراد بیدشهری و ایلات عرب و بهارلو و باصری بوده، به عهده می‌گیرد و با کمال نظم و ترتیب وارد شیراز می‌شود. پس از ورود به شیراز، سپهسالار اعظم [محمودولی خان تنکابنی]، که رئیس‌الوزرا بود، به‌وسیله تلگراف ضمن تسلیت فوت پدر لقب "قوام‌الملک" را به ابراهیم خان می‌دهد و او را مسئول حفظ انتظامات شهر قرار می‌دهد. قوام‌الملک، یعنی میرزا ابراهیم خان، به محض عهده‌داری ریاست در صدد انتقام از مخالفین برمی‌آید و آن‌ها را هر یک به نحوی از بین می‌برد. نایب میرزا و اسد خان را به توپ بسته قطعه قطعه می‌کند، و حسن خان و امامقلی خان فیلی را هم فتوا می‌دهد بیرون دروازه سعدی در زمین‌های زراعتی سر می‌برند و فارغ‌البال یکه‌تاز میدان می‌شود.»<sup>۵۶۸</sup>

منطق دولتمردان تهران در حمایت از خاندان قوام، به‌رغم دو سده جنایت و تاراج کم‌نظیر و به‌رغم نفرت شدید مردم از ایشان، این داوری ماکیاولیستی مخبرالسلطنه هدایت بود درباره حبیب‌الله خان قوام‌الملک:

«قوام مردی است بی‌حقیقت. باشد. در فارس با وضعیت حاضر از او کار ساخته است. تابع انگلیس است. باشد. همه قوام‌اند.»<sup>۵۶۹</sup>

ارتشبد حسین فردوست، رئیس دفتر ویژه اطلاعات محمدرضا شاه پهلوی و دوست دیرین او، ابراهیم قوام را، در کهولت چنین توصیف کرده است:

۵۶۸. قهرمانی ایبوردی، همان مأخذ، ص ۳۰۶.

۵۶۹. مخبرالسلطنه هدایت، *خاطرات و خطرات*، ص ۲۸۰.

«پدر و جد قوام‌الملک شیرازی مأمور انگلیس‌ها و حاکم خطه شیراز و حومه بودند. این را خودش می‌گفت و تابلوی نقاشی هر دو را در خانه‌اش داشت... تحصیلات کلاسیک نداشت، ولی به‌هیچوجه بی‌سواد نبود. خود را ساده نشان می‌داد. هوش خاصی نداشت ولی خوب می‌دانست چه بکند. لهجه غلیظ شیرازی داشت و راحت و ساده صحبت می‌کرد. زندگی به فرم قدیم و خانه قدیمی را دوست داشت، کما این‌که در قلعه‌ک هم که زندگی می‌کرد، ساختمان آن در محوطه وسیع قدیمی بود و وسائل خانه هم قدیمی بود. جسماً نحیف نبود ولی به مرض نقرس مبتلا بود. با یک زن ازدواج کرد و از او دو پسر و دو دختر داشت. در خانه‌اش طوری غذا درست می‌کردند که اگر ده دوازده نفر میهمان می‌رسید اشکالی وجود نداشت. عصرها در باغ می‌نشست و قلیان می‌کشید و بطری آبغوره، که دوی نقرس بود، همیشه کنارش بود. خیلی ثروتمند بود ولی از زندگی‌اش نمی‌شد فهمید. حدود ۳۵۰ پارچه ملک در فارس داشت. مأمور انگلیس بودن اصلاً برایش مسئله نبود و یک عادت خانوادگی بود. کارمندان سفارت انگلیس با خانواده‌شان هر موقع میل داشتند به منزل او می‌آمدند و اکثر شب‌ها یکی دو میهمان انگلیسی داشت. توجه خاصی به آن‌ها نمی‌کرد، مثل این‌که جزئی از خانواده‌اش بودند. در اکثر صحبت‌ها، چه خودش و چه خانواده‌اش، تکیه کلام‌شان «انگلیسی‌ها» بود. فرم خاصی بود و انگلیسی‌ها برای او و خانواده‌اش (زن و فرزندان و مستخدمین که همه شیرازی بودند) مثل خویشاوندان نزدیک ایرانی که به منزلش می‌آمدند بود و دخترهایش با مأمورین انگلیسی تنیس بازی می‌کردند. اهل تعارف نبود و مثلاً اگر سفیر انگلیس می‌خواست به منزلش بیاید می‌گفت بیاید و تشریفات خاصی قائل نمی‌شد و پیشخدمت‌ها مانند سایرین از او پذیرایی می‌کردند. خلاصه، طی مدت‌های مدید اعتماد متقابل بین آن‌ها ایجاد شده بود. خیلی خودمانی مسائل را با هم مطرح می‌کردند و خلوت هم نمی‌کردند. او شخصاً به انگلیسی‌ها اخبار نمی‌داد و اگر لازم بود خبری داده شود به وسیله مأمور ایرانی بود که به خانه قوام می‌آمد. مأمور انگلیسی هم دعوت می‌شد و بین آن دو قراری بود و تبادل اطلاعات می‌شد و قوام هم کوچک‌ترین علاقه‌ای به شنیدن یا دانستن بحث میان آن‌ها نشان نمی‌داد.

قوام‌الملک فقط در کارهای بزرگ با انگلیسی‌ها مستقیماً صحبت می‌کرد. مثلاً، در روز ۴ شهریور، رضا خان پس از ملاقات با فروغی، که به او گفت حتماً باید ایران را ترک کند، خواست مجدداً شانس‌اش را آزمایش کند. او از قوام، که در این روزها همیشه او را در کنار خودش نگاه داشته بود، خواست که با وزیر مختار

انگلیس تماس بگیرد. قوام‌الملک تلفن کرد و سر ریدر بولارد به خانه‌اش رفت. به او گفته بود که رضا چنین درخواستی کرده است، چه جوابی بدهم؟! بولارد می‌گوید که باید برود و هیچ کاری نمی‌شود کرد! در مسئله انتقال املاک رضا خان به محمدرضا، چون قوام مأمور انجام این کار بود، مشخص بود که نظر انگلیسی‌ها این است و لذا رضا خان هم به سرعت امضاء کرد. بعدها، به وسیله قوام‌الملک انگلیسی‌ها خواستند که در کاخ مادر محمدرضا (ملکه مادر) نفوذ کنند. او ترتیب کار را داد که مادر محمدرضا چند زن و مرد شیرازی را بپذیرد و هر کدام زرننگ‌تر بود نزد تاج‌الملوک می‌ماند و اخبار جمع می‌کرد. یکی از آن‌ها ماندگار شد و او با مأمور اطلاعات سفارت در خانه قوام شیرازی یکدیگر را ملاقات می‌کردند.<sup>۵۷۰</sup>

ابراهیم قوام علاوه بر دو پسرش [علی و رضا] دو دختر نیز داشت. دختر بزرگ او (ایران) همسر دکتر نفیسی (پزشک اطفال) شد و در یکی از خیابان‌های فرعی امیرآباد زندگی می‌کرد. دختر کوچک‌تر همسر امیراسدالله علم شد و از او دو دختر داشت. یکی‌شان با یک انگلیسی ازدواج کرد و دیگری همسر یک ایرانی از خانواده زنگنه شد. زن و دختران قوام شیرازی نیز با انگلیسی‌ها خیلی خودمانی بودند و با سفارت تماس دائم داشتند به خصوص زن علم که برای سفارت فایده بیش‌تری داشت. شاپورجی زمانی به من گفت: "انگلیسی‌ها با وفا هستند و وقتی یک نفر با انگلستان همکاری کند، این همکاری به طور موروثی در خانواده‌اش می‌ماند." این گفته شاپورجی در مورد خانواده قوام شیرازی کاملاً صدق می‌کند.<sup>۵۷۱</sup>

ابراهیم قوام (قوام‌الملک شیرازی) در ۷ بهمن ۱۳۴۸ در تهران درگذشت.

### مجتهد لاری: خرقانی، موقرالذوله و قوام‌الملک

چنان‌که گفتم، برای مقابله با نهضتی که مجتهد لاری رهبری آن را به دست داشت، و از انقلاب مشروطه تا اعلان فتوای جهاد مجتهد لاری علیه استعمار بریتانیا در سال ۱۳۳۶ ق.، تداوم یافت، سه نیرو در پیوند تنگاتنگ با هم عمل می‌کردند: **خاندان قوام شیرازی**،

۵۷۰. منظور فردوست غلامحسین خان صاحب‌دیوانی، عموزاده قوام‌الملک و شوهر تاج‌الملوک پهلوی، است.

۵۷۱. شهبازی [ویراستار]، *خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست*، صص ۶۴-۶۵.

موقرال‌دوله، از سران فرقه بهائی که از سال ۱۳۲۹ ق. / ۱۹۱۱ م. حاکم بوشهر بود و پیش از آن «بالیوز» (کنسول) انگلیس در بوشهر، و سید اسدالله خرقانی که جایگاه مهم خود در بیت آخوند خراسانی را رها کرده و برای مهار کردن مجتهد لاری در بوشهر و جنوب ماوا گرفته بود. هدف اصلی این کانون پیشگیری از ورود مجتهد لاری و قشون انبوه تحت امرش به شهر شیراز و حرکت او به سوی تهران بود.

از شرح وقایع و ورود به جزئیات پرهیز می‌کنم و صرفاً به ذکر سه سند اکتفا می‌نمایم:

### سند اول:

«مکتوب از لارستان به انجمن مقدس اسلامی شیراز که حضرت مستطاب حجة الاسلام و ملاذالمسلمین، سندالملة و سندالمجاهدین آقای حاجی آقا سید عبدالحسین مدظله العالی مرقوم فرموده‌اند:

حضور حضار محترم عموم اهل ملت و ارباب شریعت، خاصه سادات عظام و موالی کرام، به خصوص جناب شریعت مآب آقای حاج علی آقا رئیس انجمن محترم اسلامی و جناب آقا سید احمد علم‌الهدی زیدت افاداتهما، معروض می‌دارد که سه چهار هفته می‌گذرد که آن‌چه از مژده و بشارت و تبریکات فتوحات اسلام و شکست جنود شیاطین و تسخیر قلاع سعه‌جات و بلوکات جویم و انتقام از قاتل شهدای سعدای مرحومین شیخ حجت‌الاسلام [شیخ محمدباقر مجتهد اصطهباناتی]، و سید معین الاسلام [سید احمد دشتکی]... آن‌چه به آن‌جا خبر داده‌ایم به هیچ وجه معلوم نیست که از غدر و مکر ارباب پست رسیده باشد... اکنون مجدداً به رسم اجمال اطلاع داده که خاطرهای مبارکه از بعضی وقایع مسبوق و مستحضر شود:

پس از حرکت عسکر ظفر اثر ملت به جانب سبعه و تسخیر آن‌جا و قتل ابن‌زیاد ثانی و نظم و ترتیب امورات آن‌جا بحمدالله والمنه به جانب دارابجرد روانه شدند. از آن طرف هم با حضرات کوهستانی حمله به داراب می‌کنند، و به یک حمله چند نفر از جنود شیطان به اسفل درک نیران می‌رسند: شب دست می‌دهد، خود یهود زادگان [قوامی‌ها] با جماعتی از اعوان از قلعه داراب فرار اختیار کرده‌اند، اگر چه افواهاً مذکور و مشهور است که یکی از آن حرامزادگان گرفتار جماعت اعراب [ایل عرب] شده و او را به اسلاف کفار خود در نار واصل کرده‌اند. ان‌شاءالله امید است که [این خبر] بی‌اصل نباشد. و الحمدلله جنود مسعود ملت در داراب با کمال اطمینان بال و فراغت احوال در نهایت اعتدال می‌باشند. یک محله از یهود از مشاهده عدالت‌مداری بالطوع والاختیاری اسلام را قبول می‌کنند. و الان جمعیت ملت قریب پنج هزار در دارابجرد معطل و منتظر رجوع خدمت‌اند، و



هر چند اراده کرده‌اند که به جهت شیراز حرکت کنند و اجازه خواسته‌اند داعی اذن نداده و مترقب اجازه و رخصت جنابان بوده و هستم که هرگاه از ناحیه جنابان رخصت حاصل شود سپاهیان بیایند. منوط به نظر و تصویب اهالی آن‌جا خاصه جنابان است. و اگر از حرامزادگان هم اطلاعی به هم رسانیده باشند، ملت پرستان مجاهدین را اطلاع داده که تکلیف خود را در باب توقیف ادارات گمرکات بنادر، اعلانات اکید و سفارشات شدید، انشاءالله عمأقرب نتیجه کامل خواهد بخشید و باب این مداخل کلی هم انشاءالله بر روی سفینای بسته خواهد شد. و مجدداً احکام و ارقام حضرات حجج اسلام از عتبات عالیات بر سر عموم مسلمین و بر اعانت و تقویت از ملت و حفظ بیضه اسلام و دفاع مستبدين از نفوس و اعراض و اموال مسلمانان شرف صدور یافته و به هر جا اعلان و اشاعه شده و لکن از ترس مکر و غدر اهل غدر اصول آن‌ها فرستاده نشد بلکه سواد آن‌ها هم چونکه مفصل بود و مجال در دست نبود کذلک، لذا اعلان اجمالی که نتیجه آن احکامات مبارکه بود لفاً ایفاد خدمت شد. اگر چه لعل از طریق بوشهر اصل آن احکامات هم به خود جنابان رسیده و می‌رسد، و ارائه بهر کس نموده و می‌نمایند.

والسلام علیکم ورحمة اله وبرکاته،

اقل خدام الشرع و الملة عبدالحسین الموسوی<sup>۵۷۲</sup>

#### سند دوّم:

تلگراف از شیراز به طهران

مورخه پنجم رجب، توسط حجج‌الاسلام یزدی و امام‌زاده و صدرالعلما دامت برکاتهم، حضور مبارک حضرت اشرف آقای سپهدار اعظم و حضرت اجل آقای سردار اسعد دامت شوکتها

فیوضات ملیه چشم عالمی را روشن و عیدی تازه برای ملت شیراز. قرار بعضی تلگرافات بر حسب استدعای کارکنان استبداد و ایادی عمال ابناء قوام جناب اجل آقای علاءالدوله را برای حکومت فارس انتخاب فرموده‌اند. گویا آن ذوات مقدسه از سابقه ارتباط معزی الیه با قوام و قوامیان بی‌خبرند. به محض انتشار خیر حکومت جدیده عموم مردم در هیجان آمده، تعطیل عمومی کرده، متوسل به روابط دولت شده‌اند و تحصن در تلگرافخانه جسته، از حضور آن زنده کنندگان اسلام و

۵۷۲. عروه‌الوثقی، نمره ۲، مورخ ۲۶ صفر ۱۳۲۷ در: ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، صص

سرداران ملت استدعا دارند که حکومت جناب علاءالدوله را به حکومت مقتدر بی طرف تغییر دهید و اعتنا به تلگرافات جعلی چهار پنج نفر مزدوران قوامیان که در قونسرخانه رفته نفرمائید که نوکران قوام‌اند. و امر فوری به احضار پسران قوام که هر لحظه به شکلی مملکت را مغشوش می‌دارند صادر نمائید. اگر به غیر از این قسم عطف توجه به مملکت فارس فرمائید با تمام قوای خودشان در دفع دو شاخه استبداد استقامت خواهند کرد. از میامن الطاف آن ذوات مقدسه حفظ مملکت و اعاده امنیت به تعیین حاکم بی طرف مقبول ملت و دفع ایادی استبداد معجلاً منتظریم. عموم علما و تجار و کسبه و انجمن‌ها، متحصنین تلگرافخانه: حاجی علی آقا، شیخ علی آقا، شیخ علی جواد، محقق العلماء بن شهید رابع، حبیب‌الله، علم‌الهدی، حاجی سید محمدباقر، محمد کاظم، عبدالحسین، ابراهیم الموسوی، محمدحسین الموسوی، انجمن نصرت، انجمن اتحادیه، محمدباقر، عبدالله الموسوی، محمد الموسوی، احقر باقر.<sup>۵۷۳</sup>

سند سوّم:

سوّمین سند نامه سید اسدالله خرقانی از بوشهر به صولت‌الدوله قشقایی است و تهدید او و مجتهد لاری که در صورت ورود به شیراز قشون مفصلی از بمبئی عازم شیراز خواهد شد. این تهدید به کلی بی پایه بود و بریتانیا در آن زمان توان چنین مداخله‌ای را نداشت. نامه خرقانی برای ایجاد رعب است نه از سر دلسوزی.<sup>۵۷۴</sup>

این نامه پیوند عمیق خرقانی و موقرالدوله، بالیوز انگلیس در بوشهر در آن زمان، و تلاش هر دو را برای مهار کردن مجتهد لاری و صولت‌الدوله قشقایی به روشنی نشان می‌دهد و نیز عمق نگرانی کانون‌های وابسته به استعمار بریتانیا را از ورود قوای تحت امر مجتهد لاری و سردار عشایر به شیراز.

«۲۳ رجب ۲۷»

جناب جلالتماب اجل اکرم افخم امیرالامراء العظام آقای صولت‌الدوله دام  
اقباله‌العالی

به عرض می‌رساند

اعلان که جنابمستطابعالی از قمشه به عموم اهل شیراز فرموده بودید محض

۵۷۳. ناظم‌الاسلام، همان مأخذ، ج ۲، ص ۵۲۰.

۵۷۴. این سند را آقای داریوش بهادری قشقایی سال‌ها پیش در اختیارم نهادند.

بشارت صورت آن را به بوشهر فرستادند. آن اعلان را با مضمون برخی تلغرافات شیراز داعی ملخصاً به نجف اشرف به حضور باهرالنور آقایان حج الاسلام و آیات الله علی الانام دامت برکاتهم تلغرافاً اطلاع دادم. قبل از وصول جواب از ناحیه مقدسه علماء اعلام، بالیوز انگلیس در باب حرکت جنابمستطاب عالی و جنابمستطاب آقای مجتهد لاری نزد داعی فرستاد که تلغرافاً مخاطره این حرکت را عرض کنم که اگر برنگردید بالیوزخانه مجبور است که قشون پیاده کرده به شیراز روانه دارند. جوابی از طرف حضرتعالی و سرکار آقای مجتهد لاری نرسید. صدق وعده بالیوزخانه محقق شد که سپاهی و توپ به جهت حفظ تبعه اجانب به شیراز مأمور کردند. داعی در این باب به قنصلخانه نوشتیم و استدعا کردم که سپاهیان آن‌ها برگردد و داعی عوض سپاهیان آن‌ها دویست نفر تفنگچی از بندر مأمور شیراز می‌کنم با صاحبمنصب انگلیس که بروند تبعه اجانب را حفظ کنند. زیرا که پیاده کردن قشون انگلیس در حدود جنوبی موجب اغتشاش داخله و تعویق اخراج قزاق روس می‌شود. هر دوی این‌ها منافی با دوستی انگلیس است با دولت علیه ایران. جواب مفصلی نوشته که صورت آن را ملاحظه خواهید فرمود. دیروز خبری در بوشهر منتشر شده که دو هزار نفر سپاهی از بمبی [بمبی] حرکت کرده که از راه بوشهر برود شیراز. دیشب از قنصلخانه سئوالی کرده‌ام جواب صریحی نداده‌اند. نهانی انکار کرده‌اند. اگر خدای ناکرده راست باشد معلوم است که حالت شیراز و حدود جنوبی چه خواهد شد. الان هم مکتوبی از نجف اشرف رسید. در ضمن حکم مطاع آقایان حجج اسلام را نقل کرده‌اند که واجب است حضرتعالی در تأمین شیراز سعی بلیغ بفرمایید که از همت والای حضرت شیراز امن و سپاهیان انگلیس که فعلاً در شیراز است مراجعت کنند و دو هزار نفر سپاهی دیگر که از بمبی حرکت کرده‌اند وارد شیراز نشوند و زیاد بر این پای اجانب بر مملکت اسلامی باز نشود. البته خود حضرتعالی نظر به اصالت و نجابت و ایران‌مداری که دارید ملتفت همه این نکات و دقایق هستید. لکن محض تذکار خاطر شریف تصدیق داد که محض ادای حقوق اسلامیت کاری نکنید که انگلیس‌ها بهانه برای دخول قشون دیگر پیدا نکنند و آن عده‌ای هم که وارد شده‌اند عاجلاً برگردند. و نیز خود حضرتعالی می‌دانید که به اتفاق ملت بنی قوام سیاست خواهند شد زیرا که تمام ایرانی عالم‌اند که دو سال است اغتشاش شیراز از آنهاست. ولی امروزه با حالت حالیه که اجانب از کفار در کمین و منتظر بهانه هستند باید بهانه دست آنها نداد که مملکت اسلامی جولانگه قشون کفر باشد و انتقام این خانواده انشاءالله در موقع خود به طریق دانی خواهد شد.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته  
الاحقر اسدالله الموسوی الخارقانی»